

کتابخانه
ای
۱

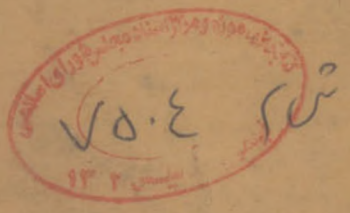
گنجینه است از معارف عالی و با بحث دقیق و غایت توحید و تصوف که حکایت از کمال فضل و
 کمال و تسلط و احاطه مولف آن نموده و معانی بعلت اسطرلاب اول و دوم نام مخفف معلوم است
 فقط قرینه که در دست اینکند تمام یا قسمتی از عمر خود را در آن استقامت نمود که را نیند و بهر
 از مولانا محمد صادق اردستانی استخوان استوار و پیر و مراد خود یاب میکند و مطلب زیاده از
 اقوال او روایت نقل میکند. باینکه مراد از این کتاب اطلاع و اطمینان است که در آن
 و بزرگانی قوم از دورترین و دیرین زمان معلوم میشود که خلاصه و عصای کلام آنان را آورده
 مانند شیخ عطاء، غزالی، مولوی، خواجہ نصیر، سهرسپای، مسیح مفید، ابن عرب، و غیره
 محیی الدین عربی، ابن سینا، فقرانی، ابوالحسن حرانی، علامه الدوادستی، سید روح الله
 عسکری، و غیره و از این طریق مسج بهائی، ملا احمد ارباب، شمس الدین، و غیره
 کتاب ۳۷ مفتاح است و بجز این در ورق اول که اول نصیر و مخبر نام دارد
 و ۳۰ صفحه و قریب ۷ هزار سطر است

۱۳۲۵۹
 ۷۵۰۴۱



ع

۲۹۸



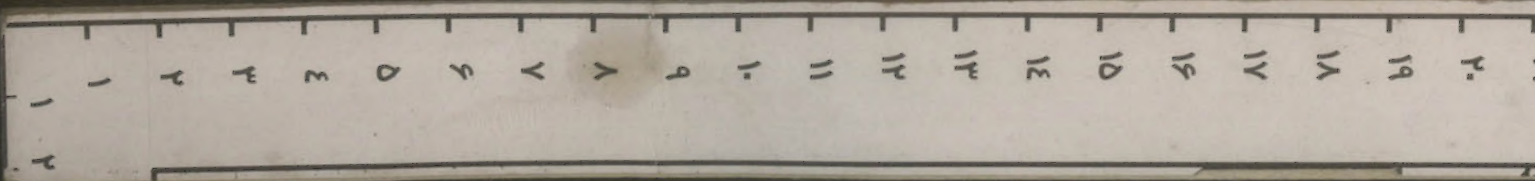
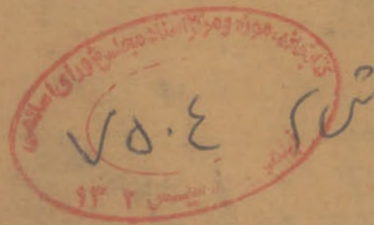
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

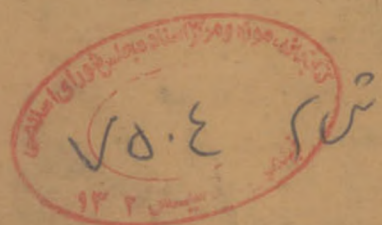
گنجینه ایست از سارف چای و بهشت دقیق عرفان و توحید و تصوف که حکایت احوال و قصص
 طایفه و قسطنطنیه و طایفه مولف آن میثاق است بعلت استقامت برین اول و دوم نام نصف معلوم
 فقط قرینه آن که در دست اینست تمام یا قسمتی از عمر خود را در آستانه امام سوم گذرانیده و به
 از مولانا محمد صادق اردستانی بعنوان استاد و پیرو مراد خود یاد میکند و مطالب زیاده از
 اقوال او در روایت نقل میکند. باین مراد اجماع مراتب اطلاع و اطمینان او بکتاب حکایات عرفان
 و بزرگان قوم از دورترین و دیرین زمان معلوم میشود که خلاصه و عصای کلام آنرا آورده
 مانند شیخ عطاء، غزالی، برلوی، خواجہ نصیر، سهرسک، مسیح مفید، ابن عرب، طبری
 محی الدین عربی، ابن سینا، غزالی، ابوالحسن حرثی، علاء الدین سناری، سید روح الله
 محمد رازی، و غیره و ازین طریق مسج بهائی، ملا احمد ارباب، شمس الدین، نسفی
 کتاب ۳۷ مفتاح است و بجزئیة و ورق اول و آخر و غیره دارد

و ۳۰ صفحه و قریب ۷ هزار سطر است

۱۳۲۵۹

۷۵۰۴





سجده نصیر و منیر

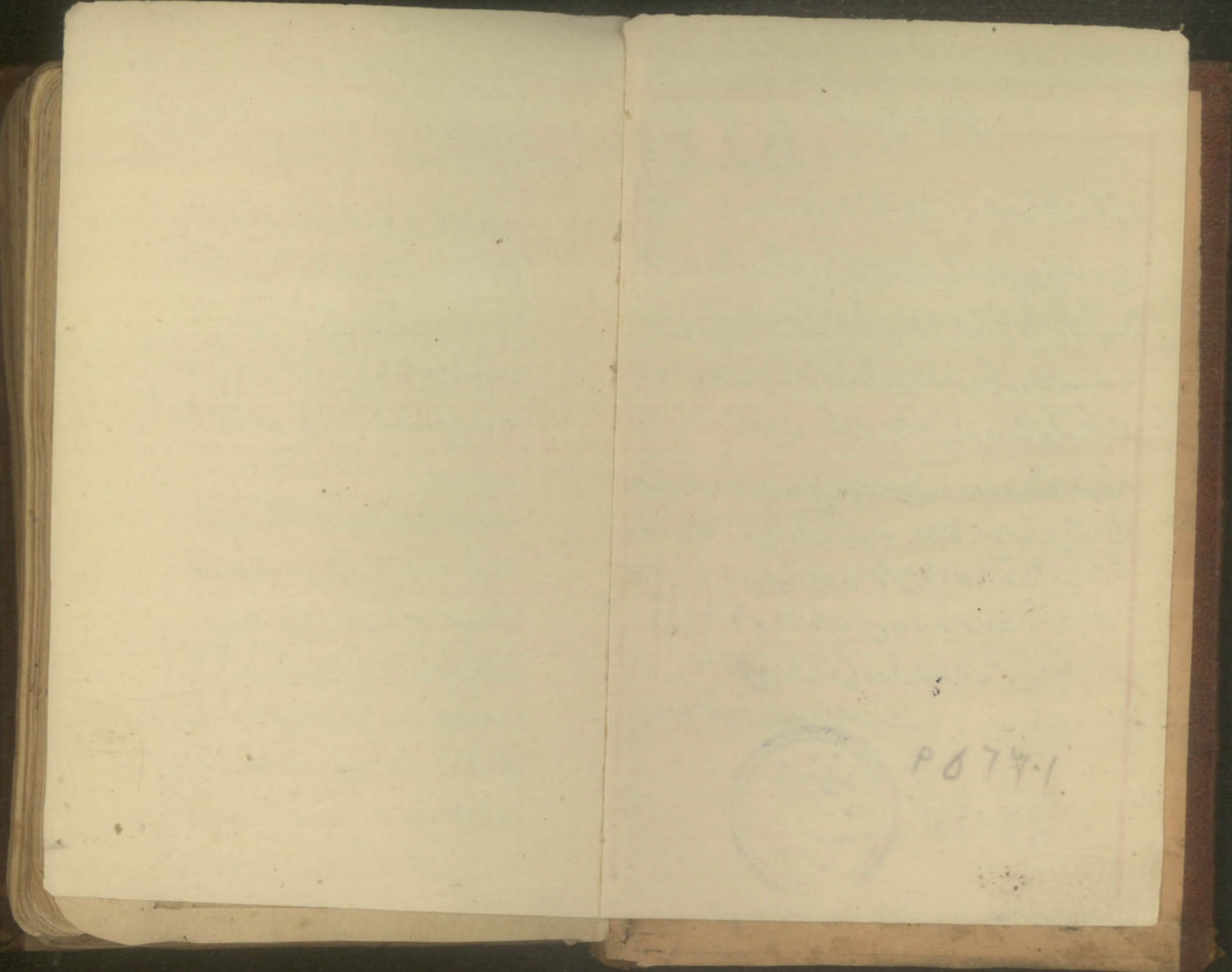
مفتاح العرفان

کنجینه ایست از سارف چای و باشت دقیق غرغ و توحید و تصرف که حکایت احوال و قصص و
 کمال و تسلط و احاطه مولف آن نبیا و مع الکلی بقتل استطاعت اول و دوم نام مضف معلوم
 حفظ قرینه که در دست اینکند تمام یا قسمتی از عمر خود را در آستانه ام سوم گذرانید و
 از مولانا محمد صادق اردستانی بمنزله استاد و پیر و مراد خود یاد میکنند و مطالب زیاده از
 احوال او روایت نقل میکنند. بایک روز اجلاس مراتب اطلاع و احاطه او کتب حکما و عرفا
 و بزرگان قوم اردو ترین و دیرترین زمان معلوم میشود که خلاصه و عصا کلام آنرا از آورده
 مانند شیخ عطاء، غزالی، مولوی، خواجہ نصیر، سهرسک، مسیح مفید، ابن خلدون، طبری
 محی الدین عربی، ابن سینا، فخر رازی، ابوالحسن جریر، علاء الدین کاتب، مسیح روحانی
 عہد راوی کاتب، و غیره و از سرفرازین مسیح بهائی، ملا احمد ارباب، شمس الدین، نسفی
 کتاب ۳۷ مفتاح است و بجزایه و ورق اول که اول فقره دیگر ندارد
 و ۳۰ صفحه و قریب ۷ هزار سطر است

۱۳۲۵۹
۷۵۰۴



۷۵۰۴





باشد که نواز کسرت سلسله باشد پس عقل را میسر
 که مجموع افراد سلسله ممکنه لایقناهی را میسر
 فواکیرد بچیت که هیچ فرد ممکن از خارج ^{شاید}
 و در اینوقت حکم احتیاج بغیر بران مجموع ^{فستاد}
 بران مجموع سلسله لایقناهی که عقل موجود ^{خدا}
 کرده محتاج بغیر باشد نمیتواند بود که از غیر ممکن
 باشد چه فرض کردیم که جمیع افراد ممکن ^{در این وقت}
 ما خود است پس هیچ فرد ممکن خارج از آن مجموع ^{شاید}
 و آن مجموع محتاج است بغیر بر البته آن غیر ^{و احتیاج}
 و الا هیچ ممکن موجود ^{شاید} اگر فرض کردید که مجموع
 و جمله و امثال اینها را بر مقتضای اطلاق ^{می تواند}
 و ما غیر مقتضای گفته ایم جواب است که نزاع لفظیست
 زیرا که مراد از لفظ مجموع اینجا ^{مستند} بچیت ^{که اگر}
 فردی مختلف نکند و این امر نیست معتبر و معقول ^{است}

امور متشابه و هم در غیر متشابه گفته نشود که احاد
 ممکنه متسلسله الخ غیر التفاضل امور متعاقبه اند
 یکی از عقاید یکره است پس اینها مجموعی موجود
 در ذاتی نیستند که گفتیم که سخن ما در علمها مؤثر است
 که واجبست اجتماع ایشان با معلول در جمیع اجزای
 زمان وجود و سائر ادله ابطال تسلسل در کتب
 مبسوطه است بجهت تمیز از طریقه شریعت غیر که
 حقیقت همه امری در این است نقلی می رود که
 در جواب ثانی تسلسل بعضی از معصومین فرمودند
 که چون توفیق می شد سلسله که اول نداشت و ابطال
 دور را بنمایانیم و معنی در توقف می است بر شئی
 دیگر که آن شئی دیگر موقوف بر همان شئی اول باشد
 پس هرگاه زید علت عمر باشد و عمر و علت زید لازم آید
 که زید بر عمر و بواسطه علیت مقدم باشد و چون عمر

فرمان

علت زید است از زید بر زید مقدم باشد پس زید بر عمر
 بر او مقدم است مقدم باشد و همچنین عمر بر زید که بر او
 مقدم است مقدم است مقدم باشد پس تقدم شئی بر نفس خود
 به دو مرتبه لازم آید و این محالست پس دو باطل است
 و جمعی انشراح می کنند می گویند که عالمیت که در
 شمس از درخت درخت از شمس حاصل میشود و
 باقتضای طبیعت و هیچ احتیاج بوجود و واجب
 و باطل دور نیست کاین حجت ایشان را منقطع
 می نماید و اثبات واجب میکند و می گویند که
 سخن نااطلس زیرا که وجود درخت موقوف بر شئی
 محتمل که اگر شمس نباشد درخت وجود نیابد و
 نیز موقوف بر وجود درخت که اگر از درخت
 شمس وجود نیابد پس شمس موجود باشد و نه درخت
 آنکه هر موجودی را بلیت شئی هست که نداشت

حاصل شده و بدانکه ابطال قول شرک بر هند با
 بودن دور غلط است چنانچه اهل کلام کردند آنرا
محمد بن عبد الرحمن شهرستانی در مضارع
الحکماء مثل آنچه ما ذکر کردیم ذکر کرده است
 بلکه بفالطه شده است بر اینجا و مشبه شده
 بدو تسلسل بر اهل کلام و آنچه مذکور شد
 نیست مگر در لفظ از جهة اینکه شیء هرگاه
 داشته باشد وجود بر چیزی که محتاج باشد
 چیزی در وجود خود بمثل آن شیء این دور نیست که
 مؤدی شود بعد حصول طرفین یکی هرگاه
 داشته باشد وجود شیء بر چیزی که محتاج باشد
 از چیزی در وجود بغیر از شیء نه بمثل آن شیء این
 دور محالست قال سلطان المحقق فی الملل
والدیر قدس سره العزیز فی مضارع المضارع

و الدیر

٦
 فی الجوامع علی ذلک الفاضل المذكور احسن یا
 علامه العکایف ما یستل عنه العوام والصبیان
 فانه لیس بدویا لای فی اللفظ لای الشیء اذا توقف
 وجوده علی ما یحتاج فی وجوده الی مثل ذلک الشیء
 لایکون دورا یؤدی الی التلخیص بل یتمایز
 والتسلل از استحالة حبان یكون له مبدأ
 و ههنا اشتباه بالذکر التسلل علی المضارع
 و این که نقل نمودیم سه دلیل است بر اثبات ضائع
 تعالی بر سبیل اختصار و این سه دلیل با هم
 عوام نزدیکتر است از سایر ادله که از مخلوق
 بر خالق و از ممکن بر واجب استدلال ینماینند
 اگر کسی بگوید ازین ادله همین برآمد که این امر ^{است} امریست
 که مبدا محسوس نیست چه مانع است که آن مبدا
 غیر محسوس نفس باشد یا طبیعت باشد یا دهر جو

میگوئیم که این افعال محکمه متقیه و این نظام
 که عقلا متخیر اند در آنها از مبدهی که علم و قدرت
 ندارد هیچ عقل تجویز نمیکند صدور آنها را از
 غیر عالم و غیر قادر و اگر این افعال محکمه صادر
 از مبدهی که از مبده علم و قدرت این خود دارد پس
 واجب الوجود است میخوابی بگوید هر ترازو
 بر لفظ نیست و اگر علم و قدرت از خودش نیست
 پس مبده فی الحقیقه آن در کاست اما طریقه صدق
 و متاهلیر که از واجب ممکن و انخالی بر مخلوق
 استدلال مینمایند اینست که ایشان در استدلال
 اخذ نمیکند در امکان و حدوث و اجزا
 مثل متکلمین و حرکت نمیکند در استدلال
 مثل طبیعیین و اشاره بطریقه این دو طایفه در
 قرائحید است ستریمو یا نشانی افاف و فی

نور

علا

۸
 انهم حتی یبیین لهم الله الحق و اشان بطریقه
 الهیین است قوله تعالی اوله یکف بربك انه على
 کل شیء قدير شهید این طایفه علیه استدلال بزرگ
 باری تعالی مینمایند بملاحظه مفهوم وجود و اینکه
 مفهوم وجود مقتضی فرد واجب بالذات است و بعد از
 نظر میکنند در چیزی که لازم و جوب ذاتیست
 ذاتیه او پس نظر بصفات او بر کیفیت صدور
 او و احدا بعد واحد من العقول المجزئه و لا یتم
 الفلکیه ثانیاً ثم الاجرام الفلکیه و البسائط
 العنصریه ثم المركبات من الجاد و الثبات و الحیوان
 کل ذلك بلا ملاحظه الخلف فی شیء من المراتب
 حتی انهم لو لم یشاهدوا وجود العالم علی هذا
 الوجه المحسوس لم یکن اعتقادهم فی حق الله و صفاته
 و کلیات افعال غیره لا اعتقاد الذی هم علیه انهم

خلاصه کلام مهم طریقه ^{السنه} متمم بلاستد مثاله
از معقول محسوس و واجب ممکن آید بدین
حقیر نه بنید جز خوانید و وجود چشم صورت
اول و اشود و متمم از محسوس معقول و از ممکن
بواجب میرود و مانند ری نفس بای ارض غوث **محمدا**
ویم دیار است از عالم بنده و عارف حق است در عالم نورانی
ایکستان در کس از نور و در اوقات همه او ظاهر است در کمال
و نفس الامر اینست که باین اختصار و تمام حال کتب
نموده است این مطلب را بر اقیق و تبرک در این کتاب نویسم
و هذا عبارة قدس سره نسبت معمول بجاء ممکن نیست
که بخیر فردن باشد چه فرد اگر چه در تصور محتاج است
تصور طبیعت نماید آنکه محتاج است به فرد ^{طبیعت}
عینی چه اگر هیچ فردی از طبیعت موجود نباشد
طبیعت موجود نخواهد بود بالضرورة پس وجود فرد
و جو طبیعت است پس چگونه ممکن است بود ^{حافظ}

این کتاب در این باب است
در این باب است
در این باب است
در این باب است

فراورد
علا

فرد از طبیعت و ایضا طبیعت خواه چندی و خواه تو
در حذرات خود نیست مگر همان طبیعت باین معنی
نه در آن است و خود است وجود نه عدد و نه وحدت
و نه کثرت و نه کلیه و نه جزئی و نه غیر اینها چه
در واقع یا موجود است یا موجود نیست و یا واحد
است و یا واحد نیست بلکه کثرت است و هکذا در
سایر احکام ظایف آنکه این معانی در ذات آن
طبیعت ما خود نیست بخیر عینیت و جزئی و بلکه
انها همگی خارج از آن طبیعت طبیعت است
متساوی القیاس است اینها و محتاج است در
اشخاص و بزرگ از اینها چیزی از خارج ذات خود
مشابه است در عین نیست گشت و نیست در
هرگاه معتبر شود با علم سبب و هکذا در سایر
احکام پس چگونه ممکن است قول باینکه معمول

از سایر احکام اگر چه
در واقع ظاهر نیست
از اینها

فراست و جاعل علی طبیعت و ایضا جاعل باین قیاس
بست و نیست چنانچه جاعل عیا هو جاعل واجب است
که در وجود پیشی داشته باشد بر مجموع خود و
و اینست که طبیعت و فرد موجودند و
و لهذا محسوس است وجود فرد کواهی بر قیاس کلیات
و این در ابطال این احتمال اینها ممکن نیست
چرا و از جاعل باشد نه جزو و مفاد است نه ترکیبی
بر تقدیر این جاعل عبارت خواهد بود از مجموع
جاعل بسیط از اسباب و بر تقدیر این جاعل خواهد بود
از مخل شریک جاعل بخیری که از آن خواص شده
بسیب ناردی بر وجهی شی خود خود محال غنی
بخیری که از آن ترکیب یافته و همین قدر که
در ابطال این شی و بطلان حکم از شی خواهد بود
از این که مخفی باشد بر احدی بیانی نماید از احاطه

لذا
در

قولی غیرت و ملاحظه یعنی نسبت محمول قیاسا جاعل خود
بیکانگی باشد یا قولی باینکه محمول از جمیع جاعل
باشد و از جمیع غیر چه قول باینکه نسبت محسوس
باشد بطلان است و قسم اول از این دو قسم است
است چه غیرت مطلقه مستلزم آنست که جاعل
در هر چیزی از هر چیزی بلکه بر آن نفس در جاعل
عدم بلکه واجب است استیلا اشیا بعضی
علیت و معلولیت و قیاسی بر قول همدان و هر دو
است در قسم سیم حقیقت کلام استاد هم
من که فرموده اند بر قسم سیم حقیقت و آن این
که فرموده اند محمول از جمیع جاعل باشد و از
و جمیع غیر و تا آخر تحقیق که برای این قسم
تحقیق است کلام قبله العارفین امیر المومنین علیه
و حدیث شریف این است و توحید تمیز بین خلایق

بطلان
در

هرگاه معلوم شد برپا بجا نیامد گوئیم
که حجاب عیار نیست از آنها و کرد و کارها
ذات خود را یعنی جاهای ذات خود را پس اگر جا علی بنیاد
خود جا علی است مانند آنکه ذاتی بر آن خود مظهر
و اگر جا علی بذات خود است بلکه بغیر ذات خود جا
است از خود مظهر است ممکن است بخود و نه از برای خود
بلکه بغیر خود از برای خود مانند عقل و قهر و سایر
از ممکنات و وجه بودن بر ذات حق و از برای خود
ایند ذاتی بسیط محض است و کل الوجود و او را
خود و وجه و بغیر خود نیست چه بذات خود و برپا
و چیزی که بذات خود محض است ممکن نیست که فاعل باشد
الا بذات خود و سبب است فاعل است بذات خود
عالم است بذات و همکذا در مقامات و احوال و
و چون فاعل است بذات خود ناچار خود را می بخشد

وَمَكَرَ الْقَبِيلَ بَيْنَهُمْ سَفَهًا لَا يُؤْنِسُهُمْ عُرْوَةُ تَحْسِبُهَا
جَاعِلٌ وَجَعَلَ مَحْضًا كَمَا كُنِيَ بَيْتٌ كَمَا قَالَ الْعَارِ
لَا وَصَلَ وَلَا جُوزَ وَصَلَ شَرِيفٌ دَرَا حَتَّاجَ اسْتِغْنَاءِ
تَصَوَّرَ خَالِي الزَّهْنُ شَيْءٌ يَحْسِبُ لَيْلًا وَنَسَبَ بَرَقًا
أَبْرَسَ بَحْرِ بَيْتٍ خُفَا زَيْنًا بِرَحْمَةٍ مَيْكُومٍ أَصْلًا
أَرْغَطَ لَارِشَ بَيْتٍ كَمَا جَعَلَ أَمْرًا كُنِيَ بَيْتٌ
وَمَنْزِلَ جَعَلَ الْبَيْتَ وَبَيْتٌ كَدُورٌ بَيْتٌ وَجَعَلَ
جَاعِلٌ يَأْتِي بِهِ فَوْقَ بَيْتٍ أَوَّلًا وَجَعَلَ مَحَالًا
أَبَدَ بَاقٍ عَقْلًا وَبَادٍ وَفَالِدٌ وَنَسَبَ بَحْرِ بَيْتٍ
وَبَيْتٌ مَالِقٌ وَخَيْرٌ كُنِيَ بَيْتٌ بِحَيْرٍ بَيْتٌ نَسَبَ بَيْتٍ
مَنْ تَابَ بَيْتٌ أَوْ بَحْرِ بَيْتٍ كُنِيَ بَيْتٌ نَسَبَ بَيْتٍ
مَكَرَ عَدَمَ أَنْكَالٍ فَيَوْمَ مَنَافَرَةٍ هَرَجَ بَيْتٌ بِحَيْرٍ أَنْكَالٍ
أَزِيرٌ وَفَعْلًا بِحَيْرٍ مَنَافَرَةٍ بَيْتٌ أَشَدَّ مَنَافَرَةٍ
بَيْتٌ مَنَافَرَةٍ فِي حَيْثُ مَنَافَرَةٍ بَيْتٌ مَنَافَرَةٍ

60

محتاج میگویم در غایت وجود واجبست

و ادله بر غایت وجود واجب است و اما دلیلی
که کوه ساقیه تراست ایستادیم ان شاء الله تعالی
سند المذهب امیر سید شریف رحمه الله علیه در
تحریر که ملازمه محققان از غایت نیست موقوف اند
که مفهوم می گویند که مغایر وجود باشد چیزی را مثال
که وجود بان مفهوم منضم نشود بوجهی از وجودات
و فی الامر قطعاً و اصلاً موجود نیست و اما دام
که عقل را محضه انضمام وجود بان مفهوم نکند
نیست که حکم بر موجودیت مفهوم تواند کرد
مفهوم که مغایر وجود باشد در موجود بودن
محتاج بغیر باشد که آن وجود است و هر چه در
محتاج بغیر باشد ممکن است زیرا که معنی ممکن
کرد موجودیت خود محتاج بغیر باشد پس مفهوم

مطلب
از غایت وجود واجبست

چه که فعل او است پس میگویم که غایت
امر میگویم که سوای ذات فاعل و فاعل که ذات
اینو تعالی است پس غایتش بر خود است بخلاف
فواعل از عقل و نفس و سایر فواعل که آنها بسیط الذا
نمیباشد بلکه مرکب اند و وجه و وجهی که فاعل
دارند که بار وجود خودند و وجهی خود که بار وجود
و فاعل که بر تالیق فاعل اند و وجهی بر تالیق وجود
فاعل اند و آنچه که آن وجهیست همان وجهیست که
از فاعل و غیره ندارد با فاعل پس فاعل اند و
جاء و کل و فاعل بار تعالی ذاتی و نسبت
معل بغیر از تعالی منافی یکدیگر نیست چه از
تعالی فاعل کل است و فاعل فاعل نبی باشد است
فاعل است و این دو معنی یا جمعیت فاعل فاعل
ندارد و الله الموفق والمعين ان شاء الله تعالی

الله

نویس

که مغایر وجود است ممکن است و هیچ شوازی نمی
واجب نیست پس هیچ شوازی مقتضیات مغایر
وجود واجب باشد و برهان ثابت شده است
واجب وجود است پس واجب الوجود نباشد الا
عبارت وجود که از وجود بی خود موجود است نه از
که مغایر ذات است چون واجب است که واجب الوجود
چنین حقیقت باشد قائم بذات خود و تعین واجب بذات
خود باشد نباید بر ذات تا ترکیبی نمی نیاید
است که وجود نیز چیزی نباشد که وجود همین است
پس مفهوم کلی باشد که انما افراد باشد بلکه خود
حیدرانه چنین حقیقتی باشد که احکام تعدد در
نباشد و قائم بذات خود باشد و متعین باشد از تصور
غیر و واجب الوجود مطلقا باشد یعنی غیر از
و انچه تا بغیر و بنابر این تفریق متصور نیست که عمو
وجود مراد هیات ممکنه را پس معنی موجودیت

وجود

وجود

بروز

ماهیت ممکنه نیست الا آنکه هر یک از ماهیات
ممکنه را نسبت به خصوصه است با حصر وجود
قائم بذات خود و از نسبت به وجود مختلفه و اطوار
واقع است که اطلاق بر حقیقت از اعتبار است
طبیعی باشد اگر چه وجود چیزی حقیقتی است
که این است و مختص آنچه بعضی از محققان شایع نمادند
فرموده اند و گفته اند که این را نمی دانند مگر کسی که
در علم راجح باشد و در دانشی این سخن می نماید که
که گفته شده که هر چه در موجودیت محتاج به غیر
ممکن است لطیف و باید از منع آنست که محتاج
نیست که او مبدء است البته ممکن است نه آنکه
باشد و در موجودیت نیستی که اتم وجود است
می نماید که منع بنظر قوی منع می شود و این
آنست که از شیء در موجودیت خود محتاج به غیر

این

استقامه موجود است و غیر که در استقامه موجود است

موقوف بر این غیر و هر چه پذیرد باشد ممکن است
 از غیر موقوف علیه را وجود نام کر یا موجود دیگر
 میفرماید یا آنچه موید مقتضای است که وجودی حق
 ذاته متناهی عدم است و وجودی ابدیه نهی است
 از قبول عدم زیرا که ماحدائی وجود منتهی از قبول عدم
 لذاته نیستند بلکه بواسطه وجود اند و شکی نیست
 که واجب الوجود ذاتی که متناهی عدم لذاته باشد
 آنکه متناهی عدم بواسطه غیر باشد از مقدار وجودی
 بحد است رحمة الله علیه **مستلزم وجود**
بیان واجب الوجود است **مستلزم شکی نیست**
در عقید و وجود وجود پس میگویند هر که
 دو موجود که هر دو واجب الوجود باشند هر یک
 میباشند از واجب مشترک در وجود و در وجود

اینست که واجب الوجود

الز

و متناهی خواهند بود پس از این و الا اینها نخواهند
 و متناهی الاستیاض یا تمام حقیقه خواهند بود یا نه
 بلکه مجرد حقیقه خواهد بود یا نه **و متناهی** تمام حقیقه
 نمی تواند بود زیرا که هر گاه امتیاز تمام حقیقه شود
 هر اینه و وجودی وجودی که مشترک است خارج از
 حقیقه هر یک از دو واجب خواهد بود و خروج هر
 وجود از حقیقه واجب بالذات محال است بلکه
 مایمان کردیم که وجودی وجودی حقیقه واجب
 الوجود لذاته است و متناهی ذات معنی قولی است
 را که میگویند وجودی وجودی حقیقت واجب
 ایست که ذات واحد نفس ذات خود مصداق
 حکم است بدون انتظام امر دیگر و بدین
 حقیقه دیگر غیر ذات خود هر چیزی که باشد
 یا اضافی که با سلب و هر چه نیست قیاسی باشد

و متناهی است

سفاقت و امتیاز غیره حقیقه هم نمی تواند بود
 برای اینکه هر یک از دو واجب مرکب خواهند بود
 از مابدا لا اشتراك و اما مابدا لا امتیاز و هر یک
 محتاج به برائت است پس کل واحد از دو واجب مرکب
 لافا خواهند بود و این خلاف فرض است و اگر کسی
 بگوید که چرا این ترتیب است که بوده باشد مابدا لا
 در اینجا امر خارج و مقوم تا ترکیب از مابدا لا
 که بنا بر این لازم می آید که نفس خارج باشد و این
 مانع بالبرهان است و معارضه بوده باشد که
 داله بر توحید است و است لیکر تعلیم جمیع بله
 موقوف بر این که حقیقه واجب تعالی وجود
 قائم بذات خود است که نفس از آن بوجود یافته و
 متاخر می کشد و آن چیزی که خارج می شود و در
 با وجود این آنچه در حد نفس خود ممکن است
 از

مثل وجود او متغیر از غیر است پس واجب نخواهد
 بود و این مقدمه بر این بر او اقامه شده است
 کتابا مابدا لا و اهل علم مصرح باو شده است
 مقدمه دفع می شود به این که دفع از دشوار
 و حل از مشکل است است به اینست که
 جابر نیست که بوده باشد و هویت که در دو یک
 و مجهول الکره باشد و مختلف باشند هر دو بماء
 ماهیته و بوده باشد هر یک از آن و هویت حله
 بذاتیه و بوده باشند مفهوم واجب الوجود متفرع
 از آن و هویت و مقول بر آن و بقول عرض می نمایم
 نفس بر مابدا لا اشتراك و اما مابدا لا امتیاز نخواهد بود
 خروج و جوب وجود از حقیقه واجب تعالی
 و ترکیب از مابدا لا و جابرا اینست که مفهوم
 خالی از این نیست که با امتیاز است از نفس ذات

از آن دو هویت بی خطه بدو اعتبار جمعیته است از
 نظر ذات هر چه که باشد و یا آنکه مفهوم واحد از
 متفرع است از حروف هر یک با اعتبار از جهت
 از نفس ذات و هر شیء محال است اثباتش و یا آنکه
 نیاز کنیم که هر چیزی که نبوده باشد ذات او محسوس
 انتزاع و جوهری از غیر ممکن است در ذات خود و اثبات
 اول بر برای آنکه صدق حاصل مفهوم واحد و مطابق
 صدق را با ذات با قطع نظر هر چه که کرده ممکن
 نیست که مطابق متخالف متباينه با ذات بوده باشد
 و این مطابق متخالفه اصلا در ذاتی مشترک نباشند
 و آن صدق مطابق حاصل مفهوم واحد باشد
 بدین المطلبان است و عقل هر سلیقه الفطر حکم
 باینکه امور متخالفه از حیثیت بودن آنها متخالفه
 بدو جهت

جامعه نمی باشد صدق حکم واحد ممکن است
 از دو قوه که بوده باشد از امور متمایزه هر یک که نام
 مثل حکم کردن بر فرد و غیر آن است از جهت اشتراک
 عمر و در تمام ماهیه نه از جهت اختلاف بدو و هر دو
 مشخصه و یا آنکه بوده باشند امور مشترک و یا
 وجهی که آنها که است مثل حکم بر آن و هر دو
 از جهت اشتراک آن و هر دو مشخصه چون و یا آنکه
 باشند از امور مشترک و در عوضی مثل حکم
 و علاج با بیضینه از جهت اشتراک و علاج بیضیه و یا
 بود و باشند از امور متباينه مشفق و راننده ایشان
 بجای شئ واحد مثل حکم بر شئ که ممکنات وجود
 از حیثیت انساب ایشان وجود حق تعالی و یا آنکه
 بوده باشند از امور متباينه مشفق و راننده ایشان
 به ممکنات امکان پس ضرورت وجود از جمیع ممکنات

لذات و افعال اما سوای وجود مذکور در متن
 و در او مرتبه مذکور قال صاحب التلویح علیه السلام
 صرف الوجود و لا یلی الا تم منه کما فی قوله ثانیاً
 فاذا نظرت فهو هو و لا یتم منه صرف الشیء ^{وجود}
 الذی هو ذاته بذاته و عدله کما فی التلویح علیه السلام
 انه لا یتم له الا هو و علی موجودیه المکملات
 فی قوله تعالى لو کفرت بربک لانه علی کل شیء
 شهید و اذا اول جواب تا اینجا خلاصه است
 است قدس سره و علی و اتم و انچه بیا کریم یافت
 که معنی واجب الوجود متعلق به ذات است و متعلق به افعال
 نیست که در ذات و صفات و افعال ^{متعلق} تغییر نیابد و
 غیر از است در ذات و صفات و افعال ^{متعلق} تغییر نیابد و
 باو باشند و وجود و کمالات وجود و افعال منبسط
 و مترشح شود و غیر از اینها برای تقریر هرگاه در جواب

الله

الوجود باشند پس برای هر یک از آن دو واجب مرتبه
 از کمال و بجهت از وجود خواهد بود که از برای دیگر منبسط
 و مترشح از دیگر خواهد بود پس هر یک از دو واجب ^{وجود}
 تمام مرتبه از وجود و فاعل و در مرتبه کمال خواهند
 پس ذات هر یک بذاته محض فعلیه و واجب نخواهند بود
 بلکه ذات هر یک بذاته مصدا حصول شیء و نقد
 خواهد بود پس واجب حقیقی خواهد بود و ترکیب ^{ذات}
 و حقیقه منافی و اجبیه است پس ذات واجب
 بذاته واجب است که بوده باشد مستند جمیع کالات
 و منبع کالات و از امام المومنین و سید التائیین علی
 ابراهیم طالب علیه السلام مرویست که در توحید
 آنکه اگر اله دیگری بودی هر اینه از این پیغمبر
 بنام آمد و کما فی بنام استاد و در اوقاتی که مشغول
 بعلم کلام بودیم از حدیث شریفی نقل داشت و نقل را

و بعد از آنکه از مرجه علی حدیث کلامی به مظهر
 نمودیم دیدیم که این حدیث تمام است در توحید و توحید
 ایات قرآنیست از جمله قوله تعالی الله الذی خلقکم
 لیسئلکم عنکم فیهما نکتة و فی حدیثی که از کلامی
 نیز از کلامی است سبحانه و تعالی غایتی که در او است
 از این که در حدیث شریف اینست که معنی الوحد
 که عبارت از غنی مطلق بوده باشد نیست معنی الوحد
 واحد غیر مختلف است کافی حدیثی است از ائمه
 من شیخی یعنی نسبت و حانیت مطافه او که عبارت از غیر
 اوست بر ما که متساویست اگر از نسبت مختلفه
 ترکیب و ذات لازم می آید و این مخالف است و باید که از
 لوازم و عیوب وجود و غنی مطلق ایجاد است و انشاء
 و انزال کتب و ارسال صل و بالجمله هر چیزی که در حدیث
 غیر باشد پس الزوم مضد و معانیتیه اگر در حدیث
 باشد و نسبت هر یک به جمیع ممکنات نسبت واحد مختلف
 می

وجود
 واجب

بوده باشد بنا بر مقدمه اولی وجود یکی کافیست و این
 دیگر وجودش بنفایین است و احتیاج بان نیست و هر چه
 وجودش بنفایین است بنفایین با احتیاج نیست و غنی
 نیست و اگر نسبت هر یک به جمیع ممکنات نسبت مختلفه
 خواهد بود و در حدیث وضعی یا غیر الزوم مضد ترکیب
 بنا بر اینست که لازم می آید که هر یک از دو واجب الوجود
 مرتبه از وجود و قافیه مرتبه از کمال بوده باشد پس
 مطلق نخواهد بود و اینکه گفته نسبت بعضی اجزای
 ممکنات نسبت واحد غیر مختلفه است اما ممکنات نظریات
 خودشان مختلف اند بحسب تقدم و التأخر قال
 الشيخ الزمشرقی من فی العلل اذا کان شیء من
 فو قی فاما یکون من جهة القابل الامزجه القابل
 فانه کل شیء استعداد من الماده حدیث فیها صریح
 من هذا ان اذا الیر هناك منع ولا خلاف الاشیاء
 کلها واجبا لا یحدث وقتا و تنسحق وقتا و لا تكون هناك

که تا نگویند عندنا انتهى كلامه قدس سره و مثل
 ما قاله الشيخ قال سائر الاکار و غیره مقدمه ثانیه
 اگر لوازم یکی کما فیست احتیاج با و دیگر نیست
 بعد از آنچه گفتیم و اگر لوازم یکی کما فیست هر دو بنا
 خواهند بود و این خلاف فرض است اگر کسی بگوید
 که هر دو واجب با هم صلح کردند که یکی از ایشان باید
 تدبیر نماید و بعد از آن وقت اندکی که چنانچه
 مجوز قائلند و میگویند میان این دو راهی و از این
 جدا شد و بعد از آن صلح واقع شد و باین
 که در فاش شدن تدبیر یا هر دو باشد و عدل است
 تدبیر عالم را باین طریق باشد و باینست که صلح
 غیر از است با عدل آنکه واجب الوجود قائم بر طاعت و عدل
 مطلق است و بدانکه مجموع معتزله قائلند که عدل
 و سبب احتیاج معلول بعلت که واجب الوجود باشد
 حدیث است از عله نه امکان و نظریات فاعاد معلول

در آن حدوث محتاج است بعله و بعد از آن رفع احتیاج
 معلول از علت میشود و مستقل میشود معلول شد و
 دارد از بلو و وجود رنگ که با سبب احتیاج که بعد از آن گفته
 و سبب بر طرف شوند و در و رنگ در کبریا بر طرف نشود
 نقل الشيخ از تفسیر مقام التهم في الشفا الوعدم الباری لما قدر
 وجود العالم و خاشاکه امر چنان باشد بنا بر کتب التفسیر
 و اورا از اشیا که موجودند در خارج و قائمند بدو از
 و نیست بلامبدء و مختص و معاوان البنا لیس قاعده
 غیر الحکما و الکننا الضاده عنه المعتدات لفضا
 الصور البناثیه من المبدأ الفیاض علی البنا و من شأ
 المعتدات یوجد و یعدم حتی یوجد ما یکون المعتد
 له یمکن ان یوهم کون الحركات فاعلمه لا الفاعل
 ان یکون موجودا فی آن الاثر بالانقاف و الحركات
 حتی یحدث الاثر اذا کان موقفا علی حركه فاعلم ان الحکما
 بنماها الحق الشرا فاذا تحقق الحکما تمامها فاعلم

ان يكون معدوم و لا يكون غير قادر الذات فلا يقتل
 و معاودة الجوارح و يتقرب من هذه الحركات منشا
 للاثر فاذا لم يكن ^{ان} يكون الحركة فاعلة للاثر كاعلة
 فكيف يمكن ان يكون المتحرك فاعلا للاثر المتر
 على الحركة فاعلة و هو صواب ان استعمله احتجا
 معا و لو اجبنا الى امكانت نهج و من جانب
 جميع حكما و عرفا و اكثر في زمكان فاعلة امكانا
 و فقر لان ذات ممكن قال النبي صلى الله عليه و آله
 الوحي في الارين سبه و هو في ممكن و هو و هو
 جدا هرگز نشد والله اعلم و وجود عالم از بار ^{تعالى}
 مثل وجود كلام الله از متكلم و كلام حرم ^{تعالى}
 بل كل فعل و عمل او است كما اظهار كرد بعد از انكه خود
 از فعل قال الرضا عليه السلام له يخرج من ^{طريق}
 حيدر ^{ابن} يقول له كيف يكون و قول اسفانه ^{باعتبار} يا هر
 و انتوجه او است ممكن كذا توجه موجوده ^{باعتبار}

و باقیت محض النفاذ في ذنه دارد افريش را
 اكر نازي كندا زهم فروزند قالها و ممكن ^{نظير}
 بذات خود معدوم و هالك است و هو ان ^{نفسه}
 ذاتي خود سالك و هو في كل از معدوم في ذاته ^{موجود}
 بموجود مستقر الوجود الجدي بعد ^{باعتبار} وجوده الفقيد
 في كبر ^{جديد} يد هر دو از نافع بر ي ميرسد تا ن تران
 تا نه نيميرسد فلا يزال سبحانه بيذا و يضع و يخالف
 على الفرار و الشيا و يظهر ابداعه و صنعه و يتكبر
 على الاستيلاء و السيلان بحسب الحركة و الثبات
 از انجانب همه ايجاد و تكميل و از اير جانب همه ^{تغيير}
 و يظهر هذا المعنى في الماء الجاري فانه في كل ^{ان} يدخل
 قطعة في القدر ثم يذهب و يدخل اخرى مع انها ^{تتغير}
 بالتحضر دائما و في النار المشتعلة من الدهن و الفتية
 فانه كل ان يدخل منها شيء في تلك النارية و تصنف
 بصفة النورية ثم يذهب تلك الصورة بصيرته

هواء هكذا شان العالم باسره فانه ليقدر انما من الحول
 الالهية فيفيض منها ويرجع اليها بمحو الله ما يشاء
 ويدرك وعند ام الكتاب **مفتاح** **بفتح**
توحيد **وحدنس** **طريق** **فوق** **قال** **كه** خلاصة
 اند وبقية سيدان بر طور موقوفست بعنايه اذليه
 وبكسب اين مشرقي غيتوان سيد صوفي اقول
 نتوان بوقت ازا انا بخرقه ايد دوختن حكما القنا
 دارند در ترقيا نضر و حصول حكمة براي نفس و دل
 اردن عالم ملكوت مشروط بانكه مزاج نفس عند
 باشد و مؤيد قول حكاء امير المؤمنين عليه السلام
 در جواب يهودي فرموده اند دوى ان بعض الهمي
 اجتناب عليه السلام وهو يتكلم مع جماعة فقال
 له يا ابن ابي طالب لو انك تعلم الفلانة لكانت
 منك شافا من الشان فقال عليه السلام و ما
 بالفلانة الفير من اعتد لطباعه صفى من اجمه من

نفسه

صوفى

صفى من اجمه قولى اثر النفس فيه سما الى ما يرتقيه و
 سما الى ما يرتقيه فقد تخلق بالاخلاق النفسانية
 ومن تخلق بالاخلاق النفسانية فقد صار موجودا
 بما هو انسان دون ان يكون موجودا بما هو حيوان فقد
 دخل في الباب الملكى الصورة وليس له عز من العنا
 مغرور بالفلسفة فقال ليهودى الله اكبر يا ابن ابي طالب
 لقد نظقت جميعا في هذه الكلمة رضوان الله عليك
 ومعلوم است كه اعتدال طباع وصفى مزاج
 كفى نيت قال النبي صلى الله عليه واله وكا
 منير لخلق له هر كسى اجمه كاري ساختند
 ميل انرا در دلش انداختند و عرفا قائل بوجودى
 مكر و وجود حق تعالى و ساير موجودات مراتب ظهور
 تجليات و شئون و ظلال و قد وجود قويم و اشعه
 شمسات و جود اند هر چه خواهى بگوهايا هو
 ليس ما فى الوجود الا هو و حق اينست كه عرفا اين

را حقا نرسیده اند الا بکشف و توفیق و امر و توفیق
و جدا می رسد چند برای صاحب توفیق و وجدان آگاه
علم یقینی میکند و این که می گویند نیست اتمام از آن
و عقول شوی به با و همام را نمی شنود و از او این امر دور
و جدا می نماید دلیل جدلیست که بدلیل حدیث از آن
بر خصم می شود و افا ده علم بنفس او نمی کند قال
الشیخ الزینر جل جلاله الخ از شیخ کون شریعه
لکل وارد او و جامع علیه الا و احدی بعد از
و لذلک کان کل ما یثقل علیه هذا الفن خفکا
و عبرة للمحصل فریج فاشما از عنه قلبیه منه
اعلمها الا تشبه و کل منیر لما خاف له و قال سلطان
المحققین فیض المله و الذی قد مر من الغنم و شیخ
هذا الكلام والمراد ذکره الواصلین الى
الحق و الاشارة الى ان سبب انکار الجاهل للفن
المذكور و هذا النظم هو جملہ عرفانها فان الناس

ماده

اعدا و ملجوا و اوالی از هذا النوع من الکمال المیر
تما یحصل بالاکتساب الخضر بل انما یخرج مع ذلك
الوجه مناسب له بحسب الفطره و دلایل
از حدیث نقل نمودیم و سلطان المحققین قدس سره
علاحد دارد در اثبات صانع و ان رساله در
کمال تحقیق است در آخرش فرموده که آنچه مقدور
عقل است همین است اما راه غیر از همین
قبایلیست که بقامت هر کس و خشنه نشاء و این
کلام از حکما و عرفا بسیار نقل شده است و اخبار
بسیار نیز وارد شده است که معروف و موهبتی است
و کسب نیست و قدما و علما باین قایل شده اند
و من کلمین انکار این مطلب نموده اند و میگویند
که معرفه بالذات که می شود و کما بهائا لیف نموده اند
در باب معرفه و واجب میداند تحصیل معرفه
عقل را که میگویند بهر مکلف واجبست که

ادله حلیه ایشان را بداند و این قول ایشان خلاف
 لغزش و شریعه حکمیه است چنانچه سلطان المحقق
 قدس سره در جواب رساله نوشته است و صاحب
 از غیر فیل نموده است و ضعیف اینست که روزه
 اصحاب اخضر که گفتگو می نمودند و معرفت و
 عقل اخضر و او در شدت و شنیدند و سخن
 اصحاب و اخضرین است و بخوبی که روی مبارک
 انجانب سرخ شد و فرمودند که ای بابا بر ما شود
 اید و منع نمودند اندک منع محتاج ششم در بیان
فروق میان علم و معرفت و
و عالم و عالم و معلوم سالکین بود و
 که فرقت میان علم و معرفت عالم دانستن حق است
 و معرفت وصول بحق است و فرقی بینا است بینا
 دانستن و رسیدن و علم ماقام بهما الدلیل است و
 عقل است و بامر تعالی چنانچه باید بینا کردیم

بروز

کسی نمیتواند بود که همه الحکماء بانه حصول صوره
 الشیء فی النفس و معرفه علم حاصل است و کتب
 قال الله تعالی اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری انهم
 تفتقر من الذمع ثم اعرفوا من الحق و کاهی اطلاق علم
 و معرفه میخواهند قال الله تعالی و علمناه من لدنا
 علما و قال النبی صلی الله علیه و اله العلم نور یهدی
 الله فی قلب من یرید و کاهی اطلاق معرفه میکنند
 میخواهند که استدلال بظاهر باشد بر مباطل و
 الله تعالی و انعرفهم فی الحق القول و اتفاق کل عرفا و
 محققین از حکما معرفه که علم خاص باشد عبارت
 از زواصور و معلومه و اضحی الامر از نفس
 اضحی الامر خودی نفس فایده العارفین امیر المؤمنین
 فی معرفه الحقیقه محال و معلوم مع ضحی الامر یعنی
 موهوم که وجود غیر است و الحقیقه از وجود
 بلکه توهم وجود است و در نظر عارف محال

نشود معلوم که حق است و صواب در این نیست و
 کلامی که حضرت است که عارف با شیخ شریعتی
 است بیت چو می کن کرد امکان بر قشاند
 در کجین می نماید و در ریس المکاشفین شیخ محی
 اعرابی قدس سره آمد که در هر اقل از یک کشف النفا
 اخلاک ای ذاکر که شاکر قضا اضاء اللیل
 عارف با آنکه مذکور و ذکر و ذکر و رسید
 عالی و عارف به ازل و ابد و ریاضت و سیر و سلوک
 است مع جمیع ذلك لا بد است که جذبه حق بر جان
 وارد شود قال صلی الله علیه و آله و سلم حذر حذر
 الخی نوازی عمل الثقلین و عقل را در امور دخیل نیست
 کارش است که لفظ ظاهر است بر امر باطن و اینکه
 معنی معرفت و حال عرفاست و عالمی است که صورت
 در نفس او باشد پس صورتی که حقیقت حجاب پرده
 اولشک ینادون من کازعین حال حال الوداد

در این

که قائلست بوجود اوقات حال عرفا مثل دنیا و آخرت
 نظریات است قال النبی صلی الله علیه و آله اذا اراد الله
 فتح عقیقه التبریها للقلب ای بهما ملکوت السموات
 بعد از تحقیق و فروز میان معرفت و علم و عارف و عالم
 که معرفت بهستی است و کسی نیست چنانچه در اخبار
 شده و قدما و ارباب حدیث و عرفا و متالیهین حکما
 و علم کسبی است چنانچه همه قائلند **فصاح حقیقت**
در شرح لفظی کلام معجزات مولانا امیر
علیه افضل الصلوات الیوم الذی هو ثانی
ایراد نمود و در امر در حدیث است یکی وحد
 بطور عرفا و یکی عز و جل بود عقل است در بطور
 به لب انجیر که کسی میرسد که فانی شدن باشد بحوله و
 در بحر بی پایان ذات علی که وظیفه ذات احدیت است
 کرده باشد حقیقت علوی و در قلب کس مدتی از صفات
 او در دل زندگانی میگردم **بیت** خیا الفترتوں کا

عجالت

دین کشیده بصورت نیکواری ندیده نشیده
 و میگویم کتم بر صحنه دل صوره جانانه خود را باین
 دهم نت که کین دل دیوانه خود را و از بیرون حجره دور
 مقدس بخواند اتراب بر کتب بکوه ریاضت کداخته
 ماشیت شکسته دل را کداختیم از هر دیانت
 ساختیم تا که از حجره دل طلوع نمود و هر وقت خوا
 باشم برینم انجمن برادر دل خود می بینم او در دل
 منست و دل من بدست اوست چو اینند
 من و من و اینند و عاتق خاق مجسم خیال از ان
 عکس او را در نیاید هر شغال
 بلک فرم عکس او یعنی خیال انا الذی یلذذ
 میز و راه حجرات اکثرهم لا یعقلون و لو انهم
 صبروا حتی تخرج الیهم لکان جمیعهم صابر
 سوخته هم از کشیده ساختیم انچه میبایست کرد
 ما را امری نمود ظهور دوست که در عالمی یکجانب

اینند

که در دل تنگ چگونه جا کرد است
 چو خیال غایب اندر سینه رفت چونکه خط
 است خیال او بر فک جان جانان کرده حاتم
 وطن آید ایندم بوی منصور ز من جان جانان
 آنکه نام او علیست هم بظاهر و بیاطن او
 و این مثنی بود نموده و اما میبشیر حادث شرف
 عارف حمدانی عبد الرزاق کاشانی قدس سره
 اند که عن مولانا صیر الملة والذین قاله رضی الله عنه
 معننه ان کمال بن یزید یحیی بن الامیر المؤمنین علی
 ابن ابی طالب فقال یا امیر المؤمنین ما الحقیقه فقال
 مالک والحقیقه قال اوست صاحب بصرک قال علی
 بلی و لکن یترشح علیک ما یطرح منی قال او مشاک
 یغیب سائل فقال علیه السلام الحقیقه کشف
 سبحان الجلال من غیر اشاره قال زدنی تا یا امیر
 المؤمنین قال علیه السلام محو الموهوم مع محو المعانی

قال زدنی فیہ بیانا یا امیر المؤمنین ^{علیه السلام}
 الغلبة السرقلة زدنی فیہ بیانا قل علیه السلام
 احادیثه اصفه التوحید قل زدنی بیانا قل
 علیه السلام نوریشرق صحیح الاذ فی لوح
 هی اکل التوحید انان قل زدنی فیہ بیانا قل علیه
 اطفا الشریح فطالع الصبح وکیل رضی الله
 ان خواص احتجاب انجاب واز مرید به نصر کشید
 وبقام فلما فیض شد بود و بعد ازین ان شاء الله
 نفس وقلب بر بیان خواهیم کرد و چون
 قلب فایض شد و طالب مقام ولایت شد
 ولایت مقام فناء در ذات احدی است فعال
 که بمقام قلبی باشد سوال از حقیقت ان بود و حقیقت
 دواچا ان شیء ثابت واجب بذاته است که هیچ
 در ان ممکن نباشد پس حضرت جواب فرمودند که
 ترا با حقیقت حکما است چون مقام حقیقت
 است

و در راست از مقام ارباب قلوب غیر مد یا بر مقام
 مکرو صاحب استعداد کامل از ارباب قلوب باشد
 الهی و عنایت از لایته و سیر لایق و ریاضه خواصه
 لا نفسینه و این کلام حضرت تشویق و تحریک است
 از او بر سیر قلبی وکیل رضی الله عنه گفت یا امیر
 سرتو نیستی حضرت عاصد فیض بودند که استعداد
 اعظمی لکن ترشح میکند بر تو انچه از من تراود و شیخ
 نور احصای کمال بر دست عدم میرسد و این کلام حضرت
 اشعار بوجدان است که در حین استغراق کمال
 و در وقت سستی تراوش میکند از من جواهر غیبی
 میکند بر تو وکیل میداند که انجناب همیشه
 در کجه بحر احدی است کما قال رسول الله صلی الله
 علی موسی ذات الله و در مقام تکمیل و تمکین
 است بوعده نایب از آتش شوقش زبان کشید و
 ایامش تو می خایب میکند سائل را حضرت شیخ

نشدند بجاوب معلوم بوده باشد که سائل وافی تا
 مطلوب مشغول عنه و الحمله مشغول به او نشود
 سائل و طالب غیث شود باغبان آنکه طلبیه محمول
 بحال سائل بوجهی از وجوه مطلوب مشغول به است
 و لهذا قیل الطالب والوجدان توامان و چون کامل
 مطلوب مطاع است بر مقتضای استعداد است
 فرمود که حقیقه کشف ظاهر شدت انوار جلالت
 من غیر اشاره و این جواب نظر به سائل است
 صاحب قلب است و فایده مقام تجلیات صفات
 و سبحات یعنی انوار است جلالت جمال باغبان
 آنکه تجلیات جلالت منشأ فناء قلب است و صفات
 قهریه او سبحانه فانی میکند اشارت او و تجلیات
 جمال مدتهاست تا انوار تجلیات صفاتی
 ذات قدس اند و قال حیر المؤمنین فی بعض مناجات
 الهی و هی کمال الاقطاع الیک و انما بشارت و انما

بفلا یحزن

بعیاء نظر ما الیک حتی تحترق ابصار الغلوب
 فصل فی عدد العظم و تقصیر احوالنا معلومة
 بعض فدا ساع و فرمودند من غیث اشاره باشد
 و قطعاً هیچ وجه اشارت نباشد و اشارت و حجت
 به عفت باغبان آنکه اشاره شعری است
 لیر غیر اشاره عبا از قراء محض است یعنی حقیقت
 وجه باغبان بکشف حجاب حقا انوار فانی
 بسبب جبهه او و این باغبان اشارت بحیثی کافا الله
 کل شئ فان لا وجه له الا وجهه و الیه و الیه و الیه
 و کافا لا ینحی علی الله علیه و الیه ان الله سبعا
 حجاب من نور خلیفه لو کشفه لاحتقن سجنات
 و من هذا الشهد الیه بصره من خلفه و کلام باغبان
 ارشاد و هذا یرتعد کسیرا بظلم فناء و بطول
 الزمان حجاب بصره کشف ذات و بصره کسیرا و الله
 علیه صاحب استعداد تمام و علم کامل بود و کافا

مأسوی

و گفته اند با اعتبار آنکه کما فی سبیل است که گفته اند
 یا بودن صاحبش در مقام تلویح و تلمیح که
 از مقام وحدت مکرر التزم می کند آنکه ذات
 احدیت خالی از صفات نیست و از صفات کثرت
 ذات است و گفته اند پس چگونه است که کثرت
 نظردر آید و در این وقت رجوع میکند باینکه صفات
 غیر ذاتی است پس حدیث بالا التزام معلوم شد
 لهذا از یاقین بیان نمودن حضرت و حضور حق
 فرمودند محال و هویر مع محال معلوم در اشاره
 فرمودند بقدر اولی براینکه از تلویح ناشی شد
 توهم و خیال وجود غیر نیست غیر فی الحقیقه
 نفس موهوم که رسوخ نمود بر قلب بسبب استیلا
 حق و هم ساطع است طیار پس کسی که خداوند
 بر کنایان عباد و خودش محو میشود از نسیان
 حقیقی است تا محتاج بقنا شود و لهذا قال

و غیر

بعضی عرفا الباقی را نشانی از اول و الفانی فانی را
 و جفره ثانیه اشاره فرمودند بر این که دلاله الف
 در اینجا حاصل شد باعتبار عقل و فکر و صفات
 در نظر عقل است و در حقیقت واقع وجود حق
 و صفات پس کسی که عارف حق شد بطریق
 خلاص از حجاب نشاء و ترقی نمیکند از حضرت حق
 که حضرت را همه اوصاف است حضرت را احد
 که صرف وجود است پس نکشید غیب شود و حضرت
 برای کسی که عفاش میز و شود بنور حق و حق
 کمال الاله حضرت اقتضای پس وجود و صفات
 معلوم و از حجاب کثرت صفات مرفوع شود
 عقلیه از سبب عشق حقیقی و حجب فانی
 تا برسد از مقام اخلاص که اشاره فرموده حجاب
 اسیر المومنین و قوامیاد کمال الاطراص فی
 الصفات عند پس عارف عین خواهد شد

و چون در این راه بود و بیکانه علم و بیان خود کن
 نیست نفس سلطان و هم و طرد عقل در این
 خود و بگویند و سلطان عشق و ایم و جلال
 اختیار و قدرت و اواده سالک نیستند
 و بگویند انا فرمود که ایندای محبت زیان نماند
 پس که کمالش از امر بر کمال این سلطان زیاد
 و ضوع خود بر حضور فرمودند هفت
 غلبه الهی در این راه بود و پندار و خود
 غلبه مستزاد است پس ما را می که آن پروردگار
 و کمال است ظاهر است عقل و ظاهر و شر و
 اختیار صاحب حقیقه نیست انکس در عالم
 عارف غیر محبت است فلا میر المؤمنین علی
 السلام محبت الله ناز لا تزل علی شیء الا حق
 و در وقت که قوی و غالب ظاهر شد سلطان
 سر ذات بر عقل و منطق شد و عقل نبود

سر ذات مثل محبت شدن نور قمر و نور شمس
 و گردید سالک مغلوب و محکوم و اسیر
 در قضا و حسیان و در دیده شد پرده
 عقل و شرع و قوه حب در این وقت سالک
 صاحب حقیقه میشود و چون کمال محبت
 رخوی الله عنه بحدس یافت که این مقام
 سکون و شایسته این مقام بر حسب
 حال سالک است بعضی اهل سلوک
 مست شدند بچیزی که غیر او بان چیست
 نشد بلکه دریا را نوشید و اثر رطوبت
 از آبش ظاهر شد مثل حال موسی علیه السلام
 قوله انظر الیک نسبت بحال سید
 و مرشدنا محمد ص عند قوله تعالی ما زاغ
 البصر و ما طغی العین لازم نیست که از غلبه

در حقیقت حاصل شود و قال شیخ ^{معه} الا
ابویند قدس سره شریعت الحجت کاسا
بعد کاس فما نفذ الشرايط ما درینست
و قال ابو الحسن خاقانی لوشریعت قطره
اخری لذهلت عن الوجود الى هذا کلیل
رضوا الله عنه طلبت یاد ذبیان نمود پس
حضرت فرمودند جد الا حقیقه لصفه
التوحد و احادیث مقام نیست که اعتبار
کثرت اسماء و صفات در او اصلا نیست
و ولحدیث ددا و اعتبار کثرت اسماء
و صفات است و مقام واحدیت
مقام صفة توحد است نه توحد صرف
که احادیث حقیقت باشد که کثرت
بهیچ وجه در او معتبر نیست معنی حد

اینست که جذب نماید احادیث مرصفه
توحد را و قوی که این جذب حاصل شد تعدد
و کثرت از نظر قلب سالک بر طرف میشود
و سالک عارف بحقیقه میشود این جد ^{مستجاب}
معتبر است پس و ساقی در این مقام
حق تعالی خواهد بود قال الله تعالی و سقاهم
ربهم شرابا طهورا این شراب نیست که
مطهر از غیر و معنی از کثرت است بالمره
و شراب کافور از کثرت افعال خلاص میکند
و بتوحد افعال میرساند و شراب سلسبیل
از کثرت صفات خلاص میکند و بتوحد
صفایر سنان این دو شراب برای ارباب
قلوب است علی اختلاف مراتبهم و ان شریعت
برای انبیاء و کمال اولیاست علی اختلاف

مراتبه را بصواب و در شراب این طایفه
می نوشند و این شراب را الصواب غیر این
طایفه نمی نوشند مگر من و ج ثنائیدان
شراب این را با قلوب و با بعضی حیار
حقیقه را علی قدر هوانا هم مشامه توان
نمود قال الله تعالی فی الزلجه من تسیم
عینا یشرب بها المکرهون یعنی طایفه
می شامند از حق بخورم ختام و مسک
و مزوج از تسیم است تسیم عین است که مخصوص
مقرین است و ایشان می شامند و حدیث
شراب برای اولیاء بعد از این مذکور خواهد
شد ما مسک شراب تا عشقیم نهفته
بمسبیل کافور و کاهی کافور می گویند
و این شراب را می خواهند مخصوص اصطلاح است

و کبیل رضوانه عاده عارف بود باینکه مقام
و حدیث فناد ذات هر چند مقام و لا
لیکن کمال نام نیست باعتبار آنکه
صاحب صلاحیت هدایه و تکمیل غیر
مادامی که رجوع نکند از جمع بتفصیل و از
و حدیث بکثرت و از سکر و صحر و مادامی که
حاصل نشود برای و مقام استقامه و تقوی
قال الله تعالی فاستقم كما أمرت من تأت
معك هذا الطریق یاد فی بیان نمود فقال
فوزیق من صبح الازل فیلج علی هیا
کل التوحید اثاره یکوئی این حدیث است
که هیا کل توحید قلبا کمال است و لهذا
ورد فی الحدیث القدسی لا یسعی فی
ولا سمانی و لکن یسعی قلب عبدی المؤمن

مراتب حق نماید از انسا کامل و واحد
 المؤمن مراتب المؤمن و بنابر این معنی حد
 اینست که نور نیست در خشنه و طالع میشود
 از صبح از این ظاهر میشود بر قلب انسان
 کامل آثار او جل شانهد و ستایش خانه
 بمحور القافش بهانه میشود اینست خانه او او
 و ظهور در راه خود او انکلام مبارک
 انحضرت موافق بر حدیث قدس است که کنت
 که انحضرت فاحیه این اعرف فخلق الخلق
 لکی اعرف محادی قدس است از کج خلقی که در ظاهر
 شانرا تا خلق نکرد حضرت انسا را تسمیع
 نماینده کس در شب تابد هر چند که خود در بخت
 باشد انرا پس توهم غیرت نیست و معنی دیگر
 اعظم و اشمل از این معنی است و ان معنایست

که صبح از اول مرتبه ظهور واحد است و این مرتبه
 صبح از اول فرمودند باعتبار انکه ذات احدیه
 معلوم و مشهود احدی نشده است قال النبی ص
 ما عرفناک حق معرفتک و انمرتبه مرتبه لا ام
 ولا رسم ولا نعت ولا وصف او ان مرتبه را
 بعضی تعبیر بجهول مطلق نموده اند باعتبار
 انکه خبری از او نمی توان داد و بعضی تعبیر
 بظلمه نموده اند باعتبار انکه نور کشف
 با مقام نمیرسد و شیخ صدر الدین قینوی
 قدس سره فرموده اند نظر باین مقام امر
 معقول بر عاقله و لایتمد عینه و ان مرتبه را
 حکما وجود خاص میگویند جمیع انبیاء و عرفا
 و حکما با اختلاف اشارت از او مرتبه خبری
 و علمی ندارند و چگونگی خبری علمی توان داشت

که اگر خبری یا علی بن مرتبه بفرستد محدث
و مخاطب خواهد شد تعالی عن ذلك كما قال علي
فروغانه ولا خرقه الا وعا و حبل العیوب الیك
فاغفر منک محد و دا عظمک قطار
قدس مروه نه اشارت میسرید نیبیا نه کسی
ز و علم دارد نه نشا و خلاصه کلام عرفا
که ولما كان الحق سبحانه من حيث الحقيقة في
حجاب العزلة لا نسبة بعينه وبين ما سوى
كان الخوض فيه من هذا الوجه والفتوى
المطلبة تضيقا للوقت و طلبا لا يمكن
تحصيله ولا الظفرية الا بوجه جملي و هو ان
و رآه ما فبق امر به ظهر كل متعين لذلك
قال الله سبحانه يا ايها النبي انزل ما ارشاد و
يحدركم الله نفسه والله رزق بالعباد

و مرتبه دیگر ان وجود منبسط مطلق است که
عمومش بر سبیل کلیه نیست بلکه خود یکوا
برای اینکه وجود محض تحصیل و فعلیه است
و کلی اعلم ان که طبیعی بوده باشد و یا عقلی
مستقیم او محتاج ادر تحصیل وجود خودش
با اضماع شئی یا ان تا این شئی منشأ وجود
و حصول او بشود و و حد ان وجود و حد
عدد دین نیست که مبدأ اعدا بشود برای
اینکه ان وجود حقیقتیست منبسط بر هیا کل
ممکنات و بر الواح میثاق منبسط نیست
در وصف خاص منحصرت نیست در حد معین
از قدم و حد و تقدم و تاخر و کمال و نقص
و علیة و معلولیه و جوهریه و عرضیه و
تجرد و تجسم بلکه ان وجود بحسب ذات خود

بدون انضمام شیء دیگر باو می باشد متعین
بجميع تعینات وجودیه و تحصیل افراجه
بلکه حقایق خارجیّه منبعت از ذات او
و الحائضه و ظهورات او نیز و او اصل تمام
و ذلک حیات عرش رحمانست و در عرف
عرف حقیقه الحقایق شرح می کنند و او
است در همین وحدت متعدد موجودات
پس اقدم قدیم و باحادیث است با معقول
معقول و با محسوس محسوس و با این اعتبار
تو هم میرسد که کلیت است پس چنین و عیا
از بیان انبساط او بر مینا و اشتغالش بر وجود
فاصله امکانی اشارتی شود بر سبیل تشبیل
و تشبیه و باین سبب می آید از وجود
و اخل تحت اشاره و تشبیل نیست که آن مرتبه احدی

۷۰
باشد ممکن از قبیل آثار و لوازمش و لهذا گفته اند
غیر از آنکه فیض این وجود منبسط مطلق
موجودات عالمیه تحت هیولا که اولی
باجسام تخصیصه از وجهی تحت کلی
طبیعی اگرچه از اجناس باشد یا اشخاص و انواع
مندرجه تحت او از وجهی و این تشبيلات
مقرب بادراك و فهم است از وجهی مبعد
از وجود و این وجود غیر وجودات تراعی عام
بدین معنی متصور و معنی است باعتبار انکه وجود
انواعی از معقولات ثانیه و از مفهومات
اعتباریه او این معنی مخفی شد بر اکثر اصحاب
بحث خصوص بر متأخرین و اما عرفا پس در
کلام ایشان تصور وجود خارجی وجود
منبسط مطلق نموده که ما باین نمودیم که
الشیخ الحق صمد الدین القسری قدس سره

الوجود مادة المكون والهيئة المهيأة
 له بحكمة الموجد العليم الحكيم على قدر ما
 كان في علمه مهيأة ووجود علم انوار
 راياين عبارة في مودو العرف العالم هو
 الضعف لا تحويه عند تفكيره بقيد الامكان
 وبعده عن حضرة الوجود واسره في ايدي
 الكثرة في نوحى الدين قدس سره وجود
 انبساط مطلق لا تعبير بنفس جماعته ودره واقع
 ان كتب خود شد بدانك اول جبري كنه شىء
 احدية صفة كذا اسم ولا وصفه لا نعت
 ومنه مباح استدل او جميع صفات جلاله و
 جلاله وجوده مطلق منبسط استدل و
 منبسطه عليه فيستدل ان العلية من حيث
 كونها علية تقتضى المبانى بين العلة
 والمعلول فيس عليه متحققا قياسا في
 خواصه من حيث مرجع تعيينها واتصاف
 كل منها بعينها الثابت بلكه وجود مطلق
 شعاع شمس في ان احدية وظل اذا استدل ان
 قال الله تعالى ألم تر الى ان يكيف مد الظل
 ولو شاء لجعله ساكنا لبعثنا شىء غيشت
 ان او فيض وجود وظل وجود ثم جعلنا الشمس
 عليه دليلك واين شمس في ان احدية است
 باعتبار كونها نور النفس في نفسه وشهد
 به العقل والحس والظلال المدودة الوجود
 فان الظلال لا يكون لها عين ولا اثر مع
 عدم النور ثم قبضناه قبضا تيسرا وانما
 قبضه اليه لانه ظله فبذله ظهر فائيه
 يرجع الامر كله لمولا ناجا قدس سره باطى
 الظهور والاشراق كاست جبروت و انفس وفاق
 ليس في الكائنات غيرك شىء انت شمس في

الوجود مادة المكون والهيئة المهيأة
 له بحكمة الموجد العليم الحكيم على قدر ما
 كان في علمه مهيأة ووجود علم انوار
 راياين عبارة في مودو العرف العالم هو
 الضعف لا تحويه عند تفكيره بقيد الامكان
 وبعده عن حضرة الوجود واسره في ايدي
 الكثرة في نوحى الدين قدس سره وجود
 انبساط مطلق لا تعبير بنفس جماعته ودره واقع
 ان كتب خود شد بدانك اول جبري كنه شىء
 احدية صفة كذا اسم ولا وصفه لا نعت
 ومنه مباح استدل او جميع صفات جلاله و
 جلاله وجوده مطلق منبسط استدل و
 منبسطه عليه فيستدل ان العلية من حيث
 كونها علية تقتضى المبانى بين العلة
 والمعلول فيس عليه متحققا قياسا في

و غیر که فی نفس ذات احدیت متساوی و مطلق
 باعتبار ذات الهی و با اعتبار خصوصیات
 استماعی که در ذات احدیه مندرج است
 که از اشقائ و فانیته خوانند و شوق و لذت
 عبارتست از فانیته که در ذات مندرج است
 اما چون اندر ارج یک و دو و سه و ...
 اندر ارج لازم در ملزوم مثل اندر ارج نصف
 بودن و ثلث بودن و ربع بودن در واحد
 عددی پیش از آنکه جز و دو و سه و چهار شود
 یعنی عدد یک را چون ملاحظه کنی قبل از
 آنکه جز شود دو و نصف بودن در او
 مندرج او پیش از آنکه جز سه شود ثلث
 سه بودن در او مندرج او همچنین نسبت
 به نهایت در وجود حق با این نسبت و اعتبار
 ثابت و حروف الحیات هم میگویند و ذات

احدیه باعتبار خصوصیات مذکوره مؤثر
 در موجودات خاصه که این موجودات
 زاید بر وجود مطلق منبسط نیست و مناسبت
 میساخته خلق باین اعتبار است و این
 وجود مطلق منبسط غیر متعین نزد تو
 اما انشاء الله متعین کنیم و هیا کل
 توحید صور اسماء الله اندو این چهار وجود
 مطلق منبسط است از حیثیه ظهور آثار
 ذات احدیه در هر یک از مراتب تعین وجود
 مطابق علی قدر استعداد او و تعیناته
 و نیز لایزاله و نزول و ظهور و وجود از احدیه
 عبارتند از امکا و همیه است که عقل اعتبار
 و انقراض میکند از وجود نازل و در خارج
 غیر وجود حق نیست و بعد از مقدمه
 مذکوره امیدیم شرح کلام اینجا ببلوغ

عليه نور شرق و صبح الازل بدانکه
این نودان وجود مطلق منبسط است که صبح ازل
که ذات احدیث با درخشنده و طالع شد
و صبح ازل فرمود باعتبار انکه آن ذات بدانکه
قطع نظر از نسب اضافات نموده در ظلمت
حجاب و محال که مدمرک شود و لهذا
حیرت سزاوارتنی هل را اینک قال نودانی
اراه یعنی نور است کجای بنده و در اولو ممکن
الزویه نخست مکرار قبل او از من و آثارش
چنانچه فرمودند نیز را اینست که نور در دنیا
خورشید چه بر فلک زند و چون نور در برقی
او خیره شود دیده دور و اندک کند و نیز
ابن ظهور فالناظر بحلیه من غیر تصور آن
ذات در مظاهر اسماء و صفات علی نمود و در
هر مرتب جلوه کردن فایده اولو اقامه و جبر

الله نور السموات و الارض قال النبی صلی
انکر ادلیتم بحیل الی الارض السفلی لم یطع الله
و صبح ازل فرمودند نظریا لاکثر سالکین
باعتبار آنکه ظهور نور حق بر قلب پاک انجام
بر آنکه صبح ظاهر میشود و بر قلب کمال انجام
بتدریج است اولی بود پس ضیاء پس شعاع
پس بخوم پس قمر پس شمس است الحاصل باقیست
مختلفه نظریا استعداد اعرفا نور حق بر قلب
ایشان وارد میشود و مشاع هده جمال
مطلق مینمایند نظریه قلوب و ارواح
ایشان خلاصه معنویت اینست که نور
درخشنده و طالع شد از صبح ازل پس کمال
و ظاهر شد بر هیات کل متحد انا و اجل شایسته
که هیات کل مظاهر اسماء و صفات آنند که این
همان مراتب تعینا وجود مطلق است که

آن نور مشرق باشد و چون حال بر کمال غالب شد
طلبه یادت میان نمود پس حضرت فرمودند
اطفال السراج فقد طلع الصبح یعنی چراغ
عقل است خاموش که از این میان صبح ازل
طالع شد و عند الانوار هیچ کس خارج الی السراج
و ما دام که عقل با قیست خود دیده نمیشود از
تغیوت بدوان بدایتند و چون نور عقل
نمودن مثل سراج است و نفس عقل سراج
فرمودند بیت و رای عقل طوری دارد آنرا
که شناسد بد اسرار حق و از حدیث بیاید
و حد شد و بیاید یکدیگر سبیل باینطور متوجه
بجود الهیة و عز نمودن عقل که اینها انضیا
و کبریاست لکن کس که اختلاف اینها
درضا و شکر و غیل آنها که منازل نفس را با قیست
قلب می شود و بعد از طی این منازل مقام

قلب سیر قلب او انوار و حالا که بر قلب او
میشود اینها و آنچه فوق اینهاست که کتب
و عرضانند یا صفت نفس اینست که قلب قوی است
و مالک الهیة بشود نفس شایع قلب
نماید و دامن دل را نگیرد و بعالی تفرقه و دنیا
نیاید و ذلك فضل الله يؤتی من يشاء
عرفان ضوان الله علیه هم فرموده اند که دعا
و تضرع نمودن برای این مقام عالی فایده دارد
و حاجت یادت است دعا میشود و از جمله
حدیث الهیة که باین احقر عبدا لله و ان
و مناسب این مقام بود نقل می نمایم و فقیر بعقل
که از دست مبارک خلیفه الرحمن صاحب
الزمان شرب محبت نوشیدم و احوال من
ما خوش بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء
تعالی و شیوه برای نمان از خوابیدار می شود

و در خواب و رات شایسته فقره دعا را
 میخوانم که در لیالی ماه رمضان دعا میخوانم
 و پس این دعا از جمله دعاها بود که در ذکره
 باشد و عجیب آنکه قریب به هفت ماه از ما مبارک
 رمضان گذشته بود و هیچ وجه اندر بخاطر
 نمانده بود و بخاطرم آوردم که آن دعا را در
 تمام روز و شب بگویم اندر دعا را پیش مرشدی
 و مرشد الکونین ابو عبد الله الحسین خوانم
 و از توجه بخدا بیوقوفانم تا روزی بخیر
 و خضوع و خضوع قلب بران مرشد الصلوات
 ایستاده ام و دعا را میخوانم و چون بابت
 فقره رسیدم که در کل سوو یا لا اله الا
 انت بخ لا اله الا انت فخرنا تا کاه جناب
 حوچیل و علا بخلی نمود در قلب این فقیر
 و ما شایسته را از من گرفت محو و میخورد شدیم

فخرنا

خود از دور و دور جلوس کرد و من زبانی
 چه شایسته بودم که دو سوراخ آمدن خود را
 در قلب خود می بینم و ملا حظ می نمایم خود را
 من نیستم و جنات خود بقوت تجلی نموده که ما را
 رفع ندارد الحمد لله که هوا هله و متحده
 و چون عرفا قدس الله اسرار هم فرموده اند
 که مشاهده و مکاشفات الیک عارف و قوی که
 موافق اشارات قرآن و حدیث شود نور علی نور
 بعد از مشاهده به کرامت آدم که از اشارات
 و قرآن حدیث و افاضه و درم جناب خوانم
 فرماید و در این فکر بودم تا چند روز بعد از آن
 حال در نماز صبح با حضور و شوق تمام در
 آخر آن نماز جناب حق در دلم افاضه فرمود
 اشاره موافقه با اشاره ایست قل الله
 اعرف نفسك ایها الانسان تعرف ربك

ظاهره للفناء وباطنك انا فقرة آخره
قدیمی وافتخوری و این فقیر است
انصاف و کفایت قیاس هست و اینها
ناس و انصاف و الحیدر القدوسی لا یعرف
ارضی و لا یما و لا یکن یغنی قلب عبدی المومنین
و ممکن است که اهل ظاهر این عالم انکار نماید
لیکن انکار ایشان غلط است باعتبار آنکه حق
تعالی بر حق و طور نقص قاطع صریح و ثابت
چرا مانع از آن نمی شود بر شجره انسانی شود
ذلك فضل الله یؤتی من یشاء **مستطاع**
در بیان تفریق در مراتب و این سالک
طالب که بعد از فقر در مرتبه وجود که
مرتبه احدی است که لا اسم و لا رسم و لا نوع
ولا وصف آنچو که بیا کردیم و گاهی وجود
مطلوب هم میگویند این مرتبه را بعضی حقیقت

لا بشرط شیء حقیقت مطلقاً و قد اطلاق هم و شیء
دیگر از وجود که عام مطلق و بی شرط و بی سبب
در حقیقت ممکن است آنکه بیا کردیم و
نزد ملاحظه مراتب وجود و مقاسد بر عمرانی
لازم نمی آید و از جهت اشتباه و عدم تفهیم
دو مرتبه مذکور و جمیع بطلان عقاید فاسد
افتاده اند مثل حلول و باحقه و اتصاف حق
بصفا ممکن است تعالی عن ذلك علو آکبر این
نوریه صریح تقدیس محض نظر بر مرتبه اول و ثانی
نظر بر مرتبه ثانی و نظریات این دو مرتبه که عطار
قدس سره فرموده آمله عالم بودیم عیان
و تقود عالم نمی یابیم کما مولوی قدس سره
گاه نورید و گاهی غفا شوی گاه کوه قاکه دید
شوی نه توان باشی نه ان در دنیا خویش این
برگ از و هم او از پیشش از تو ای حقیقت را چند **صور**

هم موجود هم مصور خبره سر و نظر این دو چیز
وجود آنکه در تفصیل الله اکبر و اد شده آنکه اگر
میان بوضوح اکبر و کبر علی شمس و تنزیه نمود
حتی از ما سوای محمد و محمد مصطفی انرا ایما سوای
و این عین محمد است او تنزیه او را فوق تنزیه عقیدت
قرار داده تا باعتبار تقدیم نمودن انرا باطلان
و مستقیم نشد سالک باینکه این تقدیم و منافی
اطلاق و حقیقت زیرا که اطلاق و حقیقت
است و باینکه معقل شود معنی وصف سلیقه
اطلاق و حقیقت بل اطلاق از اطلاق و اطلاق
از وحدت و کثرت معلوم است قال علی السلام کلام
منزیه با و هاسم فی اد و معاینه هم و مخلوق و بلکه
و در دو الیک و فرمودند که موجه کوچک شایع
دارد و انرا برای خدای تعالی می کند و
اینرا کمال میداند و هر کس نداند ناقص میداند

المنزیه

اینچنین حال عقل و دماغ و اجزای عقلی انش
طریق نقیض برای ذات او سبحانه ثابت میداند
این تحدید و توصیف اینجا چه از این حد
ظاهر میشود و عرفا نیز قائلند تنزیه بلا تشبیه
و از اینجه که سالک عقیده خود مطلق ناقص
المعرفه است زیرا که محمد در حقیقت کمال
خارج غیر محدود است پس مقدار این امور که خورا
از ان تنزیه کرده او معرفت تعین نمود و نوعا
ظهور او سبحانه سبحو و محمده او همچنین مشبه
من غیر تنزیه ناقص همچون محمده و ان سالک
که میا تنزیه و تشبیه جمع کرده او هر یک را
در مقام خود ثابت شد و حق را سبحانه و تعالی
بوصفی تنزیه و تشبیه نفی کرده هم و العالی
الحق قال الله تعالی انما کان شفیق الشیخ محمده
قدس سره فان قلت بالتنزیه کنت متعیدا وان

قلت بالتشبيه كنت محذرا وان قلت بالامر
 كنت مستورا وكنتم اماما القادوس سيدا و
 عارف محقق انما به تغزل وناويل قرآن وارد
 وظاهر باطن كتاب تنوير واقبول مشهور
 تاويل ودرجيت اكر ايمان ظاهر وباطن تغزل
 وناويل قرآن بايد داشت وحقى كظاهر وناويل
 وناويل نمود ونايل باطن وناويل آن آورده
 واز حكم ظاهر كلامي صادر شود كه هر چه وجه
 ظاهرش مراد باشد باطنش نيست اكر چشم دل اينده
 را خدا كنود ظاهر را درست مي بيند بخوبى
 تجسم و نقص باشد مثل الرحمن على العرش استوي
 و مثل وجه و عين و يد و عين و اصبع و جنب
 و فم و قوت و تد و امثال اينها اكر چشم دل
 كنوده نشد تاويل بعقل و فهم خود تمامد چنانچه
 مشكل و اهل ظاهر مينمايد و ميگويد كه اكر

و يقف

فر

عقل با عقل معاوض بشد تاويل بايد نمود
 و اين كلام محقق ادد مقامش و مفاشر
 اينست كه اكر چنان نگذرد تشبيه محقق
 و هلاك ميشود و لهذا ائمه دين سلام
 عليهم در بعضى موارد تاويل ظاهر نموده اند
 بجهت آنكه بسيار از خلق چشم دل اينها كنند
 نيست پس طالب خود را چشم دل اينها كنند
 شد بخوبى كه بيا كوديم خواهدديد آيا و اخيرا
 تشبيه را و اكر چشم دل كناده نشد تاويل
 تمامد و بگويد ايمان آورد و تشبيه را بمعنى
 كه او دانده خواهد و لايق خست او باشد
 و معلوم است كه عقل محقق فطره حق را منزه
 مى نمايد از جسم و لوازم جسم و مينمايند حق
 بجهت كماله و مثل علم و قدرت و اكر عقل
 كامله در اين امر متقنند و احتياج اينها

رسول انزال كنه در این امر ندانند و در آن
 رسول و کتب خدای تعالی را بود و تشبیه و تمثیل
 تحت نموده اند پس ظاهر است که تشبیه مراد
 بخوبی که مذکور شد و قائل باشد تراک لفظی در
 صفات و اسمانافضالمعرفه را باعتبار اینکه قائل
 باشد تراک لفظی در الحقیقه قائل باشد تشبیه
 است بلی اشتراک لفظی در واحدین و اشتراک
 معنوی در واحدین و معلوم بوده باشد که اشتراک
 چند چیز در لفظی از الفاظ یا اشتراک در ذات
 لفظی نه است مثل اشتراک لفظی بین میا
 افنا و جسمان اشتراک در اشتراک لفظی میا
 و یا اشتراک او چند چیز در لفظی نه است بلکه
 معنویان لفظی هم در میا او چند چیز مشترک
 این اشتراک در اشتراک معنوی میباشند
 مثل لفظ حیوان که مشترک است میان انسان و فوس

نمی

قوله علی
 لبس کلاه شی

و معنای آن هم که جسم نامی حساس متحرک
 بالاراده اشتراک است میان انسان و فوس
 معنوی در هر دو و مخفی نماید که بعضی از متعین
 حکما قائل باشند تراک لفظی در واحدین
 و در بعضی واجب تعالی باعث بر این قول
 احاد ائمه و قول حکما و عرفا شده است اما
 حدیث مثل اینکه در معنی عالم لیس مجال
 و در معنی قدرت لیس بجای فرموده اند
 و اما قول حکما مثل معلم اول قوم سرور و
 الولا المحض هم علیه الاشیا کلاه و لبس کلاه
 من الاشیا و معلم ثانی قدس سره فرموده و جو
 تعالی خارج عن وجود سائر الموجودات
 و لا یشارك شیئا منها فی معنی اصلا بل
 انکانت مشارکة فی الاسم فقط لا فی
 المعنی المفهوم من ذلك الاسم و همچنین

سایر حکما از این عالم کلام بسیار دان و حقا
قول عرفا و ضوان الله علیهم مثل لا اسم ولا
رسم ولا نعت فلا وصف فرموده اند شیخ
صدر الدین قدس سره فرموده اند که قولنا
فیه اند وجود یعنی التفهیم که الله بمعنی
الوجود یعنی اطلاق وجود بر ذات جوهر
اطلا جامد است مثل این درستی که ذات نیست
برای مجرد تفهیم که اطلاق کرده اند
معنی لفظ وجود که حصول ثبوت بوده است
و بنا بر این اخبار و اقوال مذکوره اشتراك
وجود و سایر صفات وجود میا واجبی ممکن
اشترك لفظی و بنا بر این در ظاهر و
اخبار و ادعیه و ساکت باید بداند احوال که
ما ماموریم که بظاهر و باطن قرآن اشتراك
لفظی حقیقت نظر بر مرتبه احدیت چنانچه

بیاد بریم

بم

همه اولیا و حکما قائل اند و ما در این مفتاح
بیان نمودیم و این مرتبه را تعبیر فرموده اند
و اشتراك معنوی هم حقیقت نظر بر مرتبه اول
و ظهور احدی در مظاهر همه باین قائند
و نظر باین مرتبه فرموده اند الله اعلم بما فی
نفوسکم و نحن اقرب الیه منکم و نحن اقرب الیه
من جبل الودید و الاکرم الاکرمین و ارحم
الراحمین الله اعلم یا اسمع السامعین یا
ابصر الناظرین و الله هوذا استلک من
علمک بانقذه و غیر اینها اکثر من ان تحصر
و ارد شده است برای هر اسمی اثر خاصی دارد
شده است و معانی همه اسمها بنفی بر گردانیدن
قرآن و کلام انبیاء مثل لغز و معمل خوان بود
و حکیم تعالی اسماء را خلق کرد و امر کرد و بنده
کاشف را که مرا باین اسمها بخوانند و معانی

التعين

كبر الحايين اسمهاست قصدتها تعالى عن
ذلك وقال قدوة العارفين داود القيصري
قدس سره في شرح الفصوص في الحيوة والعلم
والقدرة وغير ذلك من الصفات أطلق على
تلك الذات أو على الحقيقة اللازمة لها من
حيث انما مغايرة لها بالاشتراك اللفظي
لان هذه الحقائق اعراض من وجه لايتها
اما اضافة محض وصف حقيقة ذاتها
وجواهر من آخر كما في المجردة اذ علمها بذواتها
عين ذواتها من جهة وهكذا الحيوة و
القدرة وتلك الذاتان تكون جوهر
او عرضا ويظهر حقيقة هذا المعنى عند
من ظهر سر الهبة الالهية في الجواهر
كلها هذه الصفات عينها ومن حيث ان هذه
الحقائق كلها وجودات خاصة والذات

الاحدية

الاحدية وجود مطلق والمقيد هو المطلق
مع اضافة التعيين اليه وهو ايضا يحصل
تجليا انه يكون اطلاقها عليها وعلى تلك
الذات بالاشتراك المعنوي على سبيل التشكيك
وعلى امر اذ نوع واحد منها كالتي عين في العلم
مثلا على سبيل التواطع وانتهى كلامه قد
سنه وبنابر اين كلام وكلام ساير اكابر
جميع كتب معتزلة وكلام انبياء اوليا سلام الله
عليهم بر ظاهر خود خواهد بود تنزيه در مقام
وتشبيه در مقامى مرصدم ومرشد الكل
سيد الشهدا صلوات الله عليه وورعاى
عرفه فرمودند الهى كيف استدل عليك بما
هو في وجوده مقتضى اليك معلوم بوجه با
كه ميتا دليل ومداول مناسبة ما ومغايرة
ماحي ايد بوجه باين دليل دليل بر مداول تو ان شاء

واکرمیادلیل و مدلول و مغایره تامه با دلیل
 دلیل این مدلول نخواهد بود و اگر مناسبت
 تامه با دلیل عین مدلول خواهد بود و موجب
 ممکنه را در جنس خود نظریات احدیه
 ملاحظه می نمایند اینها همه محض افتقار و
 عدم اند و از ذات محض غنا و وجود و هیچ
 مناسبتی میان عدم محض و وجود محض نیست
 تا استدلال باین وجود باطله بر وجود حق
 نموده و در میان آنها بعد از چند سطر فرموده
 و منک اطلب الوصول الیک و یدک استدلال
 علیک و در این مقام امکا موجب از نظر
 شریف محو شده است مظهر حق او ظاهر حقان
 حیثیت تعین مظهر او از حیثیت مطلق
 ظاهر و این معنی حدیث اعرفوا الله بالله
 خود از درون و بر وجهی که من و میاچرا

این سخن
 در حق

محو شد و کرد و سر چراغ رسید و وجود و مقام
 متعدده می باشد کما قال رفیع الدجادر
 هر مقام حکمی دارد واقع و نفس الامر و عاقل
 کامل است که مقام او وجود و حکم آن مقام
 را مراعات نماید و معلوم شالک بوده باشد که
 اسما و صفاتی که انبیاء علیهم السلام نصبت
 نموده اند حورا و همچنین اسما و صفاتی که ملا
 و مجرد آنست و نمی نمایند حق را همه اینها لایق
 است او نظر بمرتبه ممکن است تا که بان اسم حورا
 بنند و قبول فیض از حق تمام و پاک شوند و لایق
 باو شوند شیخ عطار قدس سره فرماید
 کوغبانیک درید کفته اند هر چه زد و گفتند از
 خود کفته اند قال النبی ص ما عرفنا حق
 معرفتک سبحانک لا احصی ثناء علیک انت
 کما اثبت علی نفسک **مفتاح فم** در بیان

النبی سبحانک و العالی

اعتقاد جماعتی که بظاهر خود را از اهل ملوک
میتواند و در باطن اعتقاد و نصیاتی دارد
و معلوم است که سبیل خود بوده باشد که طایفه
با اعتقاد خودشان خود را سالک میدانند و در حقیقت
همانند این طایفه قائلند که تحقیق نیست
بالفعل مراد از حدیث است که با اصطلاح عرفا
این مقدار احادیث و غیب الهوت و غیب الغیب
میکویند و مجرد از مظاهر محالست و میگویند
الطایفه بلکه متحقق آن عالم صورت نیست قوی
روحان و حسیه او و الله اوست ظاهر مجموع
نه بدو این ظاهر مجموع و او حقیقه انسان
گیرد کتاب است که این انسان صغیر نوع
و نسخه مختصر از انسان کبیر او این قول کفر
صریح و زندقه صریح است که کسی را در مرتبه از
علم داشته باشد این کفر را نمیکویند و منشاء
این

۸۶
این کفری بر دین بمقارن و جعل مطالب
ایشان بر حجت آنکه عرفا کاهی وجود مطلق
میکویند و از احادیث را میخواهند و کاهی
وجود مطلق میگویند و وجود شامل و تحلی
سایر را میخواهند و کاهی وجود مطلق میگویند
و معنی عام عقلی را میخواهند بجهتیکه در شرح
حدیث بیائیم و مراتب ثلثه را و این جماعت
خدمت استاد کامل نگرفته اند و شخص وارث
این فقیه شد و همین اعتقاد فاسد را داشت
و گفته بود که خدمت استاد نگردم و کتاب
بعضی عرفا را مطالعه نموده ام و بعضی
اکابر نقل نموده اند که شخصی حکایت کرد که
در اثنا تفکر و تعمق در مسئله توحید
خواهش در وجود کنای در نظرش نمودند
بر حاشیه آن سطر چند نوشته مضمونش

اینکه دریا سترنجید جز بدال تعینا و متناه
رسوم و عادات دست ندهد و تصرف کند
دران بنظر عقل محل خوف مؤخاتة است
اعاذنا الله منه و بسيا الطلاق وجود مطلق
میکشد و ان تجلی ساری در ممکنات را میگوید
که متعدد از در عین و وحدت متعدد موجود است
پس با قدیم قدیم و با حادث حادث میگوید که بیان
نمودیم و ذات احدیت را لا اسم ولا رسم و
غیب الحویة و غیب العیون میگویند و وجود مطلق
هم میگویند بمعنی طلاق از طلاق و کاهمی میگویند
العالم عدم المحض ظلمة العدم و مراد اینها
چیزی دیگر است کما قال الشیخ علاء الدولة قدس
سره فی سبیل الشارح و الوارد لان فوقها
یعنی فوق الطبیعة عالم العدم المحض
و ظلمة العدم محیط بنور الوجود المحرر

و فیها ای فی الظلمة انو حید عین الحیوة و مراد
از این عبارت که فوق الطبیعة عالم العدم
المحض و ظلمة العدم محیط بنور الوجود
طوریست که انرا طوار سبعة قلب است که کثرت
داروی میکند و می بیند کما قال الشیخ
الکامل محمود الشیخ که چه مبصر با بصر
تردیک کردد تصدیق ادراک او تار یک کرد
سیاهی گردانی نور ذات بنار یکی دران
آینه باقت و ممکن است که ذات احدیت
بان عبارت که مذکور شد تعبیر نمایند باعتبار
انکه مراد اینها از موی جبریت که معلوم
و غیر عنه باشد و هر چندی که عقل را راهی
با دراک و معرفه که ذات انجمن باشد یعنی
موجود آیین معنی پس حد حقیقت نیست
العیون از این حیثیت که احدی از خلق را راه

شهر و ادراک ان نیست غیر موجود برای غیر
خود شیخ عطار قدس سره - نه اشارت
می یزد نه بریا نه کسی نو علم دارد نه نشا
و کما هی طایفه ضاله مذکوره باعتبار عدم
اطلاع بر مقاصد بزرگ و مذاهب این طایفه
بالمال واجح آمده و نصیحتی پذیر که این
طایفه میگویند که الله همین موجود مجموع
ظاهر که عقل و نفس اجسام با و غیر این
مقامی در مرتبه برای الله نیست و بعضی
نصاری نیز مثل این را قائلند که الله است
و غیر از این مرتبه و مقامی نیست برای
وجود و سایر موجودات مقام تنزل و تفصیل
عیسویت و مشیختی در رد این کتاب است
که اگر چنین باشد که ایشان قائلند تغییر در ذات
واجب لازم می آید و هر چه متغیر امکان است

و الله اعلم

ولا یمحی بحدی که کل موجود احتیاجی است
واجب با تعالی عن ذلک و تحقیق حق اینست که
محقق این طایفه باین سخن وارد نمیشود باعتبار
آنکه طایفه هستند نزدیک باین طایفه و کما
کرده اند که عالم مرجعش المجمع شخص واحد
و ذات واحد و برای آن جسم نیست و روحی
در جسم عالم جسم کل است که فلک اقصی باشد
بما فیة و روح عالم روح کل آن مجموع صو
حواله آن جسم اسفل جسم الخا جوف است
زیرا که در او ان معنی قوه امکانیه و ظلمه
هیولانیه آنکه شبیه این قوه امکانیه و ظلمه
هیولانیه بخلاف عدم و قوه اعلی و روحانی
حقیقی برای آنکه روح عقلی موجود ادراک و انفعالی
بدون حجه امکان استعدادی قوه ظلمانیه
پس برابر این تغییر در عالم اسفل که عالم جسمانی

بوده بانه در عالم اعلى كه عالم روحانود بوده باشد
 كما في الحديث المذكور في المفاتيح الخامس
 حيث قال فقد دخل في الدنيا الملكى الصوري
 وليس له عن هذه الغاية مغيرة على انصار
 هم ميكنند كه اكل و شرب و سائر تغيرات در
 عيسى از جهة ناسوتش است نه از جهة لا هوته
 لا هوته مجرد صرف است تغير را در ادراكى نسبت
 و جوا فاطع نظريه عدم عرفان و برهان است
 كه غير انچه ظاهر شد از وجود مجرد او جدايى
 مقامى و مرتبه هست از وجود كه ظاهر نسبت
 ان مقام راى غير او است بجاى آنچه چنين است كه انچه
 بود ظاهر شد چنانچه ظاهر كلام طوائف
 ثلاثه است لازم مى آيد كه حقيقت واجب
 محدود و هر چه محدود است ممكن است اعتبار از
 هر نوع از ادراك كه بوده باشد خواه ادراك حيا

و خواه ادراك عقلى با ادراك شهودى تا
 بحقيقت چيزى نرسد و احاطه با انچه نكند
 انچه نرسد مراد معلوم نمى شود و هر چه معلوم
 و مدرك شد محاط و محدود شد و قد قال الله
 تعالى ولا يحيطون به علما و عند ط اوجه
 للحج القيووم و قال مولانا امير المؤمنين
 ولا فرق بين الاوهام و حجب العيوب اليك
 فاعقد منك محدودا كفى عظمتك پس
 قاهرته و تسلط مرعيت راست قياس
 بمعلول و معلول شائسته از شؤون علت
 و معلول را حصول تمام است و علت و نسبت
 علت را حصول تمام نزد معلول با اعتبار آنكه
 شدت ظهور و واجب قوه لمعان آن ضعیف
 ذوات نوریه مجردة ممكنات مانع اند
 ذوات مجردة را از ادراك كنه واجب

و هر يك از موجودات ممكنه بقدر استعداد
و ظرفيت خود مشاهده ميكنند بحال مطلق
را حقي معلول اول مشاهده نميكنند ذات
واجب را مگر بواسطه عین وجود خود و
بخطبتيه خود بجهت انچه مشهود است
قال الله تعالى لا يحيطون بشي من علمه الا
بما شاء و انچه بيان كنم في كتابي كه عرفا
مبقره ندارند زيرا كه فناء حاصل ميشود
بسبب كمال التقاض غير حق و اقبال كلي بحق
پس عالم عيشه در حجاب تغير و اينست خود
و انچه در مرتفع شويست بجهت كفايت نمائند
براي او حكم حجابيه بلي ممكن است كه مرتفع
شود حجاب تعين در نظر شود عار و كه
ما سواي حق را فراموش نمايد از جمله ما
سواي خود خود و فسق خود بايد كه انهم

در ذكر

فراموش شود كه قال الصادق في مصباح
الشريعة الذكر ذكر ان ذكر خالص هو
القلب في ذكر صادق بنفي ذكر غيره في الذكر
والعز عن امير المؤمنين عليه السلام
ان تذكر حقيقة الذكر حتى تنسى نفسك
من ذكرك و تفقد ما في امرك و ابن مويه
نسب انفسا ميگويند وليكن حكم حجاب با
بروگيريم بشق اول ترديد و ان ايست كه الوفا كشم
از وجود هست كه براي غير او سبحا ظاهر
يست بر قائل باين شق موجد حقيقي و عار
حقانيت همين اتوحيد انبيا و اكمل اوليا
و ملائكه سلام الله عليهم و جميع موجودات
از آيه و ابدية نظري ذات احديت كه ظاهر
نشد نسبت مستاهي انفير مستاهي مستاهي
و هر يك از موجودات ممكنه بقدر استعداد

حجاب تعین در نظر ظهور عاریت
و بیانی بودن حکم حجاب تعین و الله

بدان ای سالک سبیل خدایک گفته شد که مرتفع
میشود حجاب تعین در صورت عارف و حکم
حجاب تعین ستری در ضمن او بود لازم بود که
بیان او ستر نماشیم برای سالکین و آن ستر آن
که در شریعت وارد شده است بسم الله و یا الله فی
الحقیقه بر عکس آن که بسم الله است بر عکس
تعین سالک و این حجاب تعین اسم الله است
بجست آنکه اسم او صفا حجیاتند و افعال
حجرات و تعین و حجاب مرتفع شوند و در بی
وقتی که عارف خود را فراموش نمود و الوقت
بسم الله و یا الله میشود ذکرین جماعتی را
این معنی در خیال ایشانست مثل علما که
در خیال معنی بسم الله و یا الله را تصور میکنند

این جماعت را نسبت از خود و دیگران جدا
دیکو این امر در قلوب ایشان واقع میشود
که این سالکین سبیل خوانند و اول تجلیات
اسماء را در غایت مشاهده مینمایند و در این
شهود شعوری دارند که مشاهده اسمها
حی نمایند در اینوقت بسم الله آنوقت که
آن شعور بر طرف شود در اینوقت شعور
باسماء بر طرف میشود از بسم الله بیا الله
فایض شده اند و این مقام عرفان است
الیه بخت و کرمه و این مقام را مقام
فناء سالک مینامند و دلیل این مقام
و حدیث کیفیت ذکر او حدیث حقیقه
که شرح نمودیم و بدانکه ناچار سالک را
در قنای فی الله از اثبات عین عبد فانی
فی الله زیرا که نیست مراد بقنا نمودن

عین ذات عبد مطلقا بلکه مراد از فنا فی
حجه بشریه است در جهت ربانیت زیرا که
مرعبد را حجتی نیست است بحضرت الهیة
والبها الاشارة بقوله تعالى و لكل حجة
هو مولیها چنان ربط خاصیت با هر نفس
که هر سنده کوید خدای است و ان فنا حاصل نمی
شود مگر بتوجه تام بجناب حق مطلق چنانکه
ذیرا که بسببیک توجه تام قوی میشود حجة
حقیقت بر مغلوب میشود و خلقت و بشریه
تا حدی که فانی میشود این حجة از خود و آثار
خود مثل قطعه آهن یا در غالی که مجاورت
نار نار شود و فعل نار از او بیاید مثل اضا
و احراق و بجز از اشتغال با نار و قطعه
ظلمت و کدو بارد بوقد او از توجه تام ممکن
نیست بوجه ذاتی که منه در عبد و ظهور

الامر

ان محبة نمیشود مگر با جنابان خدا ان
محبة و اینست معنی تقوی پس محبت کسب
و زاد تقوی عبادا در شریعت و ریاضات
در طریقه برضرت الهی مروجته برای زغال
قلی تا مشتعل شود این دل سیاه از نا الهی که
در باطن قلوب است و در می قدس سره است
اخر از بجاوی دل گشت چراغ روشن اخروی
بود مراد در نه خاکستری خویش و ان نار غیر را
بصور اندکی از مولانا امیر المؤمنین ^ع محبة الله
نار لا تموت علی شیء الا احرق و در اینوقت
صحیح است که ان عبد فانی فی الله و باقی بالله است
و گویند که الحق سمعه الذی به یسمع و بصره
الذی به یبصر و الله الذی به یبصر و یدیه الی
بها یطهر و رجله الی بها یمشی و غیر الحق سبحان
جميع قواء العبد الظاهر و الباطن و جوارحه

واعضائه البدنية لهوتية المستلزمة
 كلها على المعنى الذي يليق ذلك المعنوية
 سبحانه وعلى قدر استعداد المحل أغنى عين
 العبد فان تجليه سبحانه في صفة كان
 ليس الا بمقدار استعداد المتجلي له لا على
 ما هو عليه في حد ذاته فان ذلك لا يصح
 محلي ولا يضبطه مظهر كذا الامر ذلك
 لزمان يرى العبد حينئذ كل مظهر يجمع
 كل صفة ومع سمعة الحق وبصره ولزم ايضا
 ان يعقل العبد كلما عقل الحق وعلى نحو ما عقله
 ومن جملة ذلك عقله سبحانه اذ انه علم اهي
 عليه قدرتيته لها كذلك وعلمها كلامها
 وكلامها معها ايضا كذلك وهذا غير واقع
 لمن جملة ما ذكرنا ولم يتحقق باعلى المستويات
 واشرف المراتب جافا الظن من ذي هذا

خلاصة كلام العارفين في رتبة
 شيخ محي الدين في رتبة العزيم وبعضه كان
 في موده اندك فناء ممكن دونها في بعض
 اما المكاشفة انعدام حقيقة وجوده في
 انوار محسوسة در فناء او اضطرار ان
 امكان لطيف الله تعالى عارف با درهش
 وادراكه لونه در جسم وروح وبقية او
 اكر حجبكم ولا درض من كاس الكون نصيب
 انهم لا ينزحط في **الفتح** **الفتح** **الفتح**
بيان معنى في رتبة العزيم
فصل في رتبة العزيم **الفتح** **الفتح**
 سبب لغز ثرا قد ام ايدانك فوق در اصطلاح
 عرفا اجتمعت از حق بخلق يعني هو خلق بيستند
 وحقها من كل الوجوه غير ان جميع مشاهد
 حققت في خلق واخترته فناسا لك لاجه تا

زمانی که هست سالک بر جای باشد و خیر
 خلق نیست جمیع باطنی و عینی و جمیع معنی
 دیگر که در ذرات بیجا خواهند بود
 انشاء الله تعالی فرق بود عین غیر از کلمات
 جمیع غیر از الابد داشتن ^{دان} معنی تعطیل اهل حق
 گویند اهل حق درین عالم فرشته هر که بدین
 کلی جمع غیر در یقین او مستعد عین در حجاب
 جمیع شش نیست فرق ^{دان} جبار و در وجود حق
 کشت غرق بجهانم از آنکه ^{دان} جبار و در وجود حق
 عاشق برده عالم که عالم آزاد و اهل حق
 طایفه محجوبان مثل بسیار از متکلمین بعضی
 از حکما مستأنص بخیر و خیر و هم در این
 جماعت فاللند باینکه مجموع عالم فاضل
 از حق و معاین امر ذات حق و لواحقین ^{دان}
 لازم می آید تعطیل فاعل مطلق و استقلال

اشیا موجوده باعتبار آنکه هر گاه وجود ^{لهم}
 صیابین مر ذات واجب باشد و واجب من کل
 الوجوه غیر استند تصرف فاعل مطلق در عالم
 بی معنی خواهد بود زیرا که تا نسبت خاصی
 می آید و معلول ^{دان} تا ایجاد و تصرف فاعل
 متحقق نمیشود فالانشاء منزله الاشعة
 والاضواء للذات الالهیة کاشعه للشمس
 بالنسبة الیه او کتاب ^{لله} باخر الجنا الفضل
 بن الفارسی عن الیاق ^{لله} فی فصل نورنا من
 دنیا کشف الشمس من الشمس الحدیث
 اما حقیقت کفایت انقباض اشیا واجب
 مجهول الکنه ابرای غیر واجب بردن
 طایفه ایا ^{لله} اخبار بسیار اما امام بیک
 ابی بیک حدیث ^{لله} الطیف اکفای نما ^{لله} الله
 تعالی بخیر با قرب الیک من حیث الودید

بازند و بیکر از من نیست افتد درها که من از
دورم و فی الکتاب الاحتجاج عن مولانا
امیر المؤمنین توحیده تمیزه من الخلق و
حکم التفریق و تفریق صفه لا یفرقه عز القائل
هو ایجاد تکمیل و زاین جانب هم تغییر
و قال لعل لا وصل ولا یون اینجانب عجز
و نقص اینجانب قدرت کمال و هکذا
الصفات نه انکه وجود خلق جدا از
وجود حق قال الله سبحانه و هو معکم انما
کنتم و فی الحدیث القدسی قال الله یا
موسی انا بقلک الالاهم و در نظر این
طایفه خلق در سمتی خواهد بود و این عجز
تشیبه استغالی الله عن ذلك و حال
آنکه ایشان میخواهند اهل توحید باشند
و بیک جمع آرد مقابل فرق مذکور و اهل

و حق و حق

این

این جمع قائلند باینکه غیر اینچه ظاهر شده
مقای نیست برای وجود بعضی الله همین
مجموع ظاهر است که عالم عقول و نفوس و
اجسام با و غیر این نیست چنانچه پیشتر
کردیم و این قول زندقه و الحاد و لهذا عجز
انکار و تکفیر نموده اند هر یک از فرق و جمع
به تنهایی جدا ملاحظه نمودن و در
نموده اند تمسک هر دو کما قال العارف
العمدا فی ردین المکاشفین شیخ محمد علی
قدس سره آیا که و الجمع و التفرقه فان
الاول یورث الزندقه و الا الحاد و الثانی
یقضی تعطیل الفاعل المطلق و علیکم بهما
فان جامعهما موجد حقیقی و هو المستی
بجمع الجمع و هو التوحید الحقیقی و تفرقه
نظر با حدیث است که در مجاز عزت که

مفهوم مردم درك نشد و جمع بطریق اولی
 وجود منسبط و تجلی ساریست بخوبی که
 پیش هر دو را بیان نمودیم و بر مضمون کلام
 عرفا حدیثی از حضرت صادق ع روایت
 و این حدیث را عالم ربانی و عارف حقایق
 مولانا محبت کاشانی قدس سره در رساله
کلام مکنونه نقل نموده از روی عمر الصادق
 الجمع بلا تفرقة و تفرقة بدون
 الجمع تعطیل و الجمع بینهما توحید و یابین
 مضمون حدیث دیگر است که اکثر اکابر اولیا
 نقل نموده اند مثل عارف حقیقی عبد المظفر
کاشانی و شیخ بهاء الدین عاملی قدس
 اسرار هر دو این حدیث اینست قال الامام
 جعفر بن محمد الصادق ع من عرف الفصل
 من الوصل و الحركة من السكون فقد بلغ

الغزیر

القرار من التوحید و ارتوی فی المعرفة
 یا من امیر شرا و الفت مخرج اکثار و توف
 یا من پیوسته کونان از من فصل در این
 حدیث مقام احدیست آنکه در حجاب
 عزت مدرك و مفهوم نشد که انرا فوقش
 هم میگویند و وصل وجود ظاهر و تجلی ساری
 در مکنات است که وجود مطلقش گویند جمع
 حرکت هم میگویند و حرکت وجود ساریست
 مثلا خاک کوزه شد تعیین کوزه بینهما
 و کوزه شکسته ان تعیین زائل شد سفالتش
 میگویند و سفالت سخی و نرم شد ظرف دیگر
 ساخته شد ان تعیین زائل شد معین
 دیگر شد و علی هذا القیاس الموجد
 الکوئنه بین و جمع مراتب و الیقینات
 انعدام وجود کما قال الله تعالی و لقد خلقنا

الافسان من سلاله من طين ثم جعلناه
نطفه في قرار مكن ثم خلقنا النطفة
علقة خلقنا العلقه مضغة فخلقنا
المضغة عظاما فكسونا العظام لحما
وقال مولانا اميل المؤمنين في الخطبة
الطنجية حيث قال لو شئت اخبركم بابائكم
واسلافكم اين كانوا ومن كانوا اين هم
الآن وما صاروا اليه فكم من اكل منكم
لحم اخيه وشارب براس اميه الحديث و
كما قال الله تعالى في قصة ابراهيم خذ اية
من الطير فصرهن ثم اجعل على كل جيل
منهن جروا ثم ادعهن ياتينك سعيا
وهي من در جميع مراتب وال تعينات
انعدام اصل وجود من عدم شويست طبعيا
انكه اين وجود مطلق سار شعاع شمس

الطنجية

لحم

اليد

اصل وجود

ذات

ذات احدية است اوقناهي براي ان ذات
هي براي اين هم فتا نيست اليه الاشارة
في بعض الاسماء الادريسية ياد اتم بغير
فتا ولا زوال للكه على فوقا نيست
بقا وعدم فتا در اصل وجود مطابق نظر
ذات خودش نيست بل كه نظريه اخو
عدم و هالك ا قال الله تعالى كل شيء
هالك الا وجهه يعني شيء در حين وجود
قطع نظرا از ارتباطش بد او واجب كرده هالك
و عدم است لا مكانه انه انكه بعد از اين ها
ميشود مثلا واجب تعا كه قيوم بذاته است
و معلوم كه در جميع مراتب ال تعينات
نماند اصل وجود پس حرکت در مراتب
زوال تعينات ميكون در اصل وجود است
نظر بانچه بيان نموديم عاقل قدوسي شيخ

هالك

شئ من قدس من هو مودع بقا اسم
 لم يدر ليكن بجائى كان بود ساكن
 وميا فضل ووصل وحركت وسكون
 فصل ووصل فظ وجود ما بالاعم از
 وجود ما مجرد وما تيز وحركة وسكون نظر
 بوجود كونية جسمية او في التحقيق الممكن
 لا ينعقد وما تباختف في دخل في الباطن
 الذي ظهر منه والمجرب يتوهم انه ينعقد
 وهذا الوهم انما نشأ من فرض الافراد
 الخارجية للوجود وليس فان حقيقة ^{هذه}
 لا تكثر فيها وافرادها موجودة باعتبار
 اضافتها الى الماهيات والاضافة امر
 اعتبارى فلا افراد لها موجودة لتنعقد
 وتزول بل التماثل اضافتها اليها ولا يلزم
 من زوالها انعدام الوجود وبقائه وانه

كذلك

١٨٤
 والا لزم انقلا ب حقيقة الوجود بحقيقة
 ههنا اذا لم يكن للوجود افراد حقيقة
 لا يكون عرضا عاما وما الله يقع على
 افراد لا على التساوي فيكون مشككا
 باطل لا من ذلك انما هو باعتبار الكلية و
 العموم وهو من حيث هو لا عام ولا خاص
 ولا كلي ولا جزئى بل التحقيق في اختلافه انه
 باعتبار منزله في مراتب الالوان حضوره في
 حظائر الامكان وكثرة التباين في وضعه
 ظهوره وكما لا يتبدل باعتبار ما تشتهد
 نوريته وتبقى ظهوره فيظهر كما لانه و
 صفاته فيصير اطلاقه على القوى والى
 من اطلاقه على الضعيف لان له مظا
 في العقل كما ان له مظاهير في الخارج كما
 الامور للعامة والكلية التي لا وجود لها

الآفی الذهن فتفاوتها انما هو باعتبار
 ذلك الظهور العقلی بالتفاوت لا نفس
 الوجود بل هو في ظهور خالصه من العلوية
 والمعلولية وكونه قائما بنفسه وبغيره
 الظهور وعدمه هذا خلاصة كلام اهل الله
 واینکه افراد خارجی برای وجود نیست محقق
 در فصل تا مذکور شد آن جمعی که فرقه غیر
 است صد کور و فرقی هم هست که تاج کامل
 و آن جمعی از جمیع تفصیل و از وحدت
 بکثر و از سکر بصورت و از جمیع بفرق و بافتقا
 و افرق بعد الجمع و جمع الجمع هم میگویند
 و فرقی که این مقام رسد انسان تاج این
 بشر شمع میگذارد و خلعت خدا را بوی بوی
 و آن شخص و خدا خفیه است و خدا در کثرت
 و کثرت در وحدت مشاهده میکند و محجوب

۱۱۲
 نمیشود بکثرت از وحدت و وحدت از کثرت
 مثالش مشاهده مطلق است در مقید و
 مشاهده مقید است در مطلق برای آنکه کلی
 غیر مقید است از جمعی غیر از جمعی محجوب
 مقید غیر مطلق است بر جمعی غیر از
 بر جمعی این مقابله است تا انمود و الله بهد
 من یشاه الی صراط مستقیم **مقام**
و از هم در امر اعلی مقام
 بد آنکه سالک مادی که در جمیع وفات
 وارد و قبول کاری ندارد و نظام فخریه
 مثل نظام لطیفه محبوب است و همه بطریق
 خوی بند جمع جمع است آنکه بند خوی عباد
 در مرزای همه فانی همان حال این مرتبه
 کامل بود و آنکه این آن هر دو را شامل بود
 و الی هذا المقام اشان مولا ناسی الشهدا

فرد عانه لیه عرفی بکون اخیرک من الظهور
 ما لیس لک حق بکون هو المظهر لک سر
 بجای خرم از آنم که بجای خرم از تو عاشقم بر
 همه عالم که هر عالم از دست و این وحدت
 شخصی اجمالیست که سالک همه جزو اوست
 میدارد از انجمله که همه یکیت و ان یکیت
 و مقام و کرم مقام فرق و تفصیل آورد ایمقا
 لاً امر اعم میکند هر یک از مراتب وجود را
 و مظاهر لطیفه مثل مقربان حق دارند
 و ان تعظیم ابعلی آورد و مظاهر قهر
 مثل شیاطین جن و انس حق دارند و ان
 انکار و تنفیر ابعلی آورد کما فیلین
 هر مرتبه وجود حکمی دارد که حفظ مرآت
 نکلی زندیقی و عرفان ضوان الله علیهم
 برای نسبت احاطه وجود عمیقاً فرموده اند

و

و انچه از همه تمام تر روشن تر و فایده اش
 بیشتر و مناسب این مقام آنقل میباشد
 مخفی نماید که در نظر شه و در سالک مخفی
 مجموع عالم مثل یک شخصی نماید کما فلاک
 و عناصر و مواد لبد اعضا آن شخص شد
 و ملائکه و نفوس فانی خواص و قوت های
 آن شخص با و انازل تا ابد اباد مدت
 زندگی آن شخص با و فیض وجود خود خدای
 روح آن شخص با و چنانچه بدن بروح
 زند و باقیست تربیت از او میباشد
 این شخص عالم نیز با فیض وجود خود ظاهر است
 که بدون زند و باقیست تربیت می یابد
 کما فیلین حوچا جهانت بها جمله بدن
 توحید حقان آدگر شیوه ذین و هیچ وجه
 روح و بدن این نسبتها که میان باقی اجزای

بدن و جان و قوی عیب نیست اگر طاعت
خیر فطره سلیمه خود تا اصل ثانی خالی
از شائبه میل نماید یعنی سر از دریا بدو
مراقب ایمن شود و همیشه نگاه بان نماید
بسیار مقصود نزدیک شود و بقیه مناجات
از جناب امیر المؤمنین علیه السلام رسیده
که مشتمل بر این مطلب عالیست و قوایب و غایب
بر که آنجا باین علم رسیده و میرسد
انشاء الله و آنجا ترا بعضی عرفا مثل
حافظ رجب برسی قدس سره متفرقا در
کتاب خود شرح نقل نموده و باین فقیر رسد
آنجا بچند واسطه از عارف محقق میرزا
حسن قلی قدس سره رسیده که میرزا یزدانی
که مذکور میشود مشند ساخته از آنجا
امیر المؤمنین که در نزد قبر خاتم الانبیاء

میرزا

مخوانند اند و در ادب عمل باین مناجات
دیدم که در این واقع کشف شد بر این فقیر
صحت آنجا با قوایب و ان مناجات
اینست ذالقدر و بعضی از نسخ
بدل زاهدان و بعضی از نسخ هو و صاحب
الاید و نورانی که قهرت به غوا سق
العدم و بواسط الظلم و جعلت منك و یک
و الیک و علیک و الا دلایل در وجه نفی
الاحدیة فی اللادیه و تصور صورت مع
الملک و الملکوت و قلبه خزائن الخی الذی
لا یموت طوائف الکبریا و حمام الجبروت
و مؤید احدی که از پیغمبر مر و نیست
قال من اناس الله و الکل منی و مضمون
حدیث و مناجات شهود عرفان و ان
علیم از آنجمله شیخ مجتبی قدس سره

فرموده اند احدی هم احد کشته ظاهر
 درین دور آمد اول عین آخر ز احد تا
 احد یک هم فزیت جمالی اندرین یک هم
 غرق است و کلیات عوالم از یک حساب
 چهل آید و در این بیان خواهد شد انشاء الله
 تعالی و عدد دهم چهل آید مجموع از این عالم
 ظهور حقیقه محمدیه است و مضمون کلام
شیخ قدس سره که در تفصیل فی صواب است
 شیخ عطار هم قدس سره بنظم بیان نموده
 آنچه اول شد بدید از جیب بود نور جان
 او بی هیچ ریب بعد از آن نور مطلق
 علم گشت عرش و کرسی لوح قلم یک علم
 از نور پاکش عالم یک علم در است آدم
 نور چون اصل موجود بود ذات او چون
 معنی حقیقت بود واجب مدعو هر دو

عوالقین

جمالیش دعوت ذات پیدا و نهانش
 و معلوم از حدیث شهود عرفا که حقیقت
 وجود است وجود مطلق و وجود ساری بر مظاهر
 و بعد از این هم بیامطلب خواهد شد انشاء الله
 وجهه انعام و انصاف ان تمثیل است تمثیل
 گوئیم بدانکه این نظر وجهه دارد و هر
 جهت را حکمی است صحیح و متحقق که بران حکم
 آثار متصور میشود بدین مثال که شخصی را
 مثلا بدو وجه ملاحظه میشود اول
 مجموع ان یک شخص است و ان یک شخص
 بودنش در نظر سالك صحیح و متحقق است
 و حکم وحدت بران ثابت مجاریست
 با وجود کثرت اعضا و اجزاء و بغیر از وجود
 شخصی هر کس در نظر نمی آید و این را منزه
 جمع و اجمال گویند و وجه دوم نظر تفصیل

در تمام اعضا و جوارح و آلات و قوای او
و در این مرتبه احکام متعدد و متغایر بود
ثابت میشود و اثر احکام و آثار مرتبه میشود
مثلا بعضی اعضا و جوارح و آلات و قوای او
و در حقیقت و اثر و امثال اینها و بعضی را
قبیح میدانند امثال قبل و در روی و بر بغل
و امثال اینها و باز هر عضو یا اعتباری که
و کوچکی و راستی و یکی اثری و او مرتبه
است چنانچه در قیافه مقرر شد و وظایف
بدن حکمی دارد و باطن بدن حکمی و از این
قسم احکام و نهایت ثابت است و این مرتبه
و از فرق و تفصیل گویند و شکی نیست در
تطویر اجمال این احکام و آثار نیست اما هر یک
از این احکام و آثار در مرتبه خود صحیح
و متحقق اند و مجموع آنها شخص اند و منافات

از وحدت شخصه اجمالی ندارد و همچنین در مرتبه
اتحاد اشیا تمام تکلیفات شرعی و احکام
و آثار عرفیه از عدالت و سیاه و لطف و
قدر و عطا و منع با کثرت و بسیار آن همه
صحیح و متحقق اند و در تحت از وحدت مندرج
و منافات بوجود ندارند مثلا شخصی از
سر خود را دوست میدارد و از خود میداند
و پای خود را نیز دوست میدارد و از خود میداند
اما هر یک را در مرتبه بحق خود می بیند
که بر او مناسب است این ستار بر سر می بیند
نه در پای و کفش در پا میکند نه در سینه
پا و سر مردود است یا و متحد اند اما حفظ
مراتب واجب است که اگر این حفظ نکند و
مرتبه هر یک را نگذارد و از انسانیت
بی بهره آید و موجود عالم خلقی را الله

این

نرمیوان گفت هر چند عالم خلقی از مرتب
ظهور الله است کما قال الله تعالى الله
نور السموات والارضه خلقه و عالم امر که
مجردات باشد هر دو در جا وجود حق است
و حق فیع الوجود کما قال الله تعالى الوجود
و حفظ بعضه از مرتب وجود است که در حق
و سلام نسبت با و باید بعمل آورد مثل
مظاهر لطیفه که ملائک و انبیاء و اولیا
سلام الله علیهم باشد و حفظ بعضی از مرتب
وجود است که ضد سلام و در و نسبت
با و بعمل آورد مثل مظاهر قهریه که ضد انبیا
و اولیه اند و بسیار است که کسی بیک
عضو محبوب عاشق شود بلکه عاشق تمامی
معشوق تمامی عاشق است نه معشوق
قدس سرور میفرماید بیجا از مقام که بیجا

۱۲۲
ختم از دست عاشق برده عالم که هر عالم
اما عضو را بر تبه خود در می دارد پس
مالک تمام احکام شرعیة از امر و نواهی
بیجا می دارد و حدود شرعی جاری می دارد
تا توجیدش تمام و کامل و هیچ آنکه اول مرتب
شخصی در نظر در می آید و بعد از آن تفصیل
اعضایش ملحوظ میشود مالک راهیست
دو اول و حدت در نظر می آید و بعد از آن احکام
کثرت باز میگردد کما قال الله فی محو قدس
حق که بعد در خود آخستین نظره
بنور وجود اول وجود را می بیند و بعد
موجود را بنور وجود می بیند پس میگوید که
لا اله الا الله یا جمیع که لا موجود الا الله
اینجا و خدا تمام میشود و شاهد قل الله ثم
در هر پرده اخفا از روی تحقیق بر می دارد

و بزيان حال این مقال صبر این هر چه خواهد بود
 ها یا هو این مافی الوجود الا هو **سوال**
سوال دوم در حقیقت **مقدم**
 ظهور حقیقه اشیا برای غیر او سبب است **بیان**
 که ذات خود سبب منجبت الحقیقه در حجاب
 عتقت و نسبت از این حیثیه او را با ما سبب
 نیست و این سبب است که مدبر و مفرم و ماحد
 نمیشود و اما از حیثیت ظهور او در ظاهر
 نسبتش بر جمیع مظاهر موجوده نسبت دارد
 غیر مختلف آقا الله تعالی ما تری فی خلق الرحمن
 من تفاوت و قال الله تعالی الرحمن علی العرش
 استوی مراد از عرش ما سوا یعنی نسبت
 رحمانیت که ایجاد او بر جمیع خلق استیلا و حیت
 و فی الحدیث این شیء اقرب الیه من کل شیء
 ذات یا علی علین تا با سفل ما فلیین بید نسبت

بیان

۱۸

و اگر چنین باشد ترکیب ذات لازم می آید
 چنانچه پیش بیان نمودیم قال المعلم الثالث
 علیه فی الفصوص فصل القرب مکافی و معنی
 الحق غیر مکافی فلا تصور فیهِ قرب بعد
 و المعنوی اما اتصال من قبل الوجود و اما
 اتصال من قبل المهیة و الاول الحق لا یست
 شیدا فی المهیة فلیس شیء الیه اقرب و بعد
 فی المهیة و اتصال الوجود لا یقتضی قریا
 اقرب من قریه و کیف لا و هو مبدأ کل وجود
 و معطیه و ان فعل بواسطه فلو واسطه و
 و هو اقرب من الواسطه و نظرایین نسبت
 مذکوره که اهل عرفان حکمت میگویند
 که حقیقت که نه هیچ چیز معلوم و مدبر
 حقیقه نشد و آنچه معلوم و مدبر است
 از اشیا ماهیت اشیا است که عقل انتراع

می نماید از اشیا نه حقیقت که ناشی از اعتبار
انکه حقیقت که ناشی از ذات احدیه است
وان مدبر آن نباشد قال العار الضمیر
شیخ محیی الدین قدس سره العزیز و ما آمد
من شیء حقیقه و کفایت ذکر که و انتم فی و
شیخ و فی علیه التجه در تعلیق او مود
اندا به مضمتی که و قوف بحقایق اشیا در قدر
بشر نیست و ما عار نشدیم از اشیا مگر
ولو از اشیا و طولی و اقصای مطلقا و اراد
طیرا جمع الیه و جنات و ملا و امولا اهل السموات
والارض صاحب الرضا و خلیفه الحرمین و الشکر
در دعای سهام الدلیل و موده انکه جمیع عقول
عاجز اند از ادراک کفایت او و الیه موجود و
مقدور ازین عالم را بجای عالی موجود است
بجست قال اللهم ذلت العقول و انخلت

الاشیاء

الاشیاء و من الاشیاء و قدرت الخواطر
و بقدر الخلق عز و انکه کفایت ما
ظهور و یواد عجاایب صافی بدایع قدرت
دور البیوع الی معرفه بلا الی لعان بروق
سمایک **در بیان احوال و تحقیق درویش**
حق تعالی و احوال غنی و فقیر و تحقیق
بدانکه هر کس فانی شد آذوقه حق تعالی
محالست بر کفایت او هر کس فانی شد آذوقه
حق تعالی آذوقه با و در عقیب بلک و اقصی
برای جمیع درشتایین هر کس کفایت او هر یک از
خواص مذکوره دلیل دارند بر عقل و ان نقل
که قوا اهلایات و اخبار او عار کامل بهر
قال است جمیع که بیامی میشود انشاء الله اما
امتناع و روت و خطی و بر تله احدیت است
که در حجاب عزت و انفاق کل که در انتر

لا اسم ولا رسم ولا نعت ابله مجهول مطلق
نظر بغیر او سجد و نظر باین مرتبه که سوال
کردند از پیغمبریم که آیا خدا را دیدی در شب
معراج جواب فرمودند که نور انکجای بینم و
ما در پیش بینا نمودیم بعضی دلیل را و باقی ادله
بر امتناع ادراک کنه در کتب قوم مسطور است
اما امکا رؤیت حق نظر بطهور احدیت آ
در مظاهر ارباب و صفات و در محال افعال و نظر
باین مرتبه که پیغمبر صوفی و ابعاد سوال
از رؤیت رایت حق بود و حق و بیکر متع
باعتبار ادله که در کتب قوم مذکور آ و در دلیل
که در کتب قوم مذکور نیست در اینجا ایامی غایبیم
یک دلیل بطریق حکمت و دلیل دیگر بدو اهل
عرفا اما دلیل بطریق اهل حکمت نیست که
ادراک باین نوع که بوده باشد خواه ادراک

نق

عقلی خواه ادراک خیالی یا توفیقی یا ادراک
بصری موقوفست که ادراک کنند یکجا احاطه بان
شیء مدبر که بکنند آن شیء مدبر شود حق
تعالی محیط آن محاط و الله بکل شیء محیط
و اما دلیل بدوق اهل عرفا اینست که بصر
مقدوس او عاجز از دیدن مطلق و حق تعالی
مطلق است لهذا حق تعالی مرئی نمیشود **ب**
نقطی نظری مانند بصر که انرا چشمی که بود لا
دیدار ندارد و قائلین بامتناع رؤیت آیات
و اخبار و انوار و ایل میکنند باینکه کثافت
و زیاده و انکشاف قلب حمل میکند اخبار را
قال امیر المؤمنین لا تدرك العيون مشاهد الا
ولكن رآته القلوب بحقائق الایمان و این معنی
که مذکور شد با حد صحیح حق آ اما امتنا
اخبار بسیار است که بعضی از آن اخبار مذکور

خواهم نمود ان شاء الله تعالی که ان احبا قبول
 از تاویل نماید که در طور محققین اولیا الله
 بنا گذارنده شود اخبار و آیات بر ظاهر خود
 خواهد بود و طور اولیا اوست که ان کتاب
 را با قضا شافری می نمایند مقصود آنست که در دیده
 دل ابرو کشند و شعور متورم سازند تا از تجلی
 بهره نمانند با که در بدن حسی مشاهده
 جمال حضرت و الجلال مبهر بودی هر که صبا
 حسی بودی از مومن و کافر توانستی که مشا
 اجمال نمودن مولا تا قدوس سره که بدیدیم
 سران شاه را بر پیدای کافور خرافه را
 بی وقتی که بصورت نور بصیرت که چشم دل باشد
 منور گردد در حالت صحو کل اولیا مشاهده
 جمال حق می نمایند اما از این نوع تجلی رؤیت
 حسی لازم نمی آید بشهادت شاهدین

از

انکه اگر در آنوقت کسی از احبا با صفا باشد
 نمی بیند در هم انکه اگر ان حسی تجلی در آن
 وقت حاشیه بصیرت را بندد همچنانکه با صبر
 کشاده میدیدد شبیه همی بیند بنا بر این معلوم
 شد که از چشم دل اگر از رتق بصیرت می بیند
 و در این وقت چشم سر معلوم چشم دل شده است
 و چون دل مومن می بیند حقیقا اتفاق کل وجه
 دیدن دل آنست که دل انسا کامل مطلق بین آ
 و حق را می بیند و لهذا در حدیث القدسی مطلق
 لا یبصر ارضی لا سما و لکن یبصر قلب
 عبد المؤمن و فی حدیث آخر قلب المؤمن عین
 الاعظم و فی مناجاة امیر المؤمنین علیه السلام
 و هو کما لا انقطاع الیک و انما ابصار
 قلوبنا ابصار تطهرها الله الیک و قال
 و لکن راتقه القلوب بحقائق الایمان

و بی رتق
 بصیرت می بیند

و

مطلق

و حق که چشم سر غور چشم دل چشم سر
 مطلق بین میشود و گوش سر هم مطلق
 دل میشود و چشم سر از مقید یعنی خلاص
 میشود و مؤید این تحقیق احدی در راهی
 صدوق رحمة الله قال بفضل عمر سمعت
 مولانا المصنف يقول فیما ینامی الله عن
 رجل موسوی ابن عمر الکنی عوز علماته
 یحیی فاذ اجده البیل نام عنی البی کل عیب
 محب طوعه جیدیه ها انا فایا ابن عمر اطلع
 علی احبنا اذ اجتمعت البیل حلت ابصارهم
 الی من قلبهم و مثلت نفسی بین اعینهم
 یخاطبون عوالمشاهده و یکتوبون علی الحضور
 الحدیث اینه تبدل و تحویل از قلب بر صبا
 و از شرف بصر هم مکالمه و مشاهده منجمله
 چنانچه فرمودند حلت ابصارهم و هم مطلق

یا ابن عمر
 قال

مولوی قدس سره عجیب کل بیست و یک
 چون خیالی کو برادر سر دل و این دنیا
 که در صورت آکه برای دوستی است
 حقت در مظاهر خلقیه که آن تجلی آنجلی
 اناری میگویند با صلاصع عرفان و ان
 علیهم و از جمله تجلی اناری آنجلی در بحر طوع
 برای موسی انا الله تعالی ذریای انا فقال
 لا تمکثوا فی افسنت نار العلی انکم منها
 یقتضی او احد علی النار هکذا و ان افس را
 موسی ادرید جوی که با او بودند ندیدند
 یا عسبار انکه چشم سرایشان مغلول شده بود
 و از مقید یعنی خلاصی نیافتند و ان افس را
 خود بر دید و بشو درون دیکر انسی از برای
 او حاصل شد و لهذا قال انی انست نار اموت
 و در سره فرمایند آنجست که باشد کایه

تا آب خورد از جوی خود عکس فراید و موی
آتش جوی در بد خورشید اید که بر دانتش
صد صبح صحرایید و از جمله تجلی انوار تجلی
که منبرها صحرای خودند کفایت در لبلة
المعراج فی احسن صوره و از جمله تجلی انوار
حدیث کامل الزیارة عن البقیة عن محمد بن
سنان عن ابي سعید القماط عن ابن ابي عمیر
عن ابي عبد الله علیه السلام قال بیئتنا
رسول الله ص فی منزل فاطمة و الحسن و
الحسین و اذ ابکی و تحریبا جدا ثم قال یا فاطمة
یا بنت محمد ان العلی الاعلی و ایا من ایا منی
بیتک هذا ساعتی هن فی احسن صوره
و اهنیاهیهة و قال له یا محمد انی احب الحسین
فقلت نعم ثم عیفته و ریحما و غرة فوادی
و جلدة ما بین عینی و قال له یا محمد و وضع

۱۳۴
بدره علی اس الحسین بوزن من موی او علیه
بر کاف و صلاقی و در حق و در صواب و اخفته
و محطه و عذابی و خیر بختی و کاف علی من قبله
و ناصبه و ناواه و ناز عظاما ان الله سید
الشهداء من الاولین و الاخرین و الدنیا
و الآخرة و سیدنا اهل الجنة من الخلق
اجمعین و ابوه افضل منه و خیر و اقر له السلام
و بشره بان الله رایته هدی و صوابا و لیا فی
و حنیفی و شهیدی علی خلقی و خازن علی
و حجتی علی اهل السما و الارضین و النبیین
الجن و الانس و جود در مقام خلقیه انما
احسن صورت عرفا رضوان الله علیهم
میگوید که اگر تجلی در صورت انسانا کاملما
افضل آن تجلی در صورت سامطاهر
و در این دو حدیث که نقل نمودیم احسن

صوت واهيا عينه مذكور في آوار صوره
انما ثبت قال الله تعالى قد خلقنا الانسان
في احسن تقويم وان جعل تخلي انما ثبت عند
معراج قال النبي وضع الله بكمه عليه
فاحسن القلب حتى لم يرد تخلي ذاتي
وان جعل تخلي ذاتي حقيق است كمد كتاب
نظمه هذه مسند عن الفضل بن عمر قال
قال ابو عبد الله لما سمع الحسين واهله
الماء الى ان قال فلما قاتل الحسين وكان في
يوم الثالث عند المغرب افتقد الحسين رجلين
فيسميه منكم فتبينوا بجماء ابايهم فقبيلة الرجل
بعد الرجل فيقعد وحوله ثم يدعوا بالمائدة
فيطعمهم بها كل مؤطعم الجنه فيسقيهم
شرايهم ثم قال ابو عبد الله والله لقد ماتهم
عدو من الكوفيين ولقد كثر عليهم لعقلوا

قال ثم خرج لرسالتهم فعاكل واحد منهم اللبنة
ثم انما جعل رضوي فلا يبقى احد من المؤمنين
الا اتاه وهو على سر من نور قد خف به
ابراهيم وموسى وعيسى جميع الانبياء
من ورائهم المؤمنين ومن ورائهم الملائكة
ينظرون ما يقول الحسين قال ثم بعد
الحال الى ان يقوم القائم فاذا قام القائم
واوفاها بينهم الحسين حتى ياتي كور لا يبق
سماوي ولا ارضي من المؤمنين الا حقا
بالحسين حتى ان الله تعالى يور الحسين
ويصاحبه ويقعد معه على سر به يا مفضل
هذه والله الوقعة التي ليس فيها شيء ولا
وساؤها الطاليل طلب ورسيل كبير يا مفضل
مطلقا او بلا دي كدر حديث الجلاء
ابو العزيم بل كمراد ان الجلاء عالم اعدا

فيسميه منكم

که وطن اصلی ارواح اوست و الحقیقت حب الوطن
 من الایمان این وطن مصر و عراق و شام است
 و معنی حقیقت اینست که سید الشهداء برودن از
 این عالم برای مطلق شدن از ارواح شهیدان و قید
 ابدان و هر یک از ارواح از مقام و وطنی که آمد
 اند با آن ان امام کل با مقام و وطن خود در کشته
 نه خود آمده ام تا که بخود باز روم آنکه
 آورد مرا با خود و در وطنم و نسبت شهیدان
 بر مسلم فرمود اشعار اینست که امام اسفند
 نیست مطلق شود تا ملقب هم و آنکه کامل را
 انواع تجلیات و اقسام ظهورات میباشد درجه اول
 رضوی تجلی نفسی اینجاست و درجه اول تجلیات
 در مکه و در کربلا و ملا علی تجلی جسدانی
 انحصار آید در ملا علی تجلی روحی اندر
 اعظم است و معلوم شد کامل سرورده باشد

محلّی الدین سرور

که

که نوع تجلی که برای سید الشهداء در حدیث
 معلوم میشود نوع خاصی که مخصوص
 اینجاست و این تجلی خاص بازاء شهیدان است
 کل است در الحقیقت اندهی من طلیعه و جلی
 و من و جلی عرفی من عرفی اجتهاد و من
 اجتهاد عشق من عشق عشقه و من عشقه
 قلبیه و من قتل فی دینه و من علی دینه
 فانا و معلوم بوده باشد که چشم سر نبی و اما
 مطلق است مثل چشم دل ایشان در مغلوب
 متغلبین چشم سر چشم دل با اعتبار صفا
 ابدان ایشان مقام بسیار از ارواح منیر
 از مقام ابدان نبی امام منبت اجلی
 از اخبار طبیعت ظاهر میشود و اینجا کجاست
 ذکر افاندارد من اراد فلیراجع الیه و اما
 ارواح کل از اولیا منبت از ارواح نبی

و امام و طراز حاصل اسرار نبی و امام کل
 اولیا الله چنانچه از اخبار ظاهر میشود و قلیله
 را نقل می نمایم و چون چشم سر امام مثل چشم
 سرنی آقا لایق است و با علی قریب است و ما اسمع و
 نری ما اری و کل عرفا رضوان الله علیهم
 میگویند که آنچه نبی می بیند سر دیده آ در
 معراج عرفا می بیند دل می بیند بسبب حسن
 متابعت نبی و معلوم بوده است که شیطان را
 تسلطی بر انبیاء و کل اولیای حق الله تعالی
 این عبادی نیست که علیهم سلطان و بر این
 طایفه استغیاب نمیشود و تجلی حق بر سر مالک
 که نامش باد و مقام نرسیده باشد ممکن است که
 تجلی رحمتی یا بلای شیطان مشقه شود بنا
 بر این قاعده بیایم نمایم که بسبب این قاعده حق
 از باطل جدا شود و آن قاعده از کلام حق تعالی

سوره

معلوم میشود که در حدیث امالی آمده است
 را نقل نمودیم و آن کلام است احلت ابصار
 الی من قلبی بهم یعنی تحویل از قلب میشود
 او را نبوی من از قلوب ایشان یعنی ابتدا تبدیل
 و تحویل از قلوبت پس اگر تجلی داخل قلب شود
 چشم سر را آن تجلی فرو گرفت بحیثی که از این
 روزن هم می بیند آن تجلی رحمت و نور
 و شیطان را در قلوب ضعیفان را هم نیست
 کافی الحدیث قلب المؤمن حرم الله و حرام علی
 حرم الله ان یلمح فی غیره و از چهار طرف قلب
 مومن جمله میگذرد کما قال الله تعالی ثم لا یلمح
 من بین یدیه و من خلفهم و عن ایمانهم و
 عن شمائلهم و از جهة فوق ممنوع است باعتبار
 آنکه جهة فوق قلب فیوضات الهی بر قلب
 وارد میشود و جهة تحت هم ممنوع است

با اعتبار آنکه خدا از آن گویم ترا که از یک جهت
دو دشمن متوجه قلب بشوند یک دشمن نفس
افسانیت که از تحت قاضیعت میشود و مثل
ابری با بخاری تحت قلب گرفته و دشمن دیگر
شیطانست و شیطان تصرف در خیال انسا
و این معلوم آورد در حدیث است که در یوم بدر
شیطان گفت ای کثیر در نظر مومننا جلوه میداد
و مومننا را قلیل در نظر کفار جلوه میداد
جبرئیل را و او طرح کرد و این تصرف آن ملعون
در خیال انسا و در کتاب بعضی از اولیای مذکور
که شخصی در سجده بود عارفی از او پرسید که
چه می بینی آن مرد جواب گفت که خدا را در هوا
می بینم بر عرش نشسته آن عارف پرسید که از
چشم سحر می بینی یا از چشم دل آن شخص گفت که
از چشم سحر می بینم آن عارف گفت آن

نظر

شیطانست نه روحا و گاه باشد که بر ساق نور عطا
شود مثل نور وضو یا نور ذکر یا نور نماز یا نور
بعضی اولیا و انبیا و یا لوا مع که عبارت
از نوری که وارد میشود بر خیال و از اینجا
عکس می آید از بر حسن شریک و یا صبر انرا
می بیند و گاه باشد که از نور زیاده آثار یک
روشن شود مجموع اینها و غیر اینها از انوار
تفاوتیست و فرق میان انوار و تجلی یکی از دو
چیز است یا فنا عارف یا علم تجلی در جبین تجلی یکی
از این دو علت در هر نشاء که بیانی تجلیست
و تجلی را اقسام می باشد تجلی نوری می باشد و تجلی
صوری و تجلی ذوقی و تجلی معنوی می باشد
این بیای عالمها بود که دیده شود و آن تجلی
نباشد بر علم تجلی یکی از آن دو چیز است
که میان نمودیم و قاعده دیگر بر آشنایان

لبیش طاعتی است که شیخ خود را بهر صورت
بیاراید بکون نقصان و او هست با الحوت
یا اعور یا از دست یا در غیر این عضو در
دیگر بکون نقصان خواهد داد و اگر برنگ نهد
خودش را ظاهر کند نور خالص خواهد بود
بکون کدورت و ناصاف در آن نور خواهد بود
بدان ای صاحب که اگر علی الدوام مرا قلب
خود را و مرا عادت حق نماید بمقام رؤیت
فایض خواهی شد انشاء الله تعالی قال النبوا
الا ان الله في ايام دهرکم نقفا لا تمعرضوا
لها خواجه قطب الدین قدس سره فرماید
بیت بل چشم زدن عاقل از انشا میباشد
باشد که نگاه کنی آگاه نباشی قال الله
تعالی کاین من آیه فی السموات و الارض
یمرون علیها وهم عنها معرضون و این
آیه

۱۴۴
آیه همتانفات حق است که در حدیث او ان
تجلیا می شود حق علی الدوام و واقع که
بر این فقر روی غوره و مقام بود نقل می
نمایم این فقیران یک خوشن بین است
میدردم و محظوظ بودم و ان با این بود که
پای را بر روی ران چپ می گذارم
و مشغول مطالعه یا کار دیگر میشوم و گوی
بجست که در اینست قبله نشسته ام و مشغول
کاری می خواهم بشوم تجلی خوشد بر این عا
بنحوی که نمی توانم نمود در حال درازانو
با دست نشستم و این حال استمراری بهم رسا
و حیا می کردم که با حال خود مقاربه کنم و از
انوقت ترک نمودم آن مجلسه و گاهی بسبیل
سهوا اراده می نمایم که بان هیات بشنم دفعه
ان حال عود میکند الحمد لله رب العالمین

بعضی را نقل نمودیم و برای موسی در بعضی
مظاهر خلقیه که شجره با بصورت نادر ظاهر
شدت کما قال الله تعالی فقال لاهله امکنوا
انی انبئناذ العلی انکم منها اخبروا وجد
من النار لعلکم تضطلون فلما استهانوا فی
من ساطع الواد الایمن فی البقعة المبارکة
من الشجرة ان یا موسی انی انا الله رب
العالمین فی الحدیث قال الصادق ع
فی هذه الایة من الشجرة محمد در این
که انوار تجلیست سخن دارم و لما کففت الیس
این ظهور و نمایه برای موسی در اوایل
حال نبوتش بوده ایدید را دید شنید
را شنید و مع هذا ما از طلب که در رؤیت
بناش نیست که بیا میکم انشاء الله تعالی
و در اخبار جواهرها وارد شده آن اخبار

اهله
که هر حق و مستحقه **محمد** با آن در هم
در حق طلب رؤیت موسی علی نبینا
و علی الهینا هم معلوم است و اتفاق کل
عقلا که که ذاکر تعالی مدبر است غیشود
در بعضی صحنه بدیصیت قال النبی ص انزلنی ارا
یعنی نودا کجای بینم اودا و قال امیر المؤمنین
و لا خرقا لادها هم جمیع الغیر الذلک فاعتقد
منک محمد و ذاکر عظمک و این معنی که معلوم
هر عاقل است ظهور بر موسی این معنی محقق
میشود بلی ممکن الرؤیة آنطور ظهور حق
در مظاهر خلقیه که عالم اجسام باشد و در
مرا یا ملکوتیه که عالم نفوس باشد و در محالی
جبروتیه که عالم عقول باشد و نظر بر ظهور
حقست درین مظاهر کما قال النبی ص ارایت
ربی بنور ربی و غیر این حدیث هم هست که بعضی

واجوبه صلیح او از جوابها نظریه تمام خلق است
و همه آنها واقع شده اند مثل اینکه از جانب آن
این طلب را نمود انحضرت و غیر این سخن نظر
بحال خود انجناست تحقیق اصل این مطلب
بدانکه موسی ظهور و حق را در مظاهر خلقیه
ملاحظه نمود چنانکه در قرآن شوقش
زیاده خواست که حق را در مظاهر ملکوتیه
ملاحظه نماید باعتبار آنکه ظهور حق در
انمظهر اتم و الذاست در چند حدیث از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده موسی طلب
رؤیت نمود خدا تعالی و دعا و عذر کرد در
وامر کرد ملائکه سموات را که فرج فرج بر او
بکنند و باز باشند کمال مختلفه و هر فرجی که بر او
میکنند شستند و میرسد هر فرجی که بر او
جواب میکنند و جواب آنکه جواب احد است

در مظهر ملکوت بر او ظاهر شد تا بیاورد
که قال الله تعالی و موسی صلیحاً بالحق را
در مظهر ملکوت سید ما دیده اکمال آن
دری فی لیلۃ المعراج فی احسن صورۃ دعا
خلق که عالم بشریه باشد تا بیاورد که حق را
در مظهر ملکوتی ملاحظه نماید نور قوی
نور ضعیف را تمکین نمیدهد و اما طلب این
کامل ملاحظه جمیع عوالم منبعا از ملکوت
و جبروت و لا هوت باعتبار آنکه قلب انسان
کامل از این عوالم منبعا او مراد موسی علیه
السلام از طلب رؤیت این بود که در عالم
بشریه ملاحظه کند حق را در مظهر ملکوت
و این عالم بدو تبدیل و تصفیه و تقویه
نمیتواند که ملاحظه حق را در مظهر ملکوت
نماید و فی التوحید عن امیر المؤمنین

فحدث في سأل موسى وجرى على لسانه
من حمد الله عز وجل رب الدنيا انظر اليك
الى ان قال فقال الله تبارك وتعالى اني
في الدنيا احبته موت فترا في الاخرة الحمد
ومراد من ابن بود كهذا ان اتحد صراحي
ظهور در ظاهر خواسته اكد ملاحظه نما
ابن امر محالست اتفاق كل اهل عقل وخصه
موسى محالست كه طلب محال غايد حقا
خوشه و تقاد در مظهر ملكوتى با و تجاود
كفى كتاب البصائر عن الصادق ان
الكروبيين قوم من سبعتنا من الخلق الاول
جعلهم الله خلف العرش لوقسم نور و احد
منهم على اهل الارض كفاهم ثم قال ارمي
لما سئل ربه ما سأل امر و احد من الكروبيين
فجعل الجبل جعله دكا وقال امير المؤمنين

عنه

في الخطبة المحنة انا صاحب الطور انا ذلك
النور الظاهر انا ذلك البهر انا
كفى موسى شقص من شقص الدوز من
المنقال غرض ظهور حق در روح و حق
كل صلوا الله عليه و جعل ابن جيل فلما جعل
دبه للجبل جعله دكا و خرم موسى صغقا
لبعض المرفا جده جابودا يجهل فالب
براهن زاراه دين غالب بود انوز كه
شد طالب يدان كليم منظور على ابن
طالب بود و بزرگي فرموده اكد رؤيت
افضل كرامت حق او ان براى افضل خلق
كه سيد ما باشد و لهذا موسى ممنوع
از ان و دايين نشا **مفناح شانه**
و ديوب لقيت و غمستان است
محق را و اما رؤيت مؤمن

تحقيق

مقتدر میشود و بقوة دیگر و بصر از جهت بین
 خلوص میشود و مثل دل میشود و این که بصر
 میگیرد دل شود و دل معلم الشاهدین سره فی
 القصور و قصر کل دراک فانه اما ان
 يكون شئ خاص كريد او شئ عام كالانسان
 والعام لا يقع عليه رؤية ولا يصلح بحاسة
 واما الشئ الخاص فاما ان يدرك بالاستدلال
 او غير الاستدلال واسم المشاهدة يقع
 على ثابت وجوده في ذاتها الخاصة بعينها
 من غير واسطة استدلال فان الاستدلال
 على الغائب الغائب ان الاستدلال به
 لا استدلال عليه فكم مع ذلك بانته بلا
 فليس بجائز كل من هو ليس بعينه هو
 قادر ان المشاهدة هو المشاهدة والمشا
 هة اما بمباشرة وملاقاة واما من غير مباشرة

خوار و آخرت تحقیقش اینست که رؤیت
 واقع نه بخوبی که در دنیا بر اینها و کل
 اولیا حاصلست که آن تبدیل و تحویل چشم
 سر اولیا بچشم دل که چشم سر در وقت
 تبدیل و تحویل از جهت بین خلوص میشود
 و دل از روزنه چشم سر هم می بیند و این
 رؤیت اولیا آن روزنه هم دل می بیند و در
 در آخرت بعضی زیاده انکشاف قلبی فقط هم
 نیست که رؤیه قلبیه با چنانچه اکثر علمای
 ظاهر فیه اند بلکه معنی رؤیت در آخرت
 رؤیت قلبیه آباء و رؤیت بصریه بدو معلق
 شد بصر به بصیرت چنانچه برای اولیا در
 دنیا بوده آباء تبدیل بلکه بصر در آخرت
 به تمامای بهره رؤیت می برد باین نحو که
 تصفیه در بشریه میشود و این قوه بصر آ

که در

میرد

و ملاقات و هذا هو الرزية و التي لا اول لا اخير
عليه ذاته و ليس ذلك باستدلال بخارج
على ذاته مستكمله من ذاته فاذا تجل
لغيره مفعيا عن الاستدلال و كذا مباشرة
ولا تماثية كان مرثيا لذلك الغير حق لو
جاءت المباشرة نعاها فكان ملبوسا
او مدوقا او غير ذلك و اذا كافي قد الصا
ان يجعل قوة هذا الادراك في عضو البصر
الذي يكون بعد البعث لم يعد ان يكون
تعامليا بوجه القيمة من غير تشبيه ولا كيف
ولا مشابها ولا محادا تعالى عما يشركون
خلاصه كلا اينست كه اين بدن اعودي
فوق امانه باین گشت يكه اين بدن اعودي
در كمال الطاف و صا كه اكر اين كثافت اعود
شود جنت كه سقفش عرش رحمانست

است
چنانچه در حديث او عرش رحمانك تاسع
در جنت بران كثافت نجاست خواهد شد
نه چنين آواجا اعود ميتا در كمال الطاف
و اغذيه هم در كمال الطافست در حديث آ
كه انچه اهل جنت ميخزند بعري لطيف
خوشبو دفع ميشود خلاصه كلامت
كه اعود اين بدن آ اما صا صا لهذا دزين
نشاء ميتوان ملايك و جنة و حور اديد
مكر براي بعض در دعا خواب بايد مراقبه
كه بعضي از احوال اخيرت بر او معلوم شود و
در قيا كبري ملايكه و رضوا و جنة و نيرا
را اهل محشر مي پسند چنانچه ظاهر كتاب
وستة آ و اهل ملت بر اين قابل و در دعا
بر رخ ارواح مدد ميتا نامسا بعضي
و اغايند و ابدان هم در كمال صفا عوصيتا

و اینها هم برای اینست که ابتدا قوی شوند و در
 هضمی شوند تا هر یک بر تمام اعضاء الهی
 نمایند و در این نشاء باعتبار غلظه و کثافت
 نمیشود که احوال الهی نمایند و بعد از آنکه
 اگر کسی در این نشاء مشغول علی یا کار
 دیگر از اطعمه لذیذ الهی بر زبان بگذرد
 علامه فقر الدین رازی علیه الرحمة در
 بعضی از تحقیقات خود قائل شده است او در قیاس
 کرب بعد از مرور از جمیع عقبات و عوالم باز
 تجلیات الهی بر مؤمنان وارد میشود تا که چشم
 ظاهر ایشان مثل دل مطلق میشود بلکه
 مؤمن کل او چشم میشود و کل انفس میشود
 و مؤمن بکل ذات خود را میشود و خود را
 می بیند در حالتی که مؤمن غیر مقید بجهت
 چنانچه در حدیث است که نقل میشود ناحق

مطلق

مطابق با چشم ظاهر تواند دید بدن و تجوید و
 تبدیل شد چشم ظاهر چشم دل چنانچه در
 دنیا تجوید و تبدیل ظاهر بر باطن جامع و
 می دیدند کما الشیخ محیی الدین قدس سره
 فی الفوتوحات باسناد مرصوعا الی عبد الله ابن
 مسعود و عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما
 عن علی بن ابی طالب علیه السلام فی حدیث طول
 اوله فی احوال یوم القيمة و آخره فی احوال
 العدن و رؤیه رب العالمین مهد اوله
 محمد بن الحسن مکه ثم قال قال علی کرم الله
 وجهه فاذا ابد الله ان یجلی لهم فی الدن
 العام الی ان قال ۱۲ از نور و نور هم میگرد
 بعد از فیسی که در آن نور فی انصار هم ظاهر
 و در انصار هم باطن و فی اجزاء ابدان هم کلها
 و فی لطائف نفوسهم فرجع کل شخص منهم

عيناك وصفاه ويري بدانه كلها لا يقدر
 الجحيم هذا يعطيه من ذلك النور فيقولون
 على المشاهدة ثم ياتي من الله يقول لهم
 فيقولون زينة نكم جل جلاله حديث يسار
 طوبى اودر آخر جلد بيا روت حرمه الله
 وتعالى معن فيرى بدانه كلها لا يقدره
 الجحيم اينت من مؤمن كل ذات خود راخي
 ميشود مواوي قدس سره روح خود و
 مجده را بهر من ديدن هو خير شرطش با اين
 و غرض اينست كه تجليات متجدده واردي
 تا بصرايحجه يعني خلاص شود و بشهيد ملحق
 بعالملكوتيه شود و حق در مظاهر
 ملكوتيه با جبرتيه مشاهده نمايد نظير
 لا يوجد بيان نموديم ايات و احكام و عده و زينه
 بمومي و بساير مؤمنان در قيمه شد

و غير قيد بجهنم
 ميشود

منعته

و مؤمن

فوق هذا الدجاء عن الله قال لن
 يري احدكم ربه حتى يمشي في التوحيد
 عن امير المؤمنين ع في حديث قال موسى
 ع الى الله من حمد الله عز وجل
 و ينادي انظر اليك الى ان قال فقال الله
 يارك فمعا لن تراه في الدنيا حتى يوت
 و تراه في الآخرة و قال الله تعالى لقد
 اتينا موسى الكفاي و لا تكن في غربة من افاقته
 يعني من لقاء موسى ع في الآخرة كذا عن
 النبي ع و في تفسير علي بن ابراهيم ع عن
 النبي ع قال جاء رسول الله ص للذين
 آمنوا المحبة في زيادة قال اذا دخل الجنة
 الجنة و اهل النار انما ادى من ادى اليها
 الجنة انكم عند الله موعدا ثم يقولون
 ان يحكموه قالوا ماها الموعده لم تشغل

سئل

ميزان شاد و جوینا و ندخلنا الجنة و نحن من
 النار لا فرغ الحجاب منظرنا الى وجه الله
 عز وجل فما اعطوا شيئا احب اليهم من النظر
 اليه وفي بعض الاخبار ان الله جنة ليس
 فيها احد ولا قصور ولا نهر ولا عمل
 بل هي نهار باضاح كما سميت هذا الحديث
 المذكور في كتاب الجبل في تعريف عالم المثال
 وغيره من اخبار كه نقل نمودیم اخبار بسیار
 باینضمون و آنچه از ادله عقلیه و آیات
 و اخبار که دلالت کرده ابراهیم سماع رؤیه
 هاینما حقت نظر باحد صرفه است که
 در حجاب عزت با تفاوت کل عقلا و آنچه از
 ادله و آیات و اخبار که دلالت کرده ابراهیم سماع رؤیه
 بلکه بر و قوس هاینما حقت نظر بظهور
 احدیت آ در مظاهر که این مظاهر و جوه

در

و آ احدیت ایضا تولاوا فتم وجهه اما بآ
 غافل نشوی از تحقیق مذکور پس تدریه
 در مقام خود و تشبیه در مقام خود و احاط
 احدی از عرفا و حکما این مسئله را بخوبی که
 ما تحقیق نمودیم باینکه نمودند ذلك فضل
 یوتیه من ریشاء **مفتاح هفتاد و هشت**
اینکه در موضوع علم حکمیه و موضوع
علم کلامی و موضوع علم فقهی و موضوع
 بدانکه موضوع علوم حکمیه و موضوع علم
 نظریه کلامیه و موضوع علوم الهیه
 حقیقیه نزد تحقیق شی و واحد است و لکن
 عبارات مختلف است و اختلاف در عبارات دلالت
 بر اختلاف در معانی میکند عبارات اینها شوق
 حسن و واحد و کل الی ذلك الجمال شوق
 و اما متکلمین نزد این موضوع علم کلامی معرق

حق معرفه ذات متکلفات عالیه
متعلق بهما از حقان حصول مقصود
مسئله بیانی بریده لایزاله و کلامیه
و شواهد نقدیه و اما حکیم بر آن
موضوع علم و معرفت از آنچه تا به
حق بکاره و از معرفت وجود صفات و افعال و بهیچ
و آنچه متعلق به آنها از متعارف و حصول
مقصود حکیم بهیچ آبر و این عقیده
و مقول نیست است و اما عارف پس نیز
او موضوع علم است معرفت و اوصاف
و اما او را الحق است علم مایه غیر روح
مقصود و عارف یکش و مشهود و یقین
و عباد و ذوق و وجد است این مرتبه
خاص است از خدا تعالی بسبب ریاضت
نفسیه و عبادات قلبیه و تقوی و محسن متنا

حقیقی

بیمبر و اولیاء او این سبقت و میان
طوائف ثلثه بهم رسیده او بر و طایفه اول
صادق است که انهم بنادون من مکان بصید
و طید اما حاصل همه اینها این یقین نام
فی شیء من مطالبهم و لای دلیلهام فی شیء
من مقاصدهم کاشمیدی قوالزمین و هم
و ان کل واحد منهم شهید عجز فی عارفه
و عجز عن مقاصده کما هو معلوم لاهله
قال الشيخ الرئيس قد سره عند و قاصد
و لیکن حاصل سویی علمه ان اعلی و قال
الایام فخر اذ قال عقول الله اقرین عقل
و غایه سخی العالمین ضلال و مشهود است
که امام فخر رازی ردی کرد بیت از او
بیشتر این سید جواب گفت که چندان
بود که مسئله را اعتقاد داشت رجالا

خله او بر من معلوم شده است امیرتر بهم که همه
 معتقدان همین حکم داشته باشند با و اینجکا
 بشیخ محیی الدین قدس سره بامام مکتوبی
 نوشت که راه را که گودی راه این نیست که
 رفیق مولوی قدس سره میفرماید
 اندرین راه که خرد در بین یکی فخر زاری
 ز دارین بدی چونکه او من لم یذکر لم
 یدر بود عقل و تخیلات و اجتهاد فرود
 و غیر امام جمعی دیگر هم اعتراض کرده اند
 که از این کتب و ادله عمده ضایع شده است
 پای استدلالی جوابین بود پای
 جوابین منتهی به تمکین بود حکیم سنایی
 قدس سره میفرماید عقل و تخیلات و اجتهاد
 فضل او مرتب بر او بر او بلی طایفه عرفا
 باعتبار استعداد ذاتی و کسب و حسن

زیر

متابعت بر نبی ما چشم دل ایشان گشوده
 کما قال النبی اذا اراد الله بعد خیر ففتح
 علیه الذین همما للقلب بری هم مملوک
 السما و الارض قال هو العلم نور یقذفه
 الله فقل من یشاء وقال من امنی ففتح
 درجتی قال من لا یعرف احوالهم من علی غلب
 ما هم بانیاء ولا شهداء یعطهم الانبیاء
 والشهداء بمکانهم عند الله هم المتحابون
 و غیر النبی ص قال الله تعالی اذا کان الغالب
 علی عبده الاشتغال بجعلت همه ولذته
 و ذکره و اذا جعلت همه ولذته فی ذکره
 عشقه و عشقته و اذا عشقته ففت الحجاب
 بیتی بینة لایسوا اذا سهی الناس اولئک
 کلهم کلام الانبیاء اولئک الابدال حقاً
 اولئک الذین اذا اردت باهل الارض عقوبة

این رجال

او بعد ان فكرتهم فيه فصرخة به عنهم فكتبت
 وهذا النبي من تصنيف الصدوق رحمه الله
 مرفوعا الى النبي صلى الله عليه وآله قال تدرؤن ما نفي في ابي
 شيئا تفكر في الحاق شيئا اشتاق قال نعم
 لا يا رسول الله ما علمنا هذه من شيئا خيرا
 بفكر وتفكر وفشرك قال النبي صلى الله عليه وآله
 ان شاء الله ثم تنقش فقال لها شيئا المخوف
 من بعدى فقال ابو ذر رضي الله عنه يا رسول الله
 اكسنا اخوانك قال لا فانتم احبوا واشدوا
 من بعدى شأنهم شأن الانبياء فوبقروا
 من الانبياء والامم من الاخوة وروايات
 عنهم انهم ابتغوا رضا الله بترك المال لله يدلو
 انفسهم بالتواضع لله لا يرغبون في الشهوات
 وفضول الدنيا ليجتمعون في بيت من بيوت الله
 كأنهم غوياء وحديث طولان يستدعي احوال

المنقول

اينقوم مذكور او ذرا واسطه اين حديث
 فرمودند فيقول الله يا ملائكتي ان وليي
 عندي كمثل نبي من انبيائي ودر اواخر اين
 حديث فرموده اند المقصود منهم افضل عند
 من الله مجتهد من غيرهم الحديث مروي
 قدس سره في ادب جواهر في الجهر حلقه
 ذكر كذا استبروت وقال النبي صلى الله عليه وآله
 العلماء ورثة الانبياء قال صلى الله عليه وآله امي كذا
 بنى اسرائيل ملخص كلامه كذا في احكام
 كلامهم كلام الانبياء وشأنهم شأن الانبياء
 وورثة الانبياء في رجعتي وابر مذكور
 علم ظاهر علم كلام نبوت باعتبار انك ابن
 علوم را اكثر از اين ارند هيچ اختصاص با نبيا
 ندارد بل انچه مخصوص با نبياست علم باطن
 ووحى قلب است هر كس از علم باطن والهام

دل چهره دارد انکس از ثلث نبیاست و الهام
 برای این کفتم که بخاتم النبیین صیحتم شد
 اما الهام دل برکت باطن انجناب برای
 مستعدین این امر حومه آفرین میان
 وحی و الهام اینست که وحی از حق تعالی بواسطه
 عقل کل وارد میشود بر بشریه محمد ص و الهام
 از حق تعالی بواسطه نفس کل وارد میشود
 و وحی وضوحی بیاده از الهام آ و معلوم
 بوده باشد عقل کل روح محمد آ و نفس کل قلب
 محمد است چنانچه بیا کریم و بعد از این
 هر یک خواهد انشاء الله **محتاج بود**
دو بیت انکه انچه اسرار است که نبی
و رسول و ملک مقرب متحمل شد از الهام کل
اولیای این امت از حومه حق و کمال
 اولیای الله که حاصل اسرار کنا و سته و ستر

در حدیث
 در حدیث
 در حدیث

ولایت را میزند و انچه را ملک مقرب و نبی
 متحمل میشود کمال اولیا با استعداد ذاتی
 و بحسب متابعت نبی متحمل میشوند و فی
 معنی الاختیار عن قال سألت با عبد الله ^{سید}
 الحسین ع عن قول امیر المؤمنین ع ان امرنا
 صعبه و عی یقر به الامم ملک مقرب
 او نبی مرسل او عبد امتحق لله قلبه لایما
 فقال ان فی الملائکه المقربین غیر المقربین
 و من الانبیاء المرسلین غیر المرسلین من
 المؤمنین المتحنین غیر المتحنین فعرض لهم
 هذا علی الملائکه فلم یقر به الا المقربون
 و عرض علی الانبیاء فلم یقر به الا المرسلون
 و عرض علی المؤمنین فلم یقر به الا الممتحنون
 الحدیث و فی اصول الکافی فی جنود العقل
 قال فی اخره هفتاد و پنج جنود عقل است

ويفتت مجموع الخدم مكرور بنى اوصى بالثمن
ممنون القديس ايماناً وحدث المعراج ذكره
الذي يلحق في اخر كتاب المستفي بارش والقلوب
حيث قال الله تعالى في اوصا الزاهدين
قد اعطوا الجهنم من انفسهم لا من خوفنا ولا
من شوق الى الجنة ولكن ينظرون في ملكوت
السموات والارض ينظرون الى من فوقها
فيعلمون الله اهلاً لا يشاءوا قال النبي يعطى في
امتى مثل هذا قال يا احمد هذه درجة الصد
من امتك وامة غيرك واقوام من السمى
قال يا رب اغفر الزهاد اكثر ازهاد امتى ام
زهاد بنى اسرائيل قال ان زهاد بنى اسرائيل
في زهاد امتك كشعة سوداء في بقره بيضا
الحسن زهد عرفان زهد از دنیا و آخرت
و قلب ایشان تارک غم و غم و اوله و املاکو

مؤ

سموات وارض و شاهد من غمايند تا ان
زهد بنى اسرائيل شاهد ميسر غيشود و قد شد
المعراج ايضا في مقام الراصين حيث
قال الله تعالى و افصح عين قلبه الى جلاله
وعظمته فلا اخفى علم خواصه خلقه فا
ناجيه في الظلم الليل و نزل النهار و المان
قال تعالى و اسمعوه كلامي كلام ملائكة
و اعرفه سر الذي سرته عن خلقه و الخد
طوبى لخدمته موضع الخاف فيه فواند نجاة
و غرض ما از نقل اخبار و اثار بنى اسرائيل
ظاهر محرق اراين مر اجليله ممكن است
يكويد كه اين مر آن مخصوص بنى اسرائيل
صلوة الله عليهم و سادى راسخ اهل
ظاهر كيد و بماند و در پرده غم و الخج
ما نقل كرويم قليلى از اخبار و اثار

میزند که این را بجا بعضی رعیت امام مطلق
طی میکند بیک امام مطلق بلکه امام مطلق
رعیت مستعد را بمقام خود میرساند و معفو
امامت مطلقه آوارت حقیقی نور و صی
جستار و اندرین باب عتبات که ایشان
باشان از لطایف حقایق کتاب سته
رسیده اند و معانی که از کتاب سته اهل
ظاهر تحصیل کرده اند انعامی از کتب اشیا
و از اینش محسوب نیست و لوی قدس سره
بیت دانند میرا از رسول است پس که
بیند غیبها از پیش و پس معنی که طبع خیزد
و از خیال باشد انحال نور ذوالجلال
معنی آن باشد که بکشاید در چون که در
بکشود پیش آید شمی معنی آن باشد که
بشاند ترا فارغ از هر نقش گرداند ترا

نور

۱۷۱
معنی آن نبود که کوثر کند مرد را بر نقش
عاشق تو کند خلاصه کلام اینست که اوست
انبیا سلام الله علیهم علم موهبتی است
نه علم حیا کیده و عار محقق علم شریبان
و کلامت را میرسد و مشاهده می نماید و
فی الکافی عن ابی بصیر قال قال ابو عبد الله
یا ابا محمد ان عندنا والله سرگرم سر الله
و علم ما من علم الله والله ما یحمله ملک
مقرن و لا نبی مرسل و لا مؤمن امنح الله
قلبه للایمان الی ان قال حق خلق الله
لذلك اقواما خلقوا من طینه خلق منها
محمد و آله و ذریه علیهم السلام و من نور
خلق الله منه محمد و ذریه و صنعهم هم بفضل
صنع رحمة التي صنع منها محمد و ذریه
اقوامی که درین حدیث همان اقوامند

که در حید سابق پیغمبر فرمودند اخوان
بجای من بعدی و فی کتاب الوافی فی باب
الطیبة عن الباقر قال یا ابراهیم ان من
حدیثنا و سترنا و باطن علمنا ما لا یحتمله
ملك مقرب و لا نبی مرسل و لا مؤمن یحق
قلی یسید محمولانی من یحمله اذا قال
من شاء الله و شینا و انکه کفیم که امام
مطلوب بعض رعیت مستعد را بمقام خود
میرساند یا ذنه تعالی انکه حامل ستر امام
مطلوب شود این دو حد دلیل است ازین حدیث
معلوم میشود که مقامی هست که ملک مقرب
و نبی مرسل و مؤمن یحق بر غیر از خود و نبی
بر میارند. هستند از این ائمه که با مقام فائز میشوند
و جهل نیست که این قوم خلق شد از طینه
محمد و آل محمد علیهم السلام و روح این قوم خلق شد

از نوریکه از آن نور روح محمد و آل محمد
خلق شد و طینه در این اخبار عالم ملکوت است
که عالم نفوس است که این عالم بین عالم جبروت
که عالم عقول مجرده است و ارواح شام و صبح
از مقامین محمد و آل محمد خلق شد اجزاء
در اخبار است و مضمون بعضی از این اخبار
در مفتح اجسام مثالیته مذکور میشود
انشاء الله تعالی و غار کامل که مشاهد
مینماید سرباخی را در جمیع مظاهر برکت
امام کل و اینست ستر مکتوم که قال سید
الساجدین و زینهم صلوة الله علیه انی
لا کم من علی حواجره کما لا یر علی الحق ذو
فیقتله شایق قد تقدم فهدی ابو حسن
الی الحسین و وصی قبله الحسن و رجح
علیهما و اوج لقیلی انت ممن بعد الوشا

ولا تسفل رجاسه ویدی برافراجه ایاتونه
 حنا و عار و محقق آنکه طیفه در وحش
 از طیفه در روح محمد و آل محمد خلق شده
 چنانچه در حدیث است که نقل نمودیم و از عمر
 بن فارض علیه السلام التجهه میگوید و وقتی پدرم
 در حق بود از او شنیدم که سه مرتبه گفته
 صدق یا رسول الله بعد از آن حال از پدرم
 پرسیدم که چه امر روی غمزه آنرا بدیدم
 گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله را
 دیدم از پسید که گفتی بگو متصل است
 گفتم که بجایمه سعودیه آنکه شیر در احضرت
 فرمودند که نسبت تو بمن متصل است او میگوید
 گفت یا رسول الله من اولی الامر و طایفه است

خود
 از ابایی
 خادم و مودت
 نسبت تو بمن
 متصل است

فرمودند که نسبت تو بمن متصل است و در این حدیث

فهمیدم مراد حضرت اتصال روح و عشق
 شد اتصال است و لوی قدس سره است
 این خلیفه زاده گار در هر یک کرد و ریاند
 به مزاج آب کل فی لوی اند شاخ کل
 هر جا که میرود کل آخم مل هر جا که میشود
 مل است و عارف محقق داخل آل محمد در
 عقاب الاعمال صد و علیه الرحمه حدیث
 باین مضمون که مردی نزد حضرت صادق علیه السلام
 گفت یا الله صل علی محمد و اهل بیتی حضرت
 فرمودند که چرا نمیگویی و آله تامل و شیعیان
 ما داخل باشیم و فرمودند که اهل بیت محمد
 علی و فاطمه و حسنین اند سلام الله علیهم
 و مراد از شیعه که در این حدیث او حدیثی که
 بعد مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و در اینجا
 دیگر هم مذکور است جماعتی اند که طیفه

وارواح ايشا ارجينه وارواح محمد وآل محمد
 خلوتن آجلنجه در حيد بنين مذکور شد
 و اين شيعه خاص اند که از جمله آل محمد اند
 نقل الشيخ بهاء الدين محمد العلي قدس سره
 عن بعض المرافين معروض تحقيق الال كلاهما
 حاصلة ان آل النبي صلواة الله عليهم كل
 من يقبل اليه وهو قبا الاول من قبل اليه
 ما كان صور يا جسمانيا كاولاده ومن يحدو
 خدوهم من اقرارهم بالصورتين الذين يحرم
 عليهم الصدقة في الشريعة المحمدية والثاني
 من يقبل اليه ما كان معنويا وروحانيا وهم
 اولاده الفرحان من العلماء والراغبين و
 الاولياء الكاملين والحكام المشايخين
 المقربين من شك ان النسبة الثانية
 اكثر من الاولى ولو اجتمعت المنبعا كان

مشك
 لسان القوت مولد
 فقه بالتمار والحلو
 ولا

نورا

نوراً على نور كما في الائمة الطاهرة صلوات
 الله عليهم اجمعين وكما حرم على اولاده الصوة
 الصدقة الصورية حرم على اولاده
 الصدقة المعنوية اعني تقليد الغير من
 من العلوم والمعارف هذا المخص كلامه
 بانه لا يرد آسا لك حرم ان اجناسا بل ان
 صدقة واجبة محتاجة الاسر والوحدة
 قدس سره در كتاب جبال العلوم بيان است
 و در تفصيل احسن عسكى عبيد باير مضون
 كه انحضرت فرمود كه بغير صرافه مؤذنه
 بن شيعيا ما و صرح زكوة من يد و بر ايشان
 بر وصله كنند كه لحوم ايشا مثل لحوم مست
 فان الصدقة على جماعتنا حرام و قال
 كل تقى فبقى الى اقعه بر فقير و محمود منا
 مقام است نقل مى نمايم روى باغيره

علم
 نور

و از هر کسی سوال نمی کرد و بخاطر رسید که
 با او التماس نمی نمود و بخاطر آنکه تمام کرده بود
 تا آنچه اهدا می کرد و بعد از التماس
 قبول نمود و ما بخاطر آنکه غنیمت و بعد از
 چند روز از خزان رسیدیم که طلب شد ما
 شد گفت فلان قدر ما رفتیم و از شخصی
 ما قدر فرض کردیم و بخاطر دادیم و بعد از
 دو ماه شخصی مبلغی حسن و مبلغی زکوة بما
 داد که بمصالح برسانیم حسن با اهل حسن
 و زکوة را با اهل زکوة رسانیدیم و بخاطر
 رسید که هر چیزی نیست آن مبلغی که فرض کردیم
 و بخاطر دادیم از آن زکوة بان فرض دادیم و
 آخر شب در واقعه می بینیم که فضل انسان
 مفهومی و بعد از واقعه در تعجب ماندیم و
 فکر می نمودیم پس رسید آمدیم بر یارت مریدم

حسین

بقدر

حسین بن علی صلوات الله علیه ما السلام
 و بعد از زیارت بر عقبه مبارک
 و میخواهم که نماز یکم جنا احدیت
 بیرون آید و بقلیم انداخته بدین واقعه
 را و بیشتر آن بود که جمعی هم ما بودند
 یکروز اتفاق افتاد که در خانه ما از محبت
 نشد و رفتیم پیش خاوانان تا کوفتم و پول
 ندادیم و نگفتم هم که قیمة این را با قیمة
 آن تا که بان مرد میدی حساب میکنی فرمود
 کردیم که قیمة مانی که از این جمعه خود گرفتیم
 بدو هم خبا از قیمة مانی که گرفتیم با آن بان
 که بان مرد فقیر میداد یکجا حساب کرد
 فلان قدر داد و ما آنقدر از جانی فرض کردیم
 و بخاطر دادیم و از زکوة ما فرض دادیم و از
 نان ما چاشت کردیم تا این بقلیم افتاد

زانما از مال خود میبختی و میفروختی و در
 در آخر شب در واقعه می بینم که در مسجد
 بکند و آب صاف و آبی نشسته ام و از فضل
 که خورده بودم می بینم و از دهن و دماغ
 من از نجاست می دید بیدار شدم و حمد
 الهی نمودم آنچه باین فقیر وارد میشود
 محض عنایت مرشد ام کمال المولوی
 قدس سره نیست چنان شهنشاه دور از او
 لبیک دارم در تجلی نور از او و معلوم شد که
 قلیل آنچه بیان نمودیم از احب احوال که جمعی
 هستند که نور الانوار را بچشم دل مشاهده
 مینمایند و بحقایق اشیا رسیده اند و این
 طایفه از آل محمد اند و انکار قول آل محمد
 کفر است و کافی عن الباقر ع قال قال یاک
 رسول الله ان حدیث آل محمد صعب صعب

لا یؤمن به الا من به الامتک مقربا و نبی مرسل
 او عبد امتحق الله قلبه للائیماء فاورد
 علیکم من حدیث آل محمد فلا یت له قلوبکم
 و عز قمره فاقبلوه و ما شتمت از من قلوبکم
 و انکرتموه فردوه الی الله و الی الرسول و الی
 العالم من آل محمد و انما الهالك ان یحش
 احدکم شیئ من لا یحتمله فیقول والله
 ما کان هذا والله ما کان و الانکار هو
 الکفر و عن النبی ع ان من العلم هیئته
 المکنون لا یعلمه الا العلماء بالله فاذا
 نطقوا به لا ینکروه الا اهل الغرۃ بالله
 و شرح داری و ایما اینست که اهل ظاهر
 و قی که کلام عرفا بشنوند و نفهمند و با
 مخالف آنچه ایشان فهمیده اند بفهمند
 رد و انکاران کلام نمایند و بگویند که

جیب ما نمی فهمیم باعتبار آنکه عرفا در مراتب بین
 با اهل ظاهر شریکند در توحید و نبوة
 و ولایت عبادت علی فرق نیست که عرفا
 بجلوس تعداد ذاتی و بیوکت حسن متابعت
 نبی چشم دل ایشان گشوده شده چنانچه در
 حدیث پیغمبر است او چید مذکور و در بداندانچه
 در نزد مولوی قدس سره نظر کردیم در
 دل خویشان بدیدیم همانجا ذکر جاسود
 سئل عن النبي ما این الله قال في قلوب عباده
 وفي الحديث القدسي لا يعجز رضى ولا
 سماء ولا كن يعنى قلب عبد المؤمن مثل
 عاز مثل دینا نیست که معرفت بوجود
 شمس و مثل اهل ظاهر و اهل استدلال مثل
 اعلمست که قائل است بوجود شمس مولود سره
 خوب مصنوعی نماید صانعی برقیل

نور

اقترانی قانعی و طایفه بطلان هستند که
 بصورت محققان برآمده اند و راه رنی میکنند
 چنانچه میا علمای محققان و مبطلان بطلان
 هر دو طایفه قاطعاً طریقتی مولوی قدس سره
 در آنکه این آب تلخ و آب شور در خلجی
 میرود تا نفع صور نهایت سخن ما با محققان
 محققان و کلام محققان و عرفا و کمال
 انکار دارند بر متصوفه و متفلسفه و متدین

در بیان روشنفکری **مفصل** نور
 در بیان روشنفکری بدانکه کسی خواسته باشد

که عارف بحق شود باید که اول بدلیل عالم بحق
 بشود با اتفاق کل و تلذذ اندک مقامی هست که
 بان مقام باید رفت تدارک استیاض فرجی
 کند و مسافر نمیشود و علم دانش و معرفه
 بینشی راه معرفت راه بسیار نزدیک

تجرب

هستند

بر طریق اهل معاملا اما روش اهل حقان
 ناچار از استاد که جامع علوم دین و دنیاست
 یقینی باشد علم آنها مولوی قدس سره
 ایضا عالم ز دانش نصیب حافظ
 علم است آنکس که جیب مستمع از وی می
 مثلاً کچه با مستمع از جنس عام بلکه علم
 با کشف غیب باید که عبارت از نور الهی باشد
 قال فیض العلماء نور یقره الله فی قلب من
 یشاء این نور تحصیل و کسب حاصل نمیشود
 محض موهبت است اعطاء قدس سره **بیت**
 هفصد و از کتب من خوانده ام زان بعلم
 معرفه از نهام کچه داشتن کویا نکو
 لیک کشف غیب هم باید بدو و جذبه حق
 بر او باید وارد بشود و اما روش اهل معاملا
 را این جامعیت که مذکور شد ضرورت نیست

بر خطرت و دخطوه پیش نه در راه سبک اگرچه
 داد دان چندین مهالك و این دو خطوه
 است **بیت** گفتار استیلا صاحبین و ان
 الیک قرب المسافة و نحو مقصود که عرفا
 بحق باشد فوق مقاصد آراه زنان از جن و
 این بسیارند و در هر شد در این راه عین
 که هست و سبب لطیفی است اکلا و الکلا
 عن الصفاق و من لم یکن له قرین مرشد
 است مکن تعدده من عنقه و قال مولانا امیر
 المؤمنین رحم الله امر اسمع الحکمة فوی
 و اخذ بحزها و فقی و قالت العرفا لادین
 است که این شیخ له مولوی قدس سره
 بیغیا ایضا خاصا حق کو ملک با سببش
 و ذی بدانکه اکابر فرموده اند که سلوک
 بر دو قسم است یکی بطریق اهل حقان و دیگر

لا

صفت دارد و ملاحظه نماید که نزدیک است
 از این اکابر یقین او در تزیین او یا قلب او
 روشن میشود و یاد خدا را میکند و با معرفت
 او بخدا بیشتر میشود هرگاه یکی از این علا
 را یا مجموع این علاما را نزد هر یک از اکا
 در خود ملاحظه نماید دست یابد امن او
 نزدیک نزدیک که ان بزرگ شد او را و مقصود
 رسیدند که باکی بحال است غایت در جوار
 فرمودند که من یکر که الله رؤیته و غیر
 و العلم منطقه یعنی با کسی بحال است
 نمایند که دید او شمارا بیا خدا آورد
 از نطق او و علم شما بیفزاید مولوی
 قدس سره **بیت** چنین امداد دل برین
 بود بجهت از چشم دل روشن شود لکن
 عقلست عاقل را آسان لکنی در یوزه کن

در **بیت**
 او با الیس است بر هر صفتی شاید
 صد شانه دیده هر مصلحتی که ان ایضا
 زان و و بیا و هم بسیار باید که ساکن قرار
 نشود از جهة آنکه ان در خطیعت ندارد بلکه
 طالبی لایق که مطلب خود معین ز سبب
 طلب کند که انرا بی چون روز نماید اما
 طالب حق که هیچ غرضی نیست بیا که
 عطاء قدس سره راه رو بسیار دیدم در
 جهان لیک یک ره روند دیدم راه دایم
 کفیم مطلب است که را چون روز بروی نماید
 برای اینست که هر یک از علما و مشایخ
 میکنند که طریقه ما حقست و اختلاف
 میان این بسیار است و طالب بچاره در میان
 سرگردان پس لازم است طالب که
 بخدمت علما طریقت برسد و با ایشان

بلکه علم ضرورت یا شرعیه باید آید باشد و
خوشه باشد با امر و ترک و جذب به حق بر او
و او بد شود و فی الحقیقت جذب به من جذبا
الحق توانی عمل به الثقلین که اگر مجموع اینها
را نداشته باشد استادی نشاید و
طالب هم باید که غرضش انکشاف و رسیدن
بیقین باشد این غرض موجب باعراض دیگر
شود و اعتقاد ببط ساج خود را که فطره
الله است گرفتار نکند بلکه چون در طلبش
پیدا شود استادی بخوبی که بواسطه این
استاد بیقین رسند و اعتماد بر کرامات او خواهد
عادت آن کند چه بمکر و استدر راج و سحر
و سمیای و شعبه خوارق ظاهر میشود و از
کفره خوارق حاصل میشود و نسبت با غیب
آنکه خوارق حاصل میشود ریاضت فرموده

سبب

نفس و قلب منزله اینده بعد از ریاضت
چیزی که محاذ شود عکس اینست در احوال
میشود و هر قدری که نفس قوت داشته باشد
تا این در عالم خلق خواهد نمود قوی تر میشود
و ضعیف تر میگردد چنانچه اطلاع بر مقتضا
بعضی را چون شیاطین مطلع میسازند و
بعضی از نفوس متصل میشود بعالی افلاک
و صور کائنات را از انجام مطلع میشود و بعضی
دیگر بعالی مثال متصل میشود و از انجام مطلع
میشود و خلاصه کلام اینست که عرفای
گویند که در این مراتب مؤمن و کافر یکسانند
کمالی مقصود است در این مراتب نیست
بنا عارف که روحش خبری از کرامات
ندارد و بنا صاحب کرامات که روح
خبری از عرفان ندارد مولوی قدس سره

نفس

سره مشرف شد خلعت مقدس آرد اوقات
قامت شیخ ابو الفضل تقاضای آشنی
ابو سعید شبی در خدمت شیخ از معارف
الهی سخن مذکور میساکلام رسید بسلامه
مشکلی و آن هر دو بزرگ فروماندند و
در همان ساعت دیدند که لقمان بر سر
قدس سره چون مرغی از سقف صومعه
فرو آمد و مشکل هر دو را حل کرد و
باز پرسیدند شیخ ابو الفضل گفت یا ابی
مرتبیه این مرد را می بینی در آن درگاه
اما اقتدار اغیشاید زیرا که علم ندارد
ساد امیر حسین قدس سره چون طالب
ره شدی بتدبیر دریا نخست صحبت
پیری که اصول را بداند پیری که فروع
در نماید پیری که بنیانش کرامت

از عاقلان گشته بی فکر آمد و در کفایت
کج بنیاد و در حدیث از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و آله طائیفه
و در حدیث دیگر از حضرت صامری است که
قدس سره کمالی خوشتر در میگذارد
سینه بچهره می آید و قی که کلمه حق را
شنید و از میکر چو لوی قدس سره
دل بیازاید بکفایت صواب انجنان که نشسته
از آمدن باب بر دل محبوب کور عالم نیست
البشیر تا غیبه نیست و در آن پیغام
کو موضوع بود بر زنده بر مه شکافیده بود
مه شکافندگان دل محجوبی زانکه مردود
ان محبوبی از شیخ ابو سعید ابو الخیر
قدس سره نقل است که بعد از تحصیل علم
خدمت شیخ ابو الفضل حسن بر خضوع

که صاحب کوامان در عوام اولیبت اما نزد
خاص دل است که با سرار بر سر عطا
قدس سره صد هزار مرد که مردود
تا یکی اسرار بین کرد تمام کامله باید
در آن جا شکر ف تا کند غواصی این
بحر ژرف و بعضی از سالک با حق میسرند
اما قلب قوی علم و عرفان ندارند تا با سر
تجلی حق بر سر این سالک بحق رسید
و بزرگ آما دست دیگر برانی تواند گرفت
و اگر کسی بگوید که مرشدی نمی یابم
اینست که مرشد هست و طالب حق نیست
بلکه طالب هوائی این خواهه در در نیست
و کینه طبعیت قبل این شیخ اکبر العشق
و بر تقدیر تسلیم که محض ظاهر مرشدی
نمی باشد اما بحسب الواقع عالم خالی

پیری که بنیاستقامت و الوحدیت متخدا
جاهل گویا و شیخ عطا قدس سره نقل
نموده اند که روزی مرشد عجیبی بکنار
شط انتظار کشی می کشید که بیاید
شط عبور نماید درین حاجت پیدا شد
و از مرشدش پرسید که چه انتظار میدار
مرشدش جواب فرمود که انتظار کشی میکنم
که بیاید تا از شط عبور نماید چو گفتند که
تو کل بر خدا باید کرد و رفت و جید بود
شط عبور نمود و مرشدش ماند و شیخ
عطار قدس سره فرموده اند که کار نکنی
که جید درجه اش را عالی تر از درجه مرشد
بود باعتبار آنکه کوامان و خوارق عاده در
مرتبه چهارم طریقه است و علم در مرتبه
هشتم و طریقه است که کل عرفا میگویند

از اولیا خواهد بود و فی الحقیقت ایشان لله
عباد الودیاء الحفیاء و ما نشان می بیند
میشود را بعون الله ای برادر خدا بتعالی
محال آنکه خلف و عده نماید قال الله تعالی
الذین جاهدوا فینا لنمیدنهم سبلنا
و قتی که سالک فی الله مجاهده نماید و
بغرض مشرب نباشد مجاهده او نه غرض
دنوی و نه غرض خوی البتة خدا بتعالی
انرا بسبیل خود میرساند چنانکه وعده
کرده است و سبیل خدا بتعالی اولیا خدایند
که محمد و خلفا محمد اند علی الله علیهم و سلمه
است که تو تسلیم تمام نماید سالک
محمد و آل و انقطاع تمام نماید سبیل
ایشان محمد ای تعالی قال الله تعالی
و ابتغوا الیه و ایتنا وسیله چنانچه

در این

الوسيلة

و کل عرفا رضوان الله علیهم میکنند تا
جدی بحق بر وجود سالک وارد نشود و او را
از خودی خود نشاء از تفرقه خلا ندارد و راه علاج
تفرقه و جمع شدن طریقات اینست که بیاوریم و لهذا
عرفا رضوان الله علیهم بیا گذاشته اند که سالک باید صورت
میشود خود را در نظر بگیرد می مشغول باشد و این
برای دفع تفرقه و جمع شدن طریقات و حقایق
که از دنیا رحلت نموده با از ارواح ایشان در باطن
استمداد خواستن و ایشان در نظر داشتن قوه قلب
سالک میشود و روح سالک را اتصال معنوی با ارواح
ان اکا حاصل میشود و فیوض الهیه بواسطه
این ارواح بر روح سالک وارد میشود تا آخر الامر
روح سالک به قوه می شود که نظر با استعداد خود
از حق تعالی بلا واسطه قلبی فیض منباید و بدین
بعضی از علما نوشته اند که صورت می شود از نظر

کرم

نوع

الوسيلة

است که هر که از نور خدا بیاورد حق را و
و اما سرعت مناسب که لا قامة ذکر الله تعالى
و یا آورد که در اسماء ملائکه خواست امور
ببیند و مشغول بندگان و غرض از یاد آید
که برابر مرقد شریف نبی مولا باشد و صورت
صنایع قدما در خیال در آورد و او مکار
نماید و قلب متوجه نفسی که صنایع قدما
تا بواسطه او قیاس است فیض و همچنین
بشارت فانی بجهت متوجه شد و حال آنکه
از جمله صفات حق اینها نگویند و وجه است
و هو معکم اینها کنتم است و اینها من لا یحویه
مکاف و لا یخلو منه مکاف و حکام تصریح
نموده اینها بیا شد و مجموع مراتب مذکوره
در خیال است که تا خیال مقید بخوشی شود و جای دیگر
نور و قلب ملاحظه جمال حق نماید کما قال

سبحان

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
تراه فانه یراه و اولیاء الله حسب الاشارة
نهی الی بی بکاذ استه که سادرا و ایل
امر صورت مرشد را در نظر بگردانان فقره و روش
شیطان خلایق و چنانچه پیش این فصل بیان نمودیم
از اشیا اینست کما قال الصادق و من لم یکن له
قرین شد است که عده موعظه و شهادت این
فقیه شده که هر قدر مرشد کاملتر خلاصان
تفرقه بیشتر است تا مرشد کل مولا تا علی صلوات
علیه بر و ممکن است که بعضی از بصری را بگویند
مرشد کل و قی که با چه احتیاج است صورت مرشد
در نظر گرفتن جواب اینست که این مرشد ظاهر
عکس مرشد کل است و قوی نور ضعیف را ممکن
نمیدهد تا بواسطه مرشد ظاهر روح را

قوی شود انوقت متوجه که از مرشد کل بقدر
استعدادش فیض میرد و اخبار که فصل
تبریف عرفا مذکور شد معلوم میشود که مرشد
ظاهر عکس مرشد کل است عقل **مقتضای اینست**
در تفسیر آیه نور الله نور السما معلوم
بوده که مجموع اصناف ذات حق اند که کاملاً
در این صفت اصناف ذات حق است و اینها
قوی و متضوع است اندر رب و جلوس جا
اهل استدلال را این اصناف استدلال متین
بر وجه حق و اهل حق در این اصناف ملاحظه
ذات حق نماید کما قال سید الساجد و در جمیع
علم و ابوح به لقیات است من یعبد الوشا
و قال سید الشهدا ینکون لغيرک من الظهور
ما لیک من الخفاء ینکون هو المظهر لک و قال الله

نور الله نور السما

تعالی الله نور السما و الارض الایه و چون
ایده حق تعالی ذکر کرد ظهور نور خودش را
در تمام مظاهر و ذکر کرد مراتب تشریف با نور
نور علی نور احد النورین که نور با روح
سما و ارض است که متفرع است بر عقل و نور
دیگر عقلست که واسطه فیض آنرا الله برادر
سما و ارض این بیان نظریه است و اما
نظریه ترویج نور عقلست در علم نور نفس
که ارواح سما و ارض با عقل محیط است و نور
لا تغفل عن کتة لفظة علی فی البیانین
و در آخر فرمودیم که نور الله نور من انوار
یعنی یحکما الله بنوره المقید فی المظاهر الی
نوره المطلق الاحد و کسی خواهد که عین
شمس را ببیند لابد که بواسطه این نانک
ملاحظه نماید و بدان آن ملاحظه نمی توان

کردن عین شمس را و چشم ضایع میشود اینچنین
 در باطن و تحقیق آیه شریفه که الحال صدق
 میشود و تا خاندیم احد را از اکابر عرفا
 و اظم حکما که باین تمامی بیان نموده باشد
 ذلک فضل الله فله الحمد كما هو له و تحقیقه
 قال الله تعالى الله نور السموات و الارض
 مثل نوره کیشکوه فیها مصباح المصباح
 فی رجاچه الرجاجة کأنها کوكب درخش
 یوقد من حجرة مبارکه و نوره لا شرقیه
 ولا غروبیه کما ذکرته ایضاً و لو لم
 تمسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره
 من نیشاء و یضی الله الامثال للناس
 اول در خود این مراتب باید ملاحظه نمود
 کما قال الحق المطلق صلوة الله علیه
 و ذلک فیک و ما تشع و داسک ضلک و ما تبصر

و انت الکتاب المبین الذی با حرقه یظهر الخضر
 و ترعرع انک حرم صغیر فیک انطوى العالم
 الاکبر قال صلوة الله علیه من غیر نفسه فقد
 عرف الله بیرون نوری که تمناکم ترا
 بر کرد و خویش کردیم پیداکم ترا بدلی کیشکوه
 بدان انشت و مصباح در روح انشت
 که بیست بران روح در بد بدن حیوة و حو
 حرکت و تمیز در روان مصباح جایش
 و ویشیه دل جسمی اصوفی که روح
 انشا از بخار لطیف و حاصل میشود و
 ساری در بدنست و آن رجاچه که قلب
 کویا کو کبست در خشنه و اولطف تشیه
 غافل مشو و رجاچه یا مصباح بنا بر
 اختلاف قواست و افروخته میشود از شجره
 مبارکه و نیت که عبارتست از نفس

و فی زعمه الاجل
 یا انسان الخرف
 تعرف و بدل ظاهر
 للفناء و باطن انک

در شیشه و است

و

ناطقه کلیه الثانیه و مولانا امیر المومنین
 صلوة الله علیه این نفس ناطقه کلیه را
 بکلیه الهیه تعبیر نموده اند در حدیث
 کبیر رضی الله عن ابن کلیه الهیه مرتبه
 علییه السلام کما قاله العرفاء و متکا
 الهادی علیه السلام ان بعض اصحابه
 الشجرة المبارکه علی ابن ابی طالب علیه السلام
 و ان شرقیه نیست یا بمعنی که تجردش مثل
 تجرد عقل نیست و عقل بلا واسطه از حق
 تعالی صادر است و نفس بواسطه عقل از
 حوض آردا کما قال علیه السلام فی حدیث کبیر
 و العقل وسط الكل و عالم عقل با شرف
 تعبیر میکند باعتبار تمامی شرف و ظهور
 کمالش و هیچ غوغا و استعداد در او نیست
 کما قال امیر المومنین علیه السلام و تعریف

العقل صور عاریة عن الموائمة عن القوة
 و الاستعداد و تجلی لها و اشرقت و طالعها
 فتلاست و القافی هو تمامه فاطهر
 عنها افعالها و این حدیث شریف را شرح عروج
 و با حکمی نموده ایم و اسرار حق در او مندرج
 است و ان شجره مبارکه که در غربیه است
 این معنی که از عالم جسمانیست و عالم جمالی
 را بعبقری تعبیر نموده اند باعتبار اخوشد و تمام
 شد و قوت وجودش و این عالم عالم ظلمه
 تعبیر میکنند باعتبار عدم ظهور کمالش و نفس
 کلیه را تو جمیع یا این عالم و تو جمیعست و عقل
 کل و جامع صفات حیوانیه و ملکیه است
 و اولی و علو نفس کل را این عالم بقلب است
 یکا در زینما یعنی نزدیکت ذیت
 انشجره مضی یا بشقیه یعنی الهامات

براود و ميشود و اوله قسه ناز و حند
 من كند نبت رانا ريعني ما و تعليم و يانا ر
 تكلم كما في الحديث عن النبي ص انه سئل عن
 الاوليا فقال لهم الذين يدكر الله و يترحمهم
 نور على نور و نور بر نور يعني علي مضي نور
 و نبت بنفسه و محتاج بنور او بمن يارانا نكلم
 ان علة نور بر نور انفس كل نور اعليست
 باعتبار شجرة من رطب خاصي انصافا حتى يعقل
 كل دارد كه محمد آصه كمال اول ما خلق الله نوري
 و فيض از حق تعالى بواسطة عقل كل بنفس كذا
 غير قطع او جله نور على نور جمله تعليلية
 و مراتب تعلقات الشجرة بقلوب نبت
 و شجرة مباركة كه نفس كل اودا انواع تجليا
 و تعلقات بقلوب مستعدين و اراين بيان
 منقطع ميشود صا بعين بر حدت حضرت

ساق

صا حيث قال لوط شجرة من الجنة اصلها
 في دار علي بن ابي طالب ليس من مؤمن الا في
 داره غصن من اغصانها و نساين تجل
 عليست بر قلوب جانا احدي در مطهر علي اهل
 نساين تجل بنما و دليشان در فصل رتو مذكو
 است قال دليل الكاشفين الشيخ محي الدين
 قدس سره في تفسيره القصود صا تجليا الا
 الاخرة انما هي بواسطة الكمال كل في الدنيا
 و المعالي المفصلة لاهلها متفرعة من مرتبة
 و مقام جمعة ابد كما تنفع منه ان لا مولوي
 قدس سره هلم هم نور هم ادين علي
 الى اخره ما قال و نفوس قهريه هم ان تجليات
 عليست و خودش بنما نور چنانچه بعد از نور مذكو
 خواهد و مؤيد تحقيق مذكو و قرأته الجليل
 نور المؤمن القتي عن الصادق ع عن ابيه

نفس

هذه الآية الله نور السما و الارض قال
 بنور نفسه مثل هذا في قلب المؤمن
 المصباح كشوة فيها مصباح المشكوه حرف المؤمن
 و القدير قلب و المصباح النور الذي جعله الله
 فيه يوقد من شجرة مباركة قال الشجرة المؤمن
 من نبتونة لاشرقية و لا غربية قال علي
 سواء الجبل لاشرقية اي لاشرق لها و لاشرقية
 اي لا غربيها اذا طلعت الشمس طلعت عليها و اذا
 غربت غابت عليها يكاد فيهما يضئ يكاد
 النور الذي جعله في قلبه يضئ و ان لم
 يتكلم الحديث معن جلد ظاهره و نوريه
 نموديم نهايت بعضي از حديث محتاج اشراجي
 كه بيانهم فرمود الشجرة المؤمن مراد از شجرة
 نفس طهقة مؤمن كه جامع صفات باين الحقايق
 و الملكية است و اين نفس طهقة را تعبير بقلبهم

نور

ميكنند و اين غير قلب يعني صوب نبت معن
 لاشرقية و لا غربية راسوا على الجبل فرمود
 باين معني كه نرا عالم مجرد صرف او نه از عالم
 قوا حقا است بلكه جامع بين العالمين است
 تا مظهر صفا جلاله و جلاله تواند عالم
 ملكوت كه ارواح مجرد باشد مظهر صفا
 جلاله اند و عالم ملك كه ارواح شيا و جن
 و ساير جنات است باشند مظهر صفا جلاله
 و انشا كمال است كه جامع بين العالمين
 و مجمع البحرين مظهر كل و اين راسو الجبل
 فرمود بر راس الجبل و اين غير فرموده اند معن
 هود و يكسبت قال بعض العرب كل صافي الكو
 وهم و خيال او عكس في المراد الا وضلال
 لاح في الظل السوء نفس الهدى لا تكن
 حيران في تيه الظلال كيتا دم عكس

لم ينزل حبيبت المومج جلازل انكسركا
 انورا انقطاع موج راكي با از جلازضا
 اذا طلعت الشمس طلعت عليها واذا غربت
 غربت عليها يعني شمس ذات احد تجل ميكند
 برانسا كامل المومج راك كيف مدا الظل
 ولوشاء جعله ساكنا وجعل الشمس عليه
 دليلا لا يغير ارضي لا سكا ولكن يعني
 فاعبد المومج سئل عن النبي صلى الله عليه
 ايز الله قال في قلوب عباده وغرب در حين
 اخفا واحتج احسن عار در قعين عار
 حجابي توهم روي تست در همه حال دقي
 كه لسا مراب مذكوره در خود مشا نمود سوتا
 وارضي اهم بدمنوال مشاهد مي توان غوي
 در جني كه لسا عار شد مجموع را در خود مشا
 مينمايد و نعيم انك جرم صغير فيك انطوي العالم

در

الاكبر اني نحيه نامة الهك توي وي انينه
 جمال شاهك توي بيرون تونيك همه در عالم
 هست از خود بطلبه نايحه خواهك توي
 وعرفاد در طبيوافاق ونفس سائل نوشته اند
 مزان اذ طياراج اليها وجسم سمو امسكوة
 ومصباور ونفس مطبقة فلكية كمنبره
 خيال است در او و او مصباور ز جاحه كه
 ناطقة فلكية شد ونفس ناطقة فلكية بر افروخته
 شد از شجره مباركه بخويكه بيان قال العالم العارف
 محمد بن علي اللحسا قدس سره في كتابه المستفي
 بالبحر من تدبير احوال احوال ما ذكره اهل الحكم
 لم يجد ما ذكره مخالفا لاصول الشريعة ولا
 للقواعد الاسلاميه فان منها الظواهر
 الكسرة ما يدل على استنار حركاتها الى الافلاك
 اليها كما فيها ما يدل على استنار افعالنا اليها

من غير فرق ذلك دليل على ان لها نفوسا متفرقة
 لها كمالنا از جمل ظواهر اين آيه افعال طار
 للارض اثنا طوعا او كرها قالنا اثنا طار
 انك نداني حق تعالى جسم فلكي صوته وار يخرج
 وجسم ارضي ينجو شده تنه فلكي خرج زمان
 يك سر سود ايست بيجود افتاده زمين
 يك تن شيدايي تست سئل عن الرضا عمن
 كلم الله لا من الجن ولا من الانس فقال السما
 والارض في قوله اثنا طوعا او كرها قالنا
 اثنا طار يعني قيل يا ارض ابلعي ما ناك ويا سما
 اقلعي در شيد است كه خداي تعالى امر كرد زمين
 ببلعيد از خود در اين زمين ببلعيد حصه
 از خود را بر سر اوده كواب اسما اينكه دخل
 ارض شود بر امتناع كرد ارض از قبول كفت
 زمين كه خداي تعالى مرا امر كرد بفرز برون

ابن خروم بن باقي ماندا انما بر دوي مين ورك
 حديثا است كه الحق الثاقب في حال وان نجم مبر
 المؤمنين است و امر ميكند بر هذوق دنيا و دعا
 حقيقه سجاده كه در وقت رؤيه هلال
 خوانده ميشود دلا لاه صريح دارد كه فرضا
 شعور و متضرر در امور و آباد بگوشت كه
 خدای تعالى او صا ذوي العقول را بر اشيا
 كونه اجر افروود مثل الحمد لله رب العالمين
 اي جمع ذوي العقول است مثل من شئ
 الابيح بجز و لكن بيقين تبجي هم هم
 ضمير جمع مذكور ذوي العقول است وحدت بفتح
 حصي وكف نبی مشهود بود ما كه ضعف
 موجود او در صفه علم است وجود واقع شد است
 تميز و ادراك دارد و در اخبار كه در قيمة
 شهادت ميدهد زمان هر چه مكلفين

انطقن

کرده اند و قال الله فلا تظلموا فيهن انفسكم
فهن راجع ايشه ووهن ختم جمع مؤنث في العفو
است واما تو در مامعدتم او فرد روح خود
از افرینش ماموجود و ذوی العقول و تحقیق
عرفانی انیت که علم با ادراک حیویه و سایر
صفا از لوازم وجود و جمع موجودات بود
و اجیه اند نهایت تعیین بعضی موجودات
و سائظ ان مانع از ظهور انصاف برای غیر
عاریتانی و هر قدر که دور تر میشود وجود
از منبع وجود صفاتش ضعیف تر میشود مثل جدا
و مادیات و در مویخی خواهد بود که صفاتش
بر محجوب ظاهر شود و بشوند بطور احیاء
قال الله تعالی قالوا لجلودهم لم شهدتم علينا
قالوا انطقن بالله الذی انطق کل شیء
و یحیی بن اکثم روایت کرده است که از محمد

ان

ابن علی بن الحواد دلیل بر امامت خود است
ان امام امر کرد بعکاظی که در دست من
بود و ان عکاظ در کمال فصاحتها دین
گفت و اعتراف بامامت امام نمود و اهل
شهر و داری را بنحوی که در کتابی است آشنید
که او اشیاء را دیده اند آنچه دیده اند آنچه
کرده اند و ان اکابر چشمه کوشش تبدیل کرده
اند تا با مقام عالی بن شده اند و اهل ظاهر
حجاب مانده اند ظاهر کتابی است و تا وکیل
نموده اند کاش خودشان را تا وکیل میکردند و گو
قد سره این سخن را دنیا بدکوش خرد
کوش خرب و دوش بدکوش خرد و از بعضی اخبار
ستفاد میشود که حرکات افلاک حرکات طبیعه
و این مینائی تحقیق است بلکه بعضی از حکام
قابل شده اند و مع هذا بشعور افلاک فالتلک

قال بعض الاول ان حركة الفلك بالطبع معنى
كلامه كما قال بعض منهم والفلك اعدم الدوام
يكون فعله الارادى على فسخ واحد و اخر اية
شريفه فرموده اند یدى الله لنوره من يشاء
يعنى بنوره المقيّد في المظاهر من العقول
المجردة الصفة النفس المقدسة والاحياء
الفلكية والارضيه وما فيهما الى غير المطلق
الاحد و جميع مراتب وجود و وجود و وجود
و ذات احديه رفيع الدرجات كما قال الله
تعالى رفيع الدرجات مقيد فشدن و على كودن
مجموع عوالم و موقوف بعناية اوليه و خلوص
در این عوالم مانده اند کسی بر سر و حد کشت
واقف که او واقف نشد اند و بعضی
میگویند بر مبدایه فرا گرفته اند و بعضی
از بعضی را و بعضی طبایع را و بعضی اجسام

فلكه

فلكيه و بعضی کو اکبر و بعضی از این مراحل
عبور نموده اند و انفس را بمبدایه فرا گرفته
اند مثل بضی در علی رضا که در عیسی جمعی
از این مرحله گذشته اند و بنحوی حقیقی
اند مثل بسیار از اهل کلام و ارباب حدیث
ظاهر در این جماعت اند و مراتب ملائکه و
ارواح و عرش و کرسی و سموات و ارض و ما فیها
و مدبر کل و احوال میداند و بنحوی مجرّد
صرفه قائل نیستند و ارواح و ملائکه را اجسام
لطیفه میدانند و حال که نزد اکابر از اهل
حکمت و عرفان این ارواح و ملائکه غیر
مخصوص مرتبه از مراتب ظهور نفس کل است
که شجره مبارکه باشد و نفس کل مظهر عقل
کل و عقل کل مظهر روح حقیقی و انجماعت
از کفر برآمده اند و از عالم خلق گذشته اند

و با اسماء الهی رسیده اند و همچنین فهمیده اند
که اسماء مفهومی اند صادر بود از حق و این نه
چنین آ عالم اسماء عالمیست غیر متناهی که
عواالم مذکوره بواسطه عالم اسماء از حق
صادر میشود کما فی الدعاء اللهم انزل الی
باسمک الذی خلقت به العرش و باسمک الذی
خلقت به الکوسی باسمک الذی خلقت به
الارواح و قال الله تعالى سبح اسم ربک
الاعلی یعنی تسبیح و تنزیه نما اسم رب
خود و آنکه رب تو این صفت دارد که اعلی
از تنزیه آ و این اسم همان موجودیست که بسبب
ارواح و عرش و کوس و سایر اشیا موجود
اند و حرامنزه نموده اند از صفات نقص و
بجمله حق معرفت شده اند و قائل شده اند که
اوست رب ملائکه و ارواح و اجسام و رب

الرب

و با اسماء الهی رسیده اند و همچنین فهمیده اند
که اسماء مفهومی اند صادر بود از حق و این نه
چنین آ عالم اسماء عالمیست غیر متناهی که
عواالم مذکوره بواسطه عالم اسماء از حق
صادر میشود کما فی الدعاء اللهم انزل الی
باسمک الذی خلقت به العرش و باسمک الذی
خلقت به الکوسی باسمک الذی خلقت به
الارواح و قال الله تعالى سبح اسم ربک
الاعلی یعنی تسبیح و تنزیه نما اسم رب
خود و آنکه رب تو این صفت دارد که اعلی
از تنزیه آ و این اسم همان موجودیست که بسبب
ارواح و عرش و کوس و سایر اشیا موجود
اند و حرامنزه نموده اند از صفات نقص و
بجمله حق معرفت شده اند و قائل شده اند که
اوست رب ملائکه و ارواح و اجسام و رب

الرب

العالمین و محققین از اهل حکمت و اهل عرفا
قائلند نهایت میگوید مجموع عالم اجسام
و ارواح و ملائکه صادر شده اند از حق
بواسطه عقل کل و این قول را باعتبار ادله
قائل شده اند و اهل شهود تصریح نموده اند
که عقل کل حقیقه محمد است و رب العالمین
اوست لهذا فرمود که خصصت بکمال کمال
و رب الارباب مطلقا احدیه است و
اما از جهة بشری محمد عبد او و مرئوس قوله
تعالی قل انما انا بشر مثلكم و از جهة بشری
استعداد عامی که در فقر بقول ادعونی
و فی الحدیث یستضرب عامی فقراء المم الحزین
و ازین جهة فائده صلوات و سلام مخلوق با و میسر
و اما از جهة حقیقت و ربوبیه منزله است
از امور مذکوره باعتبار اتفاق اهل عقل کمال

عالم محالست که مستعمل از سال بشود
 دلیل این مطلب کتب حکمت مذکور است
 موجود آنچیز که لا تعد ولا تحصى از حق
 تعالی صادر شده و میشود بواسطه آن
 محمدی و افعال و امان الله و انکل منی
 شواهد بسیار از کتاب سته هست که
 ما قلیل از در غیر این فصل کوریم و معشوق
 حقیقی از مظاهر آثار و افعال اسماء صفا
 در جلوه آپس از غوفه چهره می نماید و
 سید الشهدا نعمت اکمل شئی فما جهلک
 شئی و اواف انسا بحسب تعداد ذاتی و ذات
 صفاتی متعدد فتاده اند و هر یک نور جا
 معرف را در آینه از مرایای اکوان مشا
 نموده اند و عتساکان عالم لا هوک اند
 نور احاطه ذاتی منظور ایشانست قال

معرف

فکر نمی

سید الشهدا و انت الذی تعرفت الی
 کل شیء و انتک ظاهر فی کل شیء و انت
 انبیا و اوصیا و کمل اولیا اند علم السک
 و جماعتی بالکان عالم جبروت اند که عالم
 عقول مجرده با و انجماعتی از نور احاطه
 صفاتی و اسماءشود و شهود ایشانست
 مثل محققان از اهل حکمت و سایر اولیا
 و جماعتی بالکمال عالم ملکوتی اند که عالم
 نقوس را محلی ملاحظاتی است مثل علماء و معنی
 جماعتی در الحوار عالم ملکوتی متخیر اند مثل
 طبیعتین و در هر بین و سایر فرق و هر یک
 از طوایف مذکوره غیر طایفه اول مقید
 بمظهری خاصند و ببلندی پستی
 و مذاهب ایشانچیز مظهریت که در آن
 مظهر مقید شده اند بمشاهده جمال نور

وجود مطلق و عتساکان عالم با اعتبار آنکه
 منزله از صفا جسم و جسم را مقید بصفا
 جسم و جسم نموده اند و بر مبدای قرار
 گرفته اند و چون نور جمال وجود مطلق از
 جمیع مجالی در تجلی است پس باید که در همه
 مراتب معبود و معرف باشد قال الله تعالی
 ربك ان لا تعبدوا الا اياه وقال الله تعالی
 وله من في السموات والارض كل له قانون
 بر جمال وجود مطلق که محیط جمیع اجزاء
 عالم را اگر در ضمن یکی هر یک بر بند و مقید
 ندارد زهی ایمان اگر مومن بدانیستی که بت
 چیست بدانیستی که دین دوستی او کران
 احاطه انور غافل شود و در ضمن یکی از مظاهر
 بر بند و همانجا باید زهی کفر اگر کافران
 بت آگاه گشته کجا در دین خود کرام گشته

جمیع مراتب وجود اصفا اند و رانیده اصفا
 وجه جمال مطلق دیده شود و عتساکان جمیع
 مراتب وجود نور و در مقام امر مقامات
 مکش نه غور و حق حقیقی رسیدن موقوف
 بعنایت اندکی و لهذا قال الله تعالی هدی
 الله لنوره من شاء یعنی نور المقید الی
 نوره المطلق و پیغمبر ما صراحت نیست بشریه
 در حال عبود از مراتب وجود مبغض نموده اند
 الله تعالی اعوذ بک من الکفر این کفر نه
 کفر ظاهر بلکه کفر بالله و کفر بالله بایاته
 و کفر بفرعیه باشد بلکه این کفر کفریت
 که در حال مشاهده قلبی و عروج روح
 وارد میشود ببعض مراتب وجود که در آن
 وجود ظاهر میشود صفا ربوبیه و الهیه
 و حضرت ابراهیم در حین سیر سلوک

وباطن بعالم مثال رسید که کوکب عبارت
از اوست و مرتبی عالم جسمانی و نمود هذاری
و چون تغییر را بدید عبور نمود از این عالم
و بعالم نفس رسید که قمر عبارت از اوست
نورانی و قوی تر از اول و چون بحقیقه
آن رسید از او هلم خرم نمود و بعقل
رسید که شمس عبارت از عالم او این عالم را
تمامتر از دو عالم سابق دید و قال هذاری
هذا اکبر چون بحقیقت رسید بدید که چو
عقل صفاتی از حق حقیقت گفت و
وجهی لذی فطر السموات و الارض الایه
و حضرت ابراهیم ظاهر از کوکب ظاهر و
قمر ظاهر و شمس ظاهر عبور نمود و استقامت
بر وجود صانع نمود قال الصاق انما کان
ابراهم طالبا للرب و لم یبلغ کفر و انه

۲۲۶
مستکبر و الله من فکر من الناس فی مثل
ذلك فانه بمنزلة و ان چشم دل از عالم
مثال از عالم نفوس و از عالم عقول عبور
نمود و قال الله تعا و کذا نری ابراهیم
ملکوت السموات و الارض ملکوت باطن
ملک آن که بچشم دل ملکوت دید میشود
و ملک سموات و ارض آن که بچشم ظاهر دید
میشود و انبیا و کمل اولیا را چون محبوبان
حق جذب به پیش از سلوک برایشان وارد
میشود و بمقام وحدت اطلاق فارض میشود
و در اینحال خبر از حرمت و خواص آن نداند
و بعد از صحواران جذب به لسان میشوند و سیر
ظهور و وجود مطلق را در ظاهر مینمایند
و حالا مذکوره حال سلوک او خواص
را تبیین جود را در این حال بر میخورند

و یخلق میراثا کما الی الله درست بروند
و مقید نشوند و آنچه در اخبار وارد شده
که ابراهیم بر زهره پست و قریب شمس
پرست گذشت و عرض از آن کلام هذاری
طوائف نشانه بود در دست و آنچه مابین
کودیم حقیقت آن یک کار چندین کار میشود
و قال قبله العارفين امیر المؤمنین فی
مناجاة الحق الحق بنور عزاک الایه
لك عازفا و عرسک متحرقا و آنچه در
اخبار وارد شده آدر تا و الایه شریفه که
مشکوه قلم محمد است و مصباح علم محمد
و زجاجة قل علیست که علم محمد در اینجاست
و بخت شده آفر علی نور الایه فی اثر
الایه است و غیر این معانی اینها حقا
و نظر معصوم با فیهام ناس است و بشریه

۲۲۸
محمد و علی و ائمه است و آنچه مابین نمود
نظر حقیقت محمد و علیست بشریه ایشان
و مؤید آن کما حدیث هم نقل نمودیم و
ما اتم و اکمل و شمل معانی آن که از باطن
و روح امام جعفر صادق مستفیض شد
الحمد لله و الشکر للصادق و فی الحدیث
من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق
مناجاة مستقیم فی تحقیق ربانیت
و اوصایا فی المجالس الصدوق علیه السلام
عن الرضا عنه انه قال له رجل من اهل
خراسان یا بن رسول الله رفیت رسول الله
فی المناکاته یقول لی کیف انتم اذا دفن
فی ارضکم بضعتی و استحفظتم و ربعتی
و غیبت فی فراکم یحیی فقال له الرضا انما الله
فی ارضکم و انا بضعه من نیتکم و انا لودیعه و انتم

الحال قال لقد حدثني ابي عن جدي عن
عليه السلام ان رسول الله ص قال من راى
في منامه فقد راى لان الشيطان لا يمثّل
في صورتي ولا في صورة احد من اوصياي
ولا في صورة احد من شيعةهم وان الرؤيا
الصافى جزء من سبعين جزءا من النبوة
ومثله باسانيد عن ابن عمر ابي هريرة وابن
مسعود جابر وابي سعيد وابي قتادة رضي
عنهم عن النبي ص رواية ابي داود والبخاري
ومسلم والترمذي بالفاظ مختلفة منها
من راى في المنام فكأنما راى في اليقظة
ولا يمثّل الشيطان فيها من راى في
المنام فقد راى فان الشيطان لا يمثّل
في منام من راى في النوم فقد راى فانه
لا ينبغي للشيطان ان يمثّل في صورته في

رواية ان تشبه به ومنها من راى فقد راى
الحق فان الشيطان لا يمثّل ابي قال في
النهاية الحق ضد الباطل ومنه الحد من راى
فقد راى الحق اي رؤيا صادقة ليست من
اضغاث الاطلام وقيل فقد راى حقيقة غير
متشبهة انتهى في كتاب القصوص للشيخ
محمي الدين قدس سره من راى في النوم
فقد راى في اليقظة فان الشيطان لا يمثّل
على صورته في كتاب سليم بن قيس قال المفسر
لعبد الله ابن عمر رضي الله عنهما من راى في
فقد راى في اليقظة وفيه ايضا قال محمد ابن
 بكر رضي الله عنهما وسليم بن قيس معهما من
المؤمنين قال قال رسول الله من راى في المنام
فقد راى فان الشيطان لا يمثّل في نوم
ولا يقظة ولا باحد من اوصياي الى يوم القيمة

٢١٧

في حديث آخر من راى فقد راى فان الشيطان
لا يمثّل في وعي آدمي ورد معنى ابن ابي عمير
كوده اند وما خلاصة اقوال الرايعان
روايد نقل منها بم و بعضه اقوال كه
ترك منها بم و لوجه بر ما معلوم ذكر منها
مفيد وسيد مرتضى عليها الرحمة فانه ذكر
اين احبا از جمله احبا احادند وكفته اند
بر تقدير تسليم صحت معنى داردين احبا
هريك از او و بزرگ معني كفته اند اما شيخ
مفيد عليه الرحمة كفته است كه كسي نبى يا
يكى از ائمه و در نوم بريند اين نوم بر من
سلفتم آقمت قطع ميكند بر صحت آن قمتى
قطع ميكند بر بطلان آن و قمتى تجويز ميكند
بر صحت و بطلان آن پس قطع ميكند بر او
بر محال و اما آن قمتى كه قطع بر صحت آن

ميكند بر صحت آن قمتى كه قطع بر بطلان آن
يا امام و حال نبى يا امام مشغول طاعتى باشد
يا امر بطاعتى و بر ما ايند يا نبى از معصيت
يا معصيت قمتى معصيت يا با قال نبى باشند
يا داعى نبى و از اجزاي باطل يا عذمت كنند
كسى را كه بر باطل است و اما قمتى كه قطع
ميكند بر بطلان آن بر هر چه است كه ضد
مد كود بوده يا بر اى اينكه ما ميدانم كنى
و امام صاحب حقند و صاحب حق در اول
باطل اند و اما قمتى كه تجويز ميكند در آن
صحت و بطلان پس ان منام است كه
مرتضى شود در آن يا امام و حال آنكه امر و
نيتند و بر محال كه مختص به نبى يا امام
نيتند مثل اينكه كسى نبى يا امام را نيتند
يا پادشاه يا نيتند و نحو ذلك و اما خبرى كه

از نبی مرید است من قوا من را فقد
فان الشيطان لا يقبضه بغير روقه
مراد از خبر منام یا محمول آن خبر بر تخصیص
نه اینکه در خواب بوده یا مراد تخصیص قسم
اول از اقسام ثلثه است لان الشيطان لا
يمثل بالنبي في شيء من الحق والطاعة
والنجه مرید است از نبی مریدانی تا مافکار
دانی بقظا نابین خبر و احتمال دارد
یکی آنکه مراد باین خبر رؤیه منام باشد
و خاص باشد مثل خبر اول بر قسم اول که امر
بطاعت نهی از معصیت بوده یا و احتمال
دویم آنکه مراد باین خبر رؤیه بقطعه آینه
رؤیه منام و نا عما که در خبر حال نبی
نه حال را نبی گوید که نبی فرمود که مرید
در حالی که خواب بر سر گوید مراد دیده است

در حالی که من بیدارم و فانه از این قول
اینست که اعلام کند مرید را باینکه خواب
و بیداری من یکسانست و وقتی که مرید
او بیدار شود و در خواب باشد سخنان که لایق
نیست در حضورش بوقت بیداری بگوید
در وقتی که خواب باشد انفعان و انکوبند
و مرید است که خواب بود انحضرت پس بر خواب
بنماز بدون تجدید و وضو و غسل غفلت
نقال این است که احدی که منام عینی و لا یراه
قلی انتمی خلاصه کلامه و این اخبار از
تله اخبار احاد و شمرده اند و در از انصاف
و هر چند مرید منام اللفظ از اخبار احاد است
و اما من حیث المضمون از متواترات
و اتحاد بسیار و ارد شده است و مؤید و صحیح
مضمون آن اخبار است مثل اینکه بخد مت

اثمه عليهم السلام جميع كفته اند که ما را
را در خواب بیدیم و حضرت قبول نمودند
حمل نمودن این احادیث برای اینکه معصوم
میدانست صحت منام الجمع را بر جلالت
بسیار بعید و معنی که برای اخبار گفته است
درست نمیدانید باعتبار آنکه شیطان وقتی که
احتمال رفت که مثل بصورت میتواند شد
دیگر در حال امر بطاعت نهی از معصیت
قطع و جزو نمیتوان کرد که پیغمبر آبان امر
و ناهمی بجهت آنکه از شیطان هم این کاری
آید کافی مصباح الشریعة عن الصادق
جست قال ولا یغترک تزییه الطاعة عليك
فانه یفتح لك تسعة وتسعين بابا من
الخیر لیطفرک عند تمام المائة وظاهر
اخبار دلالت بر اینست که شیطان در هیچ

حالی مثل بصورت نبی نمیتواند شد و اما
اجا منصوص الاله اند باین معنی و علة اینکه
شیطان مثل بصورت نبی نمیتواند شد و علة
ان علة از معجزه نبی است و نور ما که اهل حقیقت
ان علة نیست که روح نبی از عالم لاهوتیت
و همچنین ارواح ائمه و کلی اولیای که خواص جبار
که اهل شهود باشند باز از ان عالم اعلا قدس
مراتبهم و ارواح بعضی از خواص از عالم جبروت
و ارواح شاموسان از او اخر عالم جبروت
و اولیای عالم ملکوت اعلا قدس مراتبهم و ارواح
شیاطین جن و سایر بنی آدم از او اخر عالم
ملکوت است و ادله این مطالب اینست که در
اخبار آنکه مراتب ارواح متفاوت و خلقت شده اند
و محققین از اهل کلام و اهل حکمت و اهل
عرفان قائل باین شده اند و باین قاعده

حقه شیطان می تواند که خود را بصورت نبی
بنماید یا عبا انکه روشن بیدار نور محض است
و او را از او هر چند نادر نوریه دارد اما نور
مخلوط بدخان او هر چند خود سازی نماید
اما یک بخود و در ظلمت در آن مشاهده
میشود و بنی هر طور تجلی نماید از صفای
خاک خواهد بود و مراد در واقع اتفاق و ملاقات
با شیطان شده آمد پیر یا قادر و پیر و انور
در هلولی تا او بود هر چند نورانی نمود خود را
اما نورش مخلوط بکدر و ظلمت بود و از او
سوال کردم ابتداء خلقش را جواب گفت
و اینجا جای جواب نیست این علامت است که
کردیم او را بشهود و نقل نموده اند تا سالک
او را بشناسد و قال شیخ المفید علیه السلام
و کان شیخی رحمه الله یقول اذا جاز من بشر

ان

ان بدی فی البقعه انه الة کفر عون من
جری مجرایه مع قلة حيلة البشر و الالبس
من البقعه فطامع من ان بدی البس عند
النائم و سوسنة له انه بدی مع عکس البس
لا یتکون منه البشر کثرة البس المعروض
المنام و جوا اینکلا اینک کفر وقت میا خور
و بیداری در بیداری انما مکلف با عبا
شعور و ادراک و علی که دارد و اگر کسی دعوی
الهیة بکند مکلف با چون شعور و ادراک
هست با ندک تا اکی یقین میکند که انک در
دعوی خود کاذب است و موقوف اند عقول که
خالو بصورت مخلوق نیست فی الله شک
فاطر السموات و الارض اینک بعضی عقول
ضعیفه قبول از قول میکند با عبا انک
تأمل قلیل را بعمل نمی آورند و لهذا اجاب

اخذت در کلا مجید افلا یعقلون افلا ینفون
وافلا یضرون فرموده اند و این آیات شریفه
منهاست که از خواب غفلت بیدار میکند
نه استدلالات و الهیة الة خزان و روشن
تر است که استدلالات ثابت شود معرفت
واجب تعالی را بقبول قال نیست روشنی مهر
محتاجی با استدلال نیست و اگر در خواب
شیطان تمکین بیاورد که ادعای ربوبیت
نماید لازم می آید که خدا بیدار خود را
اغوا نماید در حالتی که مکلف نیست و خود
ندارد تعالی الله عن ذلك بلی اگر در حال خواب
به بیدار صورت که ادعای ربوبیت میکند
انصورت همان صورت که در بیداری فرا
گرفته است و معبود مطلق را در خیال خود مقید
ساخته بود و هر کسی معنی مفهوم اله در

دین

دانش هست انما عن صور مقید در خیال
و اگر بر سبیل قدرت کسی چنین خواب ببیند
این صورت در خواب همان صورت مقید است که
در بیداری با او بوده و در حال نوم با او ملا
کرده و چون در خواب بیداری شعور و ادراک
با او بوده معبود خود را منزه از این صورت
میکرد و در هر حال که عقلش قویست حق را
منزه میکند از این صورت و اگر عقلش قویست
در وقت بیدار شدن از ان نوم قول منزه کند
و ممکن است که شیطان همان صورت یا بصورت
دیگر در نوم بازی بکند در هر حال خواب منزه
مینماید بلی عقل که تأمل نمود مثل او ساخت
در هر یک و طبیعیه و قائلین باینکه مبدأ عالم
عناصر ربعة که تا با جمیع و بساطت باشند
و امثال اینها که شیطان با ایشان در حال نوم

عق

بازی بکند مانعی ندارد چنانچه در سیداری
 بازی کرده آ و عقول خودشان را بکار نرفته و
 اندوختن از دعاله جسم و جسمانی گرفته اند
 و اما چون بنی مخلوقست و شرکعی با صفات
 مخلوقین دارد و مقام تبلیغی ندارد پس هست
 لهذا اگر شیطان خواسته باشد که در این دنیا
 منع میکند شیطان از آنکه بصورتی تمثال شود
 در حال نوم یا نقطه قال الله تعالی یقذف
 بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق
 و اینست معنی اخبار که فرمودند فان الشیطان
 لا یتمثّل فی صور و رسول حق و رسول باطل
 هم مثل مثل و اما در سوره نوح مثال
 محمد است و شیطان بمثال رسول حق نمیتواند
 شد که حکایت کند در مقام باعتبار دلیل
 مذکور و شیخ مفید علیه الرحمه در توضیح

منط

منامات کما طویل دارد و فایده در نقل آنها
 نیست و در آخر آن کما میگوید که ما مشاهده
 کردیم ناصیه که مهتدی شده بود در وقت
 اهتدایما اخیر میداد که الحاق خوابهای بنیم بر
 ضد خوابها که در حاضری میدیدم و جواب
 که شیخ است که ناصیه در حاضری از شیخ
 خود می شنید مثلا که پیغمبر را ضیعت
 و عداوت امیر المؤمنین و اینقدر اعتقاد
 کرده بود و این معنی در خیالش جا کرده بود
 و در خوابها این معنی با او بازی میکرد و بعد
 میبود و با شیطان با این معنی با او بازی میکرد
 نه این معنی دارد که شیطان بصورتی تمثال
 شده یا وحش میکرده و مکرر شده که امری
 در خیال انسان جا کرده او در خوابها امر
 بعینه را خوابی ببیند و لهذا از شرابط

منطبع شده با او اگر در خواب ببیند چیزی میکند
 که دیده است که مثالی معصوم از شیطان
 اما غیر این در کس بن جزم نمیتواند کرد که
 جائز است که مثالی از دیده با احتمال دارد
 که از تحلیله شیطان بوده یا بعضی از علما گفته
 اند که قول قرانی مشکک است بقصبات که بنی
 شهادت داده است که شیطان مقبل بان نمی
 و اینغال جواب گفته از این اشکال جواب
 اینست قلب بخودان بگویند باعتبار خلقه الله
 تعالی للترا ان الذی راه هو مشا و قد تقررت
 محل الادراک من التام لایاتی علیه التوم
 ثم قال القرانی و اذا تقررت له لایة من تحقیق
 رؤیه مثاله المحض و فی شکل ذلک بما تقررت
 و کتب التعبير لیه بیری شیخا و شابا و اسود
 و ذاهب العینین و المقدمین و علی انواع

منط

رؤیای صادقه اینست که ذهنش از خیالات
 فاسده و امور کاذبه فارغ و خالی بوده با و
 هر کس که را راست منامش صحیح تر از آنچه
 عرفا و حکما گفته اند و خدا هم وارد شده است
 و کما سید مرتضی علیه الرحمه بعد از ذکر است
 است لهذا نقل نمودیم و معلوم است با و
 که عرفا و متعالی را در خوابی ببیند چنانچه در سید
 و تحقیق این مسئله در مفتاح روشن شده است
 و بعضی از علما مثل قرانی علیه الرحمه قائل شده
 رؤیه بنی صراط و صحیح دانسته است برای در
 کس که مردی از صحابی که او را دیده با و منام
 در نفس انور منطبع شده با و در منام که ببیند
 میداند که این منام اوست و معصوم از شیطان
 و هر یک که گیت که مکرر شنیده با صفاتی
 که در کتب عقولست و در نفس انور منامش

ل
شئ من المثل التي ليست مثالا له قالوا الج
الاحوال صفات الراي واحوالهم تظهر فيهم
وهو كالمراة لهم فاذا صبح للراي المثل
والضبط فؤيته اسود تدل على ظلم الراي
ورؤيته زاه العين تدل على عدم ايمان
الراي لان امر كهذه رؤيته زاه العين
تدل على ان الراي منع من ظهور الشريعة
وتفوز احكام لان القدم يعبر بها عن القد
ورؤيته تدل على ان الراي يستمر في
لان الشك محقق ورؤيته تدل على ان الراي
يعظم النبوة لان الشيخ يعظم وغير ذلك من
الصفات الدالة على الاحكام المختلفة وقال
رئيس المكاشفين الشيخ محي الدين قدس سره
العزير في كتاب معرفة الاقطا فاذا رآه
احد في كشف او نوم انه تغير تغيرا حشيا

فد

فذلك راجع الى حال الراي وصوره الشرح و
سائر علماء اهل خبراين بازاير طاهر
نموده اند وخلاصه اقوال جميع علماء غير
شيخ مفيد واستادش وليد اينست كه
رؤية نجم در هر حال باطل نيست اخضا
احكام اينست بلكه ان رؤيته حق است في نفسها
واكر ان رؤيته بظواهر آفسيكه شاكل
البحر در سفت وكلايقت واكر بغير ظاهر
استان هم صحيح بايد سعي كرد تا دليل
ان في با و احوال نبايد كرد و در هر حال تد
نبي ما بيشه بخير است يا الله از شر است
ويا بقيه بر حكيم كه نافع دينت يا دنيا
ومؤيد قول مشهور آ حديث في هر يره
قال رسول الله من راني في المناقذ راني
فاني اري في كل صورة واتحاد شرط وجرأ

در اين بحث و در غير اين حديث لا بر مبالغه
ميكند بانه كذا البه را ي صادقه
اين رؤيا و هر چند در بعض رؤيا محتاج
بتاويل بوده باشد قال الكرمانى عليه الرحمة
جاء في الحديث انه اذا راي شيئا فهو
سلم وان راي شيئا فهو عام حرب
حديث دوم در بيان تحقيق عالم است
و احكام اماميه و در فائدين بدانكه
فاصل ما هم ملا محمد باقر مجلسي عليه الرحمه
در كتاب حقايق كفته كه شيخ مفيد
و جمعي از مشككين اماميه قائلند كه بعد
سه روز بايشتر ارواح مقدسه انبيا
و اوصياي مجيده اصلي معاود ميمايند
وايشان را با اسماعي بريد و بريد رسول الله
انبياء و در شب معراج برين حمل كرده اند

فد

انتهى كلامه و دليل ايشان و حد في الفقيه
الصديق عاين في ولا وصي بنه يبقو في
الارض اكثر من ثلثة ايام حتى دفع روحه
ولحمه وعظمه الى السماء و انما يوتي مواضع
انارها و يبلغونهم من بعيد السك و يسمعونهم
في مواضع انارهم من قريب و في التهذيب قال
الراوي سمعت ابا عبد الله ع يقول لا تمكث
جنة نبي ولا وصي نبي في الارض اكثر من
اربعين يوما و انجده شيخ مفيد و جمعي قائل
شده اند و رؤيت كه در عالم قدرت و
خوارق عادات انبياء بوده با و در حديث
كه جسم مبارك حضرت امام رضا ع را در
يك لحظه با شما برده اند و باز عود نموده اند
و در ارض طوس مدفون اند و امام مذهب
اين جمع مخالف است باخبار كثيره و باقوال اكابر

فد

و تحقیق اینست که شیخ و سید مرتضی
و بعضی دیگر قائل به امثال اجسام مثالیه
نیستند و احادیث این بار اقوال یکسند و
میگویند این اخبار تناسخیه او قول امثال
و اجسام مثالیه قول بتناسخ او اخباری که
دلیل است میکند که بنحویه اول و ثانی
میت حاضر میشوند سید مرتضی این اخبار را
تاویل کرده است بمعنی که اگر آن میت مؤمن است
اثر محبت رسول دال بر او ظاهر میشود و اگر
آن میت منافق است اثر عداوت بر او ظاهر
میشود و سخن ما در اینست که اخباری که
دلیل بر مطلب اول میکند از حدیث است
این همه اخبار دارد نموده و قائل شد باینکه
اخبار تناسخیه است بر میخیزد و اعظم برهم
خبری نمیتوان نمود و تا ویلی که برای اخبار

براند

مطهر

مطلب ثانی نموده اند و تا و تا ویلیست بعد
و با بسبب از اخبار این با درست نمی آید و
قاعده علم کلام و حکمت شایا بسیاری از آیات
و اخبار جمع نمیشود بلی قاعده حکمت شریقی
و قاعده اهل عرفا با تمام آیات و اخبار درست
محاسبه و در و تا ویلی برای کسی که چشم
دلش کشاده باشد و آنچه را حکمت و
ملت ابطال کرده است آنرا نسخیست که ارواح
در همین عالم اجسام در میزند و عالمی
عالم اجسام نیست شیخ محمود شبستری قدس
سره نموده تناسخ زمان سبب شد کفر
باطل که او از تنگ چشمی گشت حاصل
قال الامام الرازی رحمه الله الفرق بین
المسلمین و الناصبیه ان المسلمین
يقولون بجود الارواح او روحها الى الابد

لا في هذا العالم يكون الاخرة والجنة والنار
و خلاصه تحقیق اینست که کسی قائل شد که
عالم غیر این عالم هست و منحصر باین عالم نیست
و بامثال رجوع ارواح بعالیبت غیر این عالم
و نزد قیامت کبری آن ارواح تعلق با اجسام
اصلیه میکند و جزا داده میشوند بنحویکه
در شرایع انبیاء علیه السلام وارد شده است
این قول قول بتناسخ باطل نیست هر چند
این قول قائل باینکه بعضی ارواح بعد از
موت در ارواح جسمانیه یا مثالیه
کافیل و مامون میمانند و للتناسخ فیه
قد مر اسخ قال المحکم العار صاحب
المجلی قدس سره فیه ان حکماء فارس
و بابل و یونان و مصر و اریا السلوک
والکشف قالوا بالنقل الا انهم یمنعون

لا في هذا العالم يكون الاخرة والجنة والنار
و خلاصه تحقیق اینست که کسی قائل شد که
عالم غیر این عالم هست و منحصر باین عالم نیست
و بامثال رجوع ارواح بعالیبت غیر این عالم
و نزد قیامت کبری آن ارواح تعلق با اجسام
اصلیه میکند و جزا داده میشوند بنحویکه
در شرایع انبیاء علیه السلام وارد شده است
این قول قول بتناسخ باطل نیست هر چند
این قول قائل باینکه بعضی ارواح بعد از
موت در ارواح جسمانیه یا مثالیه
کافیل و مامون میمانند و للتناسخ فیه
قد مر اسخ قال المحکم العار صاحب
المجلی قدس سره فیه ان حکماء فارس
و بابل و یونان و مصر و اریا السلوک
والکشف قالوا بالنقل الا انهم یمنعون

في الانفس الكاملة وهو عليه الرحمة فاقبل بهديه
و در کلمات شسته اشارات بسیار هست برای این
مطلب و هم را نقل نمودن سبب تحمل مطلب میشود و
عرض ما اختصاص است لهذا قلیله از آن اشارات
را برای شما می نمایم قال الله تعالی ما من دابة الا و فیها
روح و لا الا و فیها روح و لا الا و فیها روح و لا الا و فیها روح
مشهور است از غیر و سئل عن الموضع فقال هو ثلثة عشر
الفیل قال لا و الخبر علی ان ثلث سبب منقول فقا
اما الفصل فكان رجلا جانا و الوفاة الموت و حشر
رضاء و انما خود روایت کرده اگر بودی در ایام
خلافت خلیفه را و آمد و گفت که بی رحم کنونی بسیار
دشمن کرده و مرده او مکانی را عنید نام خلیفه لا
یعلم الغیب الا الله و خلیفه ثانی آمد و از خود من حشر
امیر المؤمنین فرستاد حضرت فرمودند که برو در حق
و بجهت خود و بجهت اعراب ای سیاه خواهی دید از آنها
شغال نما و سؤال نمود جوابت میداد این حدیث در
مشار و الا و است و ما خلاصه انرا نقل نمودیم
و از دوران کتابت که راوی میگوید که باقر
از حضرت ابی خالفة اب میگوید شتم عصاف

اول

فان ابا عبد الله عليه السلام قد استمر امام زمان
امام ايضا في ارواح المؤمنين واما الامام
كرامة وما يعقده في كراماتهم وفضائلهم
التي هي ابركهم بان عصا موسى استقرت في
فرمودند اشرف ارواح نگاه كردم حور اراد
از امام برسدند كه در روز قیامت كردی وافر و ناب
دادی امام فرمودند كه در روز عصا فرمودند
وامروز قیامت با ایشان بوده است عصا غیر
مولا و شمع ما است و قیامت مولا ما اهل
بیت است و از امام مولا در يك روز است
كه بعضی ارواح بصورت جبرئیل می آیند و آنها را
شان و مطلع میشوند با اهل خود در روایت دیگر
بصورت عصا و قال صاحب المجلد قدس سره
فیه فی كلام انبیاء بنی اسرائیل من ذلك كثير
كقول ابيال ان الفخا النصير في شبهة
من النجاة في كلام داره عليه السلام و سلمنا
و غیر همان انبیاء بنی اسرائیل من هذا النسخ
كثیر و كذا فی شرایع قدما لا انبیاء و الحكماء
یظهر بعضهم برهن علیه بعض و هذا حال
النفس

۲۵۲ النفس الشقية التي فاتها الكمال العقلي والعلمي
انتهى كلامه قدس سره و در اخبار است كه طایفه
این امت در موت بصورت و زغنه میشوند
و در جسد است كه مرغان بنی امیه در موت
بصورت و زغنه شده و از میان رخت خواب بر
شده است و زغنه است و اوله را برای دفع روعا
جذع خلی را كفن كند و دفن نمودند و كتاب
بحار الانوار حديث طويل مستند الى الصادق
آخيه و اذا حضر الكافر حضرت رسول الله و علی
و جبرئیل و ملك الموت الى ان قال ثم يؤتى روحه
الى جبال برهوت ثم انده يصير المركبات حتى انه
يصير دودة بعد ان يخرج من كل منة مسخوط
عليه حتى يقوم قائما في اهل البيت فيضنه
فيضرب عنقه و ذلك قوله ربنا امتنا اثنتين
و احببنا اثنتين فاعترفنا بذنوبنا فخلل الى
خروج من سبيل و الله لقد اني بعمر من بعد
بعد ما قتل و ان في صورة فرد في عنقه سلافة
تجعل يعرف اهل الدار و هم لا يعرفون الحديث
وفيه و الاخبار في هذا المعنى كثيرة و قد جاوزت

عن هذا الاخبار اهل ظاهر بن اخبار و تفصيلا
و بعضی رد نموده اند و تحقیق اینست كه بعضی
ارواح شقیة بعد از موت تعلق می كنند ب بعضی
اجسام این عالم كه این اجسام مومن و غیر مومن
باشد و بیان سبب آن ارواح معذب و مبرا میشوند
و این تعلق بر سبیل نضیر و تدبیر در آن اجسام
ناشناخته باطله لازم آید و این از حد الفقهین و جب
كثیر من اكابر الحكماء قدس سره و بعضی ارواح
كه شقاوتش كتر است باجسام مثالیة حیوانیة
ظلمانیة تعلق می كنند و ارواح بعضی از مومنین
اجسام مطهیه موضوع تخیل ایشانست و متعلم كافی
اسیر المومنین و الا عند الله امر اجا و فان كان احدكم
شاك في طيابة النفس بالشداد و قال عيسى الخوارزمي
بحق قولكم انتم لا يصعد في السماء الا من نزل
منها و في الاخبار عن رسول الله ص ان ارواح
المومنين في خواصل طيور و خضر في قناديل من
نور و جلقه تحت العرش و نزد حضرت صادق
این اخبار و مذکور شد حضرت فرمودند كه روح
مؤمن اعظم از آنست كه در حوصلة كنج

۲۵۱ مراد امام مومن كامل كه محتاج بر جمیع فضیلت
موضوع تخیل آن بشود و بعضی اكابر غیر این معنی
فهمیده اند حديث را انچه ما فهمیدیم و در استناد
با حجة اخبار این امر باین معتبرین خوارزمی و شبیه
بعقل مبرر شدند و كافی امیر المومنین ان زكها
بالعلم و العلم فقد شابهت جواهر اوائل عظماء و قال
في حديث كميل والحكمة الهية وهذا القى سببا لها
من الله و اليه تعود و نحو حقيق و اصل و دو كتاب
سنة اشارت دارند این شده است و بیانش بسبب محول
و برای اهلش همین قدر كافیه و در اخبار وارد
شده است كه جمعی كه معنی شده اند بزرگتر از
اند و مرده اند و این موصوفات ایتقا و این اخبار نظر
و طایفه دیگر هستند كه ایشان را اجساد این عالمند
موت بخدا و صحت شایسته و كونه شده است و در
حديث است كه زنی كه حضرت باقر علیه السلام با صفت
از اصحاب خود در حجر احمید نشست بودند و زغنه پیدا
و اوله كه صورت و زغنه باشد و حضرت فرمودند
كه این زغنه میگوید كه اگر شما شتم عثمان بنی
من شتم علی می كنم و در حديث دیگر هست كه

ایمان را از آنکه و بعضی را بلی کل ثمره اثر یافت از
 قدری دور شدیم بطول انجا رسیدیم و ما اینست
 که سالک در عمل بفرع و احکام تابع اصل ظاهر
 شود و بر آیدیم بحال حدیث که شیخ مفید و بعضی دلیل
 خود نموده اند خلاصه حدیث اینست که نبی و وصو
 نبی پس از سه روز در زمین نبی ماند تا اینکه بلند
 میشود و روح او و لحم او و عظم او بر آسمان و خلق
 محالند بمواضع آثار روح و معلوم بود که باشد که
 مواضع آثار روح بحدی غریب و رایت و مردم
 میرساند انبیاء و وصیاء را از دور و سلام و خیرش
 اینست که مردم در وقت ان احوال ایشان را یکصد
 تری ایشان در آسمان است و مردم در زمین است
 بخلاف انما حیوة ظاهری که فی الجمله مشاوری
 با خلق داشتند و فقره اخر حدیث و بطی دلیل
 حضرت اندازد بلکه مؤید مطالب است و عالم ربانی
 مولا با حسن قدس سره و کتابی او حمل نموده اند
 لحم و عظم که در نوع شده است با آسمان و عظم مثالیست
 قال و الدلیل علی ذلك من الحديث قوله ما ان الله
 خلق ارواح شيعتنا اجمعين خلقهم ابداناً قابلاً لهم

خلق خاری بر روی خدیه بود و در وقت عبا خود پنهان
 نمود و حضرت امیر المؤمنین با بای خود و فرمود که
 پدر خود را خریدی خاری بر خشت انکار کرد و حضرت
 امر کرد بخری که تکلم عبا خری بجن آمد و گفت
 من جن هستم اینم و ما بخدمت در کتابت شادی
 الاقوال را با تمضی و اخبار دیگر هست شخصی
 فقیر نقل کرده است که منی دامن و پیران میت از که
 بیخفا شرف آوردیم و وقت مغرب بکوفه رسیدیم
 و بعد از نماز خواب رفت و من بیدار بودم دیدم
 که میت حرکت نمود و خیز بر شد و داخل دهن شد و من
 خوف کردم و دست را بیدار کردم و آمدم و دیدم خیز
 قیاد و دیدم جواب تشییع و طایفه که منی شایع
 چنانکه در قرآن مذکور است با عتبات که محال است
 امر الهی نمودند و اصرار کردند عذاب شیخ بر ایشان
 نازل شد و بشمار سه روز غایب اند و بر داند و عجب
 که عتبات امر الهی نمودند و عداوت کردند با وی
 مطلق که سیدنا علی ابن ابی طالب باشد و استیفا
 حظ خودشان را از دنیا نمودند بعد از موت ایشان
 این عالم معدن است و این اثر عذابست نظر بعد از

عليهم السلام ليست الا تلك الاجساد المشائية ولما
 انقضت تلك فاجتمع ابدان الانبياء و يدل على ذلك
 ايضا حديث الفضل بن عمر ان الله تعالى اوحى
 الى نوح ان يخرج من الماء ما يؤلفه عظام آدم
 فيكون منه في القرى ففضل و ما ورد ان الله سبحانه
 اوحى الى موسى ان يخرج من ان اخرج عظام نوح
 ابن يعقوب من مصر فاستخرجها من شاطئ النيل
 في صندق من زبرجد و ان الاجسام العنصرية
 هم من نفوس الارض لما كان الاستخراج العظام
 و نقلها من موضع الى آخر بعد سنين مدبرة محنة
 انهم كلامه قدس سره عن رصوا انفسه عالم رباني
 انفسه استجناحه حدیث استقاله ان الارواح
 چندین جنود الله البسوا بجلالته لهم رؤوف و بید
 و ارجل یا کلون الطعام و مجاهد گفته است ان
 فی جسدین آدم خلقا من خلق الله کعبه الناس لیس
 الناس و الجسد مذکور در حدیث است همین بدن
 مثالیست که در حالت نوم با انکس ای پند که
 و خورد و می خورد و می خورد و در حقیقت نفس لطیفه
 بواسطه بدن مثالی قصه در این بگنصری میکنند

واینها را با آنکه اهل الله در دنیا و آخرت
که ارواح باذن الله تعالی از شبیه خودشان توفیق
می نمایند و با این عالم می آیند و از هر عالمی که میروند
می نمایند یا می آیند از عالم میگردانند یا با مثل التالیین
که این عالم را با این عالم بدین مختصر است و این
لیا سها برای روح التبیث که این عالم را با این
این عنوان نماید و در وقت رجوع از هر عالمی که میروند
است تسلیم آن عالم می نمایند یا فواید جدید که برای
روح در بین سفرها حاصل شده است میفهمند این عالم
است دعائی که از حضرت سید الشهدا میروند الهی
امرت بالرجوع الی الاثار فان رجعت بکوه الاقوال
وهداية الاستبصار حتى ارجع البرک منها کما
وخلک البرک منها مصوناً عن النظر الیه و
مرفوع الحق عن الاعتماد علیها انک علی کل
شیء قدير و دعائی که از حضرت که از حضرت
حضرت میروند رب اگر من میبودم افوار تو را
و این نظر نور سحوة سلطانک حقیقتاً فی
سبحانک تعالی عما یتکلف علی اسرار حق
و بودی فی عالم شهودی لا شاهد بهما الا و عدته

1942

۲۶۱
فی عوالم شهودی لا شاهد بهما او دعه فی عوالم
الملک و الملکوت و اعان سران سفید سبکی
عوالم شواهد الا هو و اننا شو و اخبار صبر
وارد شد است که ایمان انبیا و صبا علیهم السلام
در آن حال و اما الکتابه که چند حدیث منها انتم
از حضرت امیر کسوال نمود راوی نماز کذا و کذا
ترد قبول ائمه علیهم السلام در جواب فرشته است فلا
یحوزان بیدیه لان الامام لا یقدم الخدیش بصلی
در حدیث که رسول ما فرموده که اقل کیستی
و چون شکایت میشود و بیرون می آید از قبر
مقام و کتب بعضی معوج السلفیه که در
کتاب و قیامت که بر چند مظهر از انرا اسمان
آنقدر و دوم مرتبه بر زمین و فنی میشت
حضرت ابن سلقه قابل مخاطب نیست در حدیث
است که شب نیمه شعبان ارواح جمیع انبیا و ملائکه
نخدا و عالی و محبت می طلبند و بزم اقامه
سین می نمایند و ذکر بلا و هر که خواهد که با او
حاصل شود شوق صدیست چهار هزار پیغمبر
یا وقت کند حضرت امام حسین را در شب نصف

شیخ
شعبان و جمعه و ماه ۴ و در آسمان و روح مقدس
در آسمان بالینیا و مع هذا انبیا از خدا تعالی
مهر خاص خود و بیایند که در ایامی معلوم از یاریت
که کسی که جسدش در اینجا است که این امر را و رفیق
الغیبت که هیچ عاقل تجویز نمیکند و مگر عمل انما
انجدریت را بر این که یک وقت جسد مظهر دانات
گرفته بود و است و اینجاست صاحب عقل سلیمه
قبول شهادت این اخبار را که بود جسد مظهر در
دو زمان اینها فضل برای ذماین صاحب عقل
که عمل آمد و شد را نبی و ملا که است و در جسد
در و کافانی که در حال جسد عبادت حق و ساجا
میتوانند اولی است که بنیاریت بر و در خصوص
مستحق خوف که نحو مبارک بانجا رسید و هم تقی
مدید در آن مکان بجای و میرود و اندر و اخبار
که کسی که سلام کند و اول الله را تر و تر و می شود
سلام او را که در و در گویند ملا که با و میرسد
و در حدیث آمده که پیغمبر فرمود که لهذا المعالج از من
که شتم موسی را در دم زد پس ایشان را شک و قیاس
میکند و در آسمان سانس با ملاقات خود و در الحاق

قال الصادق عليه السلام عز وجل عزنا استأخروا
الارض وخرم لحومنا على الدواب ان تطمع منها شيئا
وهم يورد علمنا وسائر خلق وعياضهم فسدده الله
احسانا لينا در زمین مدفون است اقبال القبر علیه
الرحمة من قال يا النبي صلى الله عليه وآله على صورته
التي مات عليها الختم ان يخرج من قبره ويمشي في
الاسواق ويلزم من ذلك ان يخلو قبره عز جوده
فلا يبقى فيه منه شيء ويزار بحرق القبر ويحلم على غاوى
هذه جهالات لا يلتزمها من له أدنى مسكة من
عقل وقال المحقق الطوسي قدس سره في مدحه
المدفون بالمدينة انه يفتخر بدارك بك وبقبره
مدینه مدفون شده است بعد از آن در اسما
جده طهر والاخبار بقره ابد المرفوع الى السماء
وابن جاتحقق مسئله اصوليه ثبت بالانحوت
سيكون انهم بقاء على اصوليه هم در نمی آید وقال
المولوي قدس سره **بيت** صفت قولن من ادعوا
عصا كفرها وادعوا جانيها تو اگر در زیر
خالی خفته جو عصا دان ای که خفته تن بخفته
نور تو در آسمان هر سیکان تو ز کرده گما و معلوم بود

که اولیا و کل مؤمنان ابدان ملکوتیه ایشان
بسمان میرود اما چون این جماعه جسمانیست
بانیان و اوصیا انقادت علیه فایض میشود و فایض
و اوصیا اصلند و تمام کل فرع لهذا و بقدر انبیا و اولیا
اختصاص بدو کشیده اند اما خبر دو اخبار که معصوم و مومنان
خطا تا قرنی در حجاب مومنان خطا شده است ما خبر ده
تا از شد او چون اصل شد اندک از حجاب مومنان و قلعه کفر
از سه دور نزدیک شد و اکثر از چهل روز در حدیث دیگر
مولانا حسن قدس سره فرموده اند که اول اهل ذلک
مختلف باختلاف ازمنه و هوایم علی الحجب العنصر
الذی هو الارض الاضافه الیه هم حق اینست که حجاب
مولانا دور شده آ درین حمل جاری که ممکن شد که
دورتر در سلام زمان میشوند و در قبر نماز میکند و در
و انجا از وارد آفتابه محض است که از حق تعالی وارد
شده است بر قدم نه از افکار و عبادت و از وارد آفتابه
که انبیا و اوصیا علیهم السلام مرتبه اهل ارض اند
با ذریه تعالی و بعضی نفوس نزدیک شده اند که بمقام
خود میرسند و مشق مرتبه وقت در رسیدن مرتبه بعد از
فوت منوجه آن نفوس است درین مقام و مشق و مشق

۲۱۳
جمله ایست که در حق زنده را با آن نفوس جوئی نیست و حق
از نفوس را مورد احکام ظاهریه روحی مرتفع ندیده
میباشد اما در تکلیف باطنی امری که بحسب ظاهر از این
عالم گرفته است متوجه است باعتبار آنکه این متکبران
خود تراست و بر سواد بحقی نمائند که طبعی نبی الهی
در حالت نوم و با در حالت مراقبه و با در حالت
ظهور روح او در ظاهر مثالیته و اگر سواد نبی الهی
را در مظهری مشاهده نمائند که صورت آن مظهر را مشاهده
است بدانند که صورت آن مظهر شریف است و حقیقت
و دلیل است بر حسن مقام او و تصور و در آخر این
که چیرش و تصور در حقه کلی می رسد و الله ما زل
میشود و در حقه محسوس و غیر محسوس و در حقه
و نبی و امام از داخل حقه دل بعضی از اولیا برایشان
ظاهر میشود یعنی روح نبی بدست مثال از داخل قلب
عارف طالع میشود و قاعده و ظاهر و روح میشود
نمایند که از راه حس متعالی و خیال صورت نبی و امام
داخل قلب ایشان بشود اینهاست از اکابر اولاد الهی
و در حقیقت است که مرا راهیست در دل بعضی از امت
خودم که از این راه من این امری بدست و این امری بدست

[illegible]

مشهور و متداول معلوم بوده باشد که
شیطان را ساطور بقلوب نبی و اولیای دین و
برای دین ایشانست چنانچه در حدیث است
که خدا تعالی شیطان را بریدن ایوب ساطور داده
و او بر قلعش ساطور داده است و فی الحدیث
قلب المؤمن حرم الله و حرام علی حرم الله ان یافیه
غیر و خیال از جمله بدن است لهذا و سوره
ما قال الله فی قصه ادم م فوسوس لهم الشیطان
و در حدیث قلب مبارک سید النساء ع در
حال نوم مطالب العروج محفوظ عینموده است
و شیطان در آنوقت در خیال او حکایت کرد
موت آتیی و الشرح صورت موت نبی و آل نبی
در خیال شریقرش قرار گرفت سید خرن او ایستاد
رحمت شده است مثل اینکه در بیداری کسی

خبر قوت را بنقل میکند صورت صورت است
در خیال خود درمی آید و مخزون میشود و
احد شهر است که شیطان در مدینه ارجو
انداخت که قتل محمد و قاطع و سایر بزرگان مدینه
کریه گان از خانه های بیرون آمدند و سعی کرد
ایست که شیطان بصورت پیغمبر مرده تمثیل
شده است بر آن جناب و جل حدیث بر عالم افتاد
و از شکلات میشدند نهایت روح قدس
از بضقه الرسول افاضه نمود بولد روحی مثل روح
من الله ان یقع ظاهرا علی و علی ذریته جواد کریم
و این امر بدی است بشود تلخیص کتاب و غیره از آب
دهن بنید از بر سه جانب شیطان ناقص
شیطان بر مؤمنان کم شود و مشخص شود
تصرف شیطان در جانب واحد نامؤمنان

کفر و کفر

کفر جز و فتنه اند چنان است احوال انبیاء و اولیاء
و ملاحظه نما و سوره شیطان از نسبت بادم
که فولید غیر متناهی بر این مرتب شد است
قال الله تعالی جعلت معصية آدم سببا لعل
العلم و حال آنکه از قاطع مترك اولی هم نبوده
در بیان اختلاف بدان ای برادر
که در مسئله اختلاف مراتب نفوس از مسائل مغرب
منهاست و در کتاب لاهی وارد شده طایفه فقر
و طایفه اصحاب یمن و طایفه اصحاب شمال
و در احادیث هم وارد شده است اختلاف
مراتب نفوس و در کافی بابی وضع شده است
بر انبیا طیب معصوم صلوة الله علیه فرمود که
صاحب یک عشر است قادر نیست بر تحمل دوزخ
و هکذا محققین از حکمت و عرفا قایلند باینکه

نفس

نفس بر مرتب اند و طایفه اصحاب شمال نفوس ایشان
منبعث است از اواخر عالم ملکوت و اوایل عالم ملک
که عالم جمعا باشد و عالم ملک وجهانی ایشان
و یار هم میگویند باعتبار آنکه اضعف جانب عالم
بجهت تغیر و زوال عدم ثباتش و فانیست کما
قال ابنی ابن سعید الدیلمی ملعون علیه
و ملعون من طلبها و اجبها و نصب لها و تصدیق
ذلك فی کتاب الله تعالی بر علیها فان و یقنی و
ربك ذو الجلال و الاکرام الحمد لله خیر علیها
راجع است بارض و باقی وجه رتباست که عالم
ملکوت باشد و عالم ملکوت و محروم از این
میگویند باعتبار آنکه اقوی جانب عالم است
و زوال را با تمام راهی نیست چنانچه امیرالمؤمنین
در جواب یهودی فرمودند که سابقا مذکور شد

مذکور بعضی نفوس از عالم ملکوت جنبه جناب
امیرالمؤمنین فرموده اند در حدیث کمال و التماس
القدسیه لها خمس قوی فکر و ذکر و علم و سلم و دنیا
و دین لها ابتعاث و هو شبه الانبیاء یا ان نفوس
الملکوت و لها خاصیتان الترامه و الحکمة این نفوس
طایفه اصحاب یمن اند و بعضی نفوس از عالم ملک
عالم ملکوتند که عالم جبر و تشو و است جنبه
جنبه امیرالمؤمنین در همان حدیث فرمودند که
الافیه لها خمس قوی بقاء فی فناء و تعیم و شفاء
و عز فی ذل و فقر فی غناء و صبر فی بلا و لها الرضا و السلام
و هذا التي سبعا من الله و اليه تعود قال الله
و نخت فی من رومی و قال الله تعالی یا ایها
النفس المطمئنة ارجی الازلیک راضیه من
و العقل وسط الكل این طایفه طایفه

نفس

واصحاب شمال افشاء سفر ایشان بامر الله ثم عبا
 استعداد ایشان از اول عالم ملکوت و اوائل
 عالم ملک است مراجعت ایشان باز در همین
 جاست و بیامه باطن ارض که جیم آقا هر چند
 سکن ایشان میشود و در همین نشاء خواهند
 وقال عبدی للحواریین یقولکم الله لا یسعد
 فی النقاء الا من رزق منها و شیخ صدوق علیه
 در اعتقادات بعد از نقل قول عیسی فرمودند
 قال الله تعالی و لو شئنا لرفعنا بها و لکنه
 اخلا الی الارض و انبع هو فایلم یرفع منها الی
 الملكوت فهو فیها و یخصم منها راجع است
 نفوس که در کلام شیخ است و جناب ختم
 رسل در وصایای این مستعود فرمودند فاما
 طغی و اثر الحیوة الدنیا فان الحییم و المملوی

بفرست

یعنی دنیا الملعونة و جیم در نظر محو بر غایت
 نه در نظر عارفین و اصحاب عین افشاء سفر ایشان
 از ملکوت باذن الله و مراجعت ایشان
 باز در ملکوت بارخ بدیشمار و ملاحظه نور
 را در انعام مینمایند و طایفه مقربین ایشان
 ایشان از عالم جبر و قهر باذن الله نعم این طایفه
 ملاحظه نور الانوار مینمایند بی حجاب و تمام
 و شیخ عطار علیه الرحم فرموده اند ما هائیکم
 چه بر صرافند میطسدا با باز در دریا قد قال
 کابدکم تقودون قال الباقی فی هذه الایة
 خلقهم حین خلقهم مؤمنوا و کافر شقیاء و سعید
 و کذا لک یعودون یوم القیمة مهتدون قال
 و از الوف کثیر یکی از مسافران عالم جبر و قهر
 خواهد بود و در سورة مبارکه واقعه احوال

طوبایف ثلثه در اول سوره مذکور است و در آخر
 سوره هم مذکور است اشعار یا نیمه مخفی که گفتیم
 و هر یک از طوبایف ثلثه مظهر اسمی اند از اسماء
 الهیه اصحاب شمال مظهر قهر اند و اصحاب
 بزم و مقربین مظهر لطف اند و قهر در این
 دو طایفه مغلوب است که مظهر قهر میشود
 و مظهر لطف در طایفه اصحاب شمال غالب
 اما هست خلاصه جمیع مخلوقات نمایند
 سبحان و ناطق تسبیح اند با سما و قال الله
 وان من شیء الا لیستبح بحمدی و لکن لا یفقهون
 تسبیحهم و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است
 ذی الملک و الملکوت یسبح الله باشتها جمیع
 خلقه شیخ کامل شیخ محمود علیه الرحمه فرمود
 زحوا هر یکی خط و قسواست معاد مبداء هر یک از

بسم

عبد است از آنست که موجودات قائم بدان
 در تسبیح دایم عبد الله هر یکی را مصدر رئیسند
 بوقت بازگشتن چون در نشیند از آن در یکامند
 اول هم بدید شد اگر چه در معاش از در بدر شد
 و واسطه صد و نفوس از واجب تعالی عقل
 چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند و العقل
 وسط الكل و در حدیث دیگر بعد از صدور
 عقل از واجب تم فرمودند خلق الانسان
 ذال نفس فاطقه ان زکما بالعلم و العقل فقد شأ
 جواهر او انزل علیها الحدیث و فقیر رساله
 علی حدیث در شرح این حدیث نوشته ام که خوا
 باشد در جمیع بیان نماید که فواید عظیمه در اینجا
 و حدیث اول ما خلق الله نوری مشهور است

اول ما خلق الله
 العقل

و در این آیه شریفه صد و ز اشیا از حق و انشا
 بعضی بر بعضی رجوع کل بحق مذکور است
 و این سبب است که این سوره قلب قرآن است
 موجودات هر یک از اعمال مذکور و غیر متناهی
 و ما علم جنود ربك الا هو و قال امیر المؤمنین علیه السلام
 شی منھا حافظ و رب کل شی منھا بشی و محیط
 و الحیظ بما احاط منها الواحد الاحد الصمد الخالد
 و این حدیث بیان اشارتیه را نموده اند حضرت
 امام رضا علیه السلام در جواب عمران فرموده اند قال الله تبارک
 و تعالی فرمود و احد لا تافیه حد یقیمه و لا یعصم
 و لا یسکده و الخلق یسک بعضه بعضا باذن الله
 و مشیتة الخیر **فما یستقیم به الخیر**
صفا اول بدانکه جمیع اهل حکمت و عباد
 از اهل یونان و مصر و بابل و فارس و هند و تنفوا

در این یکصد و اول است و اجرا که واسطه صد
 فیض است از واجب با شیا و در حکماء هند
 صادر و اول در این یکصد و اول است و اجرا که
 و سنک شری را یعنی از صادر اول مظهر جمال و جلال
 و بواسطه او فیض عالم رسیده او بعد از هر چه
 در عالم نرسک مظهر عالم منماید و بعد از حجاب
 که مدت عالم است و هر یکی از اوصاف کثیر عالم را
 میگیرند و بعد از مدت بر تو میشود که قیامت باشد
 و بعد از تمام عالم و قیامت است باز واجب تعالی
 بواسطه ان مظهر خاص که حسنک است تعالی اعجاز
 و آنچه نوشته ایم خلاصه از جونا است که حکم عالم
 ابو القاسم قدس سره نوشته است فایده در عالم
 و عرفان در ادراک و از احادیث اهل بیت صلوة
 علیهم هم خلاصه آنچه از جونا نوشته ایم مستفاد

وایستغفر و احادیث اهل عصمت سلام الله علیهم
 تلو می خوانند و تصحیح بسیار واقع است و مذهب
 حکما و عرفا و محققین اهل کلام است **مکتب**
حسین بن محمد بن ابی طالب عالم وجود است
 بدانکه جمله مسائل و فروع منهاست که تطابق
 و پیوستگی عوالم وجود است یعنی هر چه و قیاس
 در عوالم وجود نیست این سلسله چون
 موج بهم پیوسته است در سیر صعودی
 اول عالم اجسام است که عالم ملکوت کونین
 و این خلل ملکوت نیست که عالم نفوس باشد
 و ملکوت خلل جبر و قس است که عالم عقول
 باشد و جبر و قس خلل لا هو قس است که الله
 باشد در سیر ترویج بعکس صورت صعود
 است

مورد

۲۷۶
 و در قرآن مجید چند جای مطلب متبیین است
 اما برای اهل اشاره نه برای اهل ظاهر از علما
 قال الصادق ع کتاب الله علی اربعة اشياء
 العبارة و الاشارة و اللطایف و الحقایق العبا
 للمعلوم و الاشارة للخاص و اللطایف للاولیاء
 و الحقایق للانبیاء و حضرت فرمودند عبارت از برای
 عوام است عوام در این مقام علما ظاهرند که
 بهر ایشان از کتاب الله تبیین الفاظ و معانی الفاظ
 مولود و قد سر و فرموده ما قرآن مقرر بر دینیم
 استخوانش پیش غیر انداختیم و این شریفه که اشاره
 به عوام مذکور است اینست سبحان الذی
 بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون سبحان الذی
 الله تعالی آیه عالم عقول است ملکوت عالم
 نفوس است و کل شیء عالم شهادت که عالم اجسام

۲۸۰
 و در حدیث وارد شده است اول ما خلقنا الارض
 اینست که اول موجودات عالم جنما است و صدق
 المحققین قدس سره تفسیر فرموده اند مختصر اول را
 بوجود زمین است از ذات باری که ان وجود منبسط
 باری زمین بنوعی عاقل و تقب و طبع
 و این مرتبه از وجود مسمی بوجود مطلق و لا بشرط
 که عوالم و اشراکش بر وجه کلیه و اجماع نیست
 بر وجهی است که انوجه را نمیدانند مگر از سخن
 در علم و وجود واجب مسمی بوجود بشرط لا قوه
 غیبیه و مرتبه احدیه است و وجود خواص
 برای هر ممکن است مسمی بوجود مقتید و بشرط
 و وجود مطلق اینست که لا بشرط و واحدیت با
 مسمی است نزد بعضی عرفا نفس شجاع و اینست اول
 فیض صادر از باری تعالی و متحد است در او جمیع صور

در این

عقلیه اشهر کلام قدس و سائر حکما و افاضی
 بعقل نموده اند چنانچه در حدیث و نقل کرده اند
 خلاصه کلام جمیع حکما و ارباب ریاضیه اختلاف
 ملل و نحل اتفاق بر وجود صادر اول نموده اند
 که بواسطه اینجانب حدیث در فیض بر این عالم
 کشوده و در ادعیه من و بر اهل عصمت صلوات
 علیهم وارد شده است اللهم انی اسئلك باسمك
 الذی خلقت به الکرمی اللهم انی اسئلك
 باسمک الذی خلقت به السموات و الارض و
 سمک الذی خلقت به السموات و الارض و
 معلوم است که اسم در اینجا مفهوم نیست بلکه
 موجود است که سبب فیض انقیاض حقیقی شده
 واحدی از موجودات است که اندک اندک انصاف اول
 سائتم که محمد و آل او صلی الله علیه و آله و احدی است
 برین

از ایشان بیاوریده است که ایشانند بواسطه
 الهی و در بعضی اخبار بر سبیل تفصیل وارد شده
 اینکه از نور بعضی از ایشان عرض خلق شده است
 و از نور بعضی دیگر از ایشان کسی خلق شده است
 و از نور بعضی از ایشان سموات چون غرض ما
 اختصار است خلاصه را بنویسیم و این حدیث
 تفسیر اسمی است که در ادعیه وارد شده است
 این حدیث با احادیث دیگر و ادعیه مال قول حکما
 گفته اند بواسطه عقول نفوس و افلاک و اجسام
 از واجبه صادر شده است فم تقم و از جناب
 امیر المؤمنین ع وارد شده انا اسم الله الاعظم و خا
 اعنه از ذریه طاهر و فرموده اند نحن والله اسما
 الحسنی الذی لا یقبل الله من العباده عدا الا به غیر
 و متاویفیه و فرموده اول ما خلق الله نور محمد و آل

اول ما خلق الله العقل همان نور محمد و فرمودند
 که گفت و علی نورایی بدی الله قبل ان یخلق الخلق
 هر دو یک لغه نور خوانند اولین جلوه ظهور حقند
 و در حدیث است که فرمودند انما من الله و الکلی
 و در روایت دیگر و الجملة حق و در روایت دیگر
 و الخلق حق وارد شده است که عالم کامل ملائکه
 باقرجه الله علیه در کتاب مجاز الانوار و در
 العمون حدیث طویل از ابن عباس رضی الله عنه
 از امیر المؤمنین ع نقل نموده در حضور انجمن
 اینست که اول صادر واجبتم نور محمد است
 و از آن نور دوازده حجاب خلق شده است و اول
 از دوازده حجاب ثمة اثنا عشر اند و از آن نور
 سائر اشیا از اجرام ملکوت که عبارت از
 باشد و ملائکه و بهشت و ارواح انبیاء و غیره

و کرسی و اب و لوح و قلم و سموات و ارض و مایه
 خلاصه حدیث است که کل اشیا با بعضی از
 و بعضی بواسطه از نور محمد خلق شده اند و
 وارد شده است که محمد و آل محمد تعلیم مال که غیو
 تسبیح و تهلیل را و حضرت باقر ع فرمود که چنین است
 نازل شد بر محمد پس گفت یا محمد بخوان پیغمبر فرمود
 چه بخوانم جبرئیل گفت لقرا باسم ربک الذی خلق
 یعنی خلق نورک القلم قبل الاشیا و الحظیر
 بسیار است و من حیث المعنی متواتر است
 و محققین عرفاء این اسم حومه بعد از اثبات حق
 اخبار مذکور و غیرها باعتبار حسن متابعتی
 و نور و ولایت ولی طاق و الهام شده عیون
 نموده اند و در سایل و کتب خودشان مشاهدات
 قلبیه را نظرا و تکرار این نموده اند و خلاصه مشاهدات

و کبر

اینست که جمیع موجودات ظاهر بی و اندک
و ولی مظهر حقا احدیت اند و مظهر کل اند و گفته اند
عرفا مظهر حقا فی الانبیا صفا و مظهر ممد و الله و الله و الله
وصفا نامعنی کلام عرفا نیست که احدی مظهر حق است
که الله باشد نشد لا یخمد و ال او و دلیل بر این
حدیث است در کامل الزیارات از حضرت صادق
نزد حکایت موسی بودی بن شاطی الواد الایمن فی
المبارک من الشجرة ان یاموسی الایمن قال شاطی الواد
الایمن هو الفرات و البقعة المبارکة کربلا و الشجرة
هی محمد و سایر انبیا مظهر حقا و مظهر صفا
برای ایشانست و سید مفااتی فی مخصوص
و اینجهت فرمودند فقره فی ویر افتخار علی سائر الانبیا
و المرسلین معلوم است که سایر انبیا فقره که عما
الافا باشد و اینکه فرموده اند و به فقره علی سائر الانبیا

بیرا

باید یک چیزی باشد که آنها نداشته باشند و اینجا
باشد افتخار او بر سایر انبیا صادق باشد و ان قفا
ذاتست که بعد از ان بقاء و حاصل است و برای
انبیا افتخار مظهر است و از شجره محمدیه موسی
انا لله رب العالمین میرسد چنانچه در حدیث مذکور
شد است و نظایر اینها در کتب فرموده اند حضرت
بقایة الکتاب و معانیهم البقره و فی الکتاب و فی الکتاب
رب العالمین است پس جمیع عوالم از ارواح و اجسام
مجموع انبیا و سایر انبیا و جناب احدیه رب العالمین
و این ربوبیت از حق حقیقت است نه از جهت
اینکه حقیقت است و که فرمودند و مع الله حالیه
لا یستحق له ملک مقرب و لا یغنی عن رب العالمین
که از انبیا ذاتی حاصلست که احدی که از ان
و از شجره محمدیه ربوب محتاج بر نیست چنانچه

جناب احدیه قل انما انبیا مثکم و حی له و قال
تعالی و لما قام عبد الله يدعوه عبد الله فرموده
باینکه مظهر او مظهر این اسم است و فرمود و مقام
از مرتبت و لکن الله رمی بر استناد در حق و لا
یحوش و فرمود قل هذا سبیل ادعوا الی الله
بصیرة انما امر ابغض و انبیا هم نیکو که او مظهر
اسم الله و این مظهر به جهت حقیقت و سایر انبیا
دعوت الیک با الله بوده است اما بواسطه اسماء
و الله و الله امام ائمه است در اسماء از انبیا
سبعه باشند و اسماء فعلیه مندرج در اسماء
و از مظهر الله فیض بسیار ظاهر میرسد از فقره
و جلالیه و جلالیه و مظهریه و هادیه و جلالیه
پایند زید کان در کربان زید و شاهد این مظهر
انما من الله و الکلام فی است یا بعضی اخبار مذکور

ان

شهود متاهلین از کما و محققین از عرفا و ما الکفا
مینمایم باینکه شهود یکی از ان کابر رضوان الله علیهم
شیخ کامل شیخ محمود شبستری قدس سره فرموده اند
در این نه انبیا چون سارایا دلیله و همکار و استند
و از ایشان سید ما کشته سال اول هم او آخر درین کار
احمد در جمیع احد کشت ظاهر در این دور آمد اول سخن
آخر بر و ختم آمد پایان این راه بدین منزل شد از عوالم
الی الله و الله ذات مستجمع صفا کمال است و اینجا
مظهر اسم ذات و باعتبار جمعیت مظهر در این دنیا
صفا احکام و تنقید یعنی سالک جلیلت او سایر انبیا
چنین نبودند اگر بعضی از انبیا احط بسیف بودند
مثل داود و سلیمان اما صاحب احکام نبودند بلکه
باحکام توفیق عمل نموند و وحی که قدس سره فرمود
نظر حقیقت مذکور فرمودند که سید ما صاحب انبیا

کامل است و قرآن و در سایر کتب نیست و قال الصادق
 الاثنی عشری که خداوند علی علیه و الهی اخباری که در کتب
 پیدا و هر خبری که در کتب است و هر مجموعی که در کتب
 قال امیر المؤمنین و اینست اخباری که در کتب است و هر
 و نزع آنکه جمیع خبر و اینست اخباری که در کتب است و هر
 ذاتیه و اینست اخباری که در کتب است و هر
 قال الله عز و جل و اینست اخباری که در کتب است و هر
 و بعد از این که خبر و اینست اخباری که در کتب است و هر
 میشود که علم اینست اخباری که در کتب است و هر
 اینکه خلق مخصوص در عوالم است که اندر ظاهر قرآن
 ایشانست علی و اینست اخباری که در کتب است و هر
 خلق خواص اند و خاص مندری میخواهند در قرآن
 و طریقه و حقیقت که مندری در ظاهر و مندری در
 مندری در قلب و مندری در روح و مندری در خفی بود
 و شخص کذا که مندری در جمیع مراتب بود و باید محیط

برای هر

بر جمیع اسرار و بطون قرآنی بود و باو نقش محیط
 نقوس بود باشد ناهر که بر ارضی بود باو و لقا
 او و ضریب و رساند و بعد از آن از آنکه مندری در کتب
 حوصله او است باو و رساند و اینست اخباری که در کتب
 تا اندر قرآن نواند که در جناحه نبی میگرد و بعد از
 عرفا و بعد از آنکه اخباری که در کتب است و هر
 فرمودند و من بلع ان یكون اماما من آل محمد
 بالقرآن کاندید و رسول الله علیه و الهی و اینست
 و من بلع را در ضمیر من فوج مستر اند که در کتب
 امام از آل محمد بالغ مقام کاتب و کار انرا میکند
 و حدیث مشهوری که در کتب است و هر
 و عشرین نفر و اینست اخباری که در کتب است و هر
 که تمام علم کتب الله عز و جل را در بعضی علم کتب
 باغش است که علم بعضی کتب الله عز و جل را در کتب

اینست که علی او و با حکما هستند بر این روشند
 کذا و اینست اخباری که در کتب است و هر
 من قبل و اینست اخباری که در کتب است و هر
 نحو و اینست اخباری که در کتب است و هر
 و مناهلین حکما و محققین عرفا این اقامه و حقیقه
 بنحویکه بیان کرد و برفته اند بعضی باشاره و بعضی
 و بعضی صریح گفته اند از جمله عارفان و اینست اخباری
 شیخ محیی الدین قدس سره در چند موضع از قوای
 احوال قطب حقیقی را بنام میفرماید در یک موضع
 ایشانست ان الامام الی الویة فقیر و علیها مالک
 الوجود و در و الملك ان لم یتم احواله و اینست
 هذین فوف بدور الاله الحق فهو مشرک و اینست
 و درین کتب که الحق در ملکوتی عن ان بر او اخلق
 فقیر بدان و اینست اخباری که در کتب است و هر

است و نظریه بقایه مذکور باید مدبر و حاکم
 شخص مذکور باشد و اینست اخباری که در کتب است و هر
 مخصوص ایشانست و اینست اخباری که در کتب است و هر
 با ظاهر و باطن و مندری در ظاهر و مندری در باطن
 بقوا و در کتب اشراق و مشا اهل طون قدس سره
 اهل شخص کذا را مذکور و اینست اخباری که در کتب است و هر
 قدس سره ایشانست و اینست اخباری که در کتب است و هر
 ملک میگویند و اینست اخباری که در کتب است و هر
 که خدم و حشم و ملک ظاهر و خفی باشد
 بلکه مکر است کسی او را شناسد نه اوست
 لابد است از چنین انشا تا محمل اسرار الهی شود
 و مستعدان ان اسرار را برین باغبانانکه
 خلق مستعدان نیستند که وحی و الهامات
 و اسرار با ایشانلا واسطه بر سر ایشانست که لایق

اینست که

که اگر از مردم و غیره بپایند و بدین حال در دل بماند
و بطلان میرسد نظر باید که برین حدیث است که عطا
فرموده اند **مرد می باید که باشد خوش شانس** تا
شاه شاه را در هر لباس و پاشا و پادشاه و
انکار و قضا و نظر باین ضابطه است که مولوی قدس سره
در مشنوی فرموده اند **بهر امام حق و قوم اولیست**
خواه از نسل خواه از علیست **باغبان اتفاق علما ائمه**
و عرفا که هر یک که در آخر زمان ظاهر خواهند و زمین را
باز عدل می نمایند بعد ما ائمه است **ظلم و جور از غیر**
رسول الله و اولاد علی و فاطمه و حسن و حسین خاندان
و مولوی قدس سره از جمله علما و عرفا می گویند که این قریه
سازدشت و سایر خاندان و انجمن بیان کردیم کاهی
تعبیر و نون کامل می نماید و برین کامل چهار است **سازدشت**
و طایفه طایفه است و در ظاهر و مخفی است که گویند نظر
این تا شیخ بفرماید فرق است میان شیخ و غیر
و اهل تاسخ فائذند به همین نشا طاهر و حسین و
نفوس با جرد نمیدانند بلکه جسمها میدانند لهذا
میگویند که نفوس بعد از خوابیدن باید قائم باشد
بیدن و دیگر مثل ایدان این عالم و عود نفوس را

بشهادت بگویند این شافایان نیستند و عود نفوس
در همین دنیا میدانند شیخ محمود قدس سره فرماید
تا شیخ نرسد به پیشگاه اهل بیت که او از نسل
حسین است حاصل خلاصه کلام اینست که اگر شیخ
و مکتب ابطال نموده اند همین تا شیخ مذکور است
و فرق دیگر اینست که در تاسیخ باید که اگر نفس بعد از
خوابیدن بدین شکل دیگر تعالی بگرداند تا از این بدن
فارغ نشود بیرون دیگر تعالی نمیتواند گرفت و در
روز جزا این است بلکه در وقت طاق در خواب این که هست
در مظاهر متعدد ظاهر میشود مثل ظهور شخص
که در آن زمان که اینهای متعدد و نصیب کند ما شد
عطا قدس سره فرماید که هر دو است که تا شیخ
اینجا می رود با شما انعام نظر بیرون کامل است
بعضی الظاهر می دانند که نموده اند و بعضی فرموده اند
مثل شیخ بحوالی قدس سره که ختم و لایست
خاصه که در آن نموده و حال این که خود را تصور نموده
که تمام و لایست محمد در حضرت صادق الزمان و اهل کلا
و در آن نموده و حکم است که قدس سره فرموده اند
بعد از آن برین وجه کتب چون منی هست بعد خواهد بود

بوی و ملا محمد علی و عجم پسندت شریف برده بودی عطا
شیخ حسین نقل نموده اند که اسنادم فرموده اند
که از هندی می که معطوفه می فرستادم بر تو در عجم
مرد عالمی که در اصفهان آن اشنا و در اهواز بود
و سخنانی از عالم دیگر از او می شنیدم آنچه می شنیدم
ای عزیز تو را در اصفهان در مرحله علم میدادند و بر
حالتش و کی شده است که اگر از آن اشنا است اینجا
بشهادت الهیه است که نقل کن گفت گفتند او است
از اشنا که می گفت می گفتم که می گفتم که می گفتم که می گفتم
بدان می گفت که می گفتم که می گفتم که می گفتم که می گفتم
مردی برین گفتند و می گفت که می گفت که می گفت که می گفت
و این می گفت که می گفت که می گفت که می گفت که می گفت
بشهادت الهیه است که نقل کن گفت گفتند او است
عصره فرموده اند که می گفت که می گفت که می گفت که می گفت
مستأمل شد که می گفت که می گفت که می گفت که می گفت
و این فرموده اند که می گفت که می گفت که می گفت که می گفت
و این فرموده اند که می گفت که می گفت که می گفت که می گفت
اشکبار شده و گفت که می گفت که می گفت که می گفت که می گفت
و این فرموده اند که می گفت که می گفت که می گفت که می گفت

شاه کثیر بن قدس سره می گویند که ما را کلامی است
عنه از نه این و ظهور و در مورد و الا وجود
حقیقی حق مجری ما و حکم خاتم الانبیا است
نواند فرموده که مثل نبود و ظهور بود و عجم از
سید بن طاووس قدس سره نقل شده است که **اکمال عیش**
اگر توفیق دلان عاقبتیام می رسد که خواهر بود و توفیق
یا توفیق و اگر توفیق روزی و روزی بیام می رسد که خواهر
و توفیق با توفیق و می رسد که سید با کمال علم و ارف
بخاتم الانبیا باشد و حال آنکه خود می گویند که در
مرد آید و از آن حدیث که می شنید که قاهر
الجهنم و عالمی کرد و در شان خود را می بیند و در
علم تمام بود و شک در این است که عجم و خاتم الانبیا
بر او تمام است و این حدیث که می شنید که می شنید
احد و یقین تواند شد تا آنکه می شنید عالم عارف
تمام شیخ حسین نام از اهل قطیف این از قول قدس
مشرقی است و در آن حدیث نقل شده است که از اسناد
خود می شنید که می شنید که می شنید که می شنید که می شنید
عزیز است و در آن حدیث از تلامذات اسناد عجم
رئیس الحکماء و تلامذاتین و ملا محمد صادق قدس سره

قالوا فما عمل مشايير القوم في يومئذ
 انما هم ان اسلك من جهك يا جملة وكل الجاهل
 لله في ان اسلك بحالك كل معطام اذا اختار
 اجمل جميل ظن ظاهر انه لغيره الاحياء اذا
 يدبر في ذلك وطلو استوقفي كه عارف وعجده
 نحو منشد احمل اطلب يكسده چون ملاظه
 منشد اعلم باظه وروست می بینند میگوید
 الماتك اسلك بحالك كلام در میان اگر بشه
 طمع را به خود نه امه وازان حقیق خاتم الرسل
 از باطن خود که مظهرش خاتم الانبیاست قبول انضر
 والایه باذنه تعالی می نماید چون خاتم الانبیا
 از حیثیه روح باطن خاتم الرسل است فی موده اند
 انما لقطه تحت الدیاء وقال مظهر صالمی وادع
 یا ربهم انما ان من انهم حال صدور التحقین قد
 سره و تفسیره المسخی با سره الا یا اعلم ان الانبیا
 وضعوا بامر الله حرف النسخی با ذله مراتب الموهبا
 وقد وجد کلام امیر المؤمنین ع ما یدل علی ذلك
 واجله الکلام حشر ولا ینفیکند که کردیم
 و در مقام دیگر فی موده الی الانفسا بها

قزاق

دوره حقان ظهور گاه آدم گاه نوح گاه ابراهیم
گاه یسوع مسیح چون قلم و خاتم الاولیا انبیا
بشری و عیسی و مناجات خاتم الرسل با اعتبار
مستقیم آمد با قبول بعضی نبوت و انبیا و کات
خامسه از خاتم الرسل می نماید و خاصه منتهی
خاتم الرسل شریعتین کافوریه و خاتم الاولیا
ببرکت حسن متابعت و اعتبار مستقیم با هم بواسطه
انجمن شریعت تمام مبینا و سایر اولیا علی و قدس
استعداد از مناسبت خاتم الاولیا از او شریعت
می خوشند از الابرار بشری چون من کاس کات
مناجیها که خود را عینا فی شریعت بها عبادا لله یخیر فیها
تجربا و شریعتی کافوریه حاصل می شود و من
متابعت تمام دوشریعت و خلاص کاس من در نبوت
که در نظر عامل جزائی و ثوابی نهوده با بلکه محض
لطاعت امر و خلاص صرف بوده است و در نه کاس
ما و دیم او را شدیم دنیا و آخرت بهمین دنیا ما
و خاصه مظهر خاتم الاولیا است شریعت نبیل که
مستقیم بسبیل او می شوند و نه کاسا که از انجا
در تجبیل اعتقادها انجمنی بسبیل او خاتم الرسل

الى ان الاخذية وحضر صاعا فمودة الذئش
 صفته خاددا الف او ظهور ولا يتر مطلقا
 يظهر في مطلقا ان غير الواسطة من مظهر
 خاص فيض من راد تعالى وقد انما
 كرم مذكورا وخطبه مشهور بافتقار
 دعات كرمه انما ان خطبه ان اصبح من رباته
 وخطبه قد طول دار ودار انما ان ظهور
 خود من راد مظاهر ملكوت كرم ارواح انما
 مملكت كرم خلق با منما ايد انما انما انما
 انما من الملائكة من انما انما انما انما
 الاذواح في الاقل انما انما انما انما
 ظهور خود من راد مظاهر الخطبة الطغية و
 قمرية فرموده انما انما انما انما
 انما انما انما انما انما انما انما
 حقيقة انما انما انما انما انما انما
 مظهر خاص انما انما انما انما انما
 حقيقة عليه راد مظاهر فرموده انما
 مملكت عالم خود انما انما انما انما
 اوست كرم عليه كرم مملكت كرم كرم

فما سطره باطن خود که علمش تمام الاقلمیا افلاک
است و چون در این عالم حرمه علی الذی لا یشک
بواسطه خاتم الاولیا بر او این شرف می شود و منی می باشد
و بعضی بگویند و می گویند که باطن شرفی است و می شود
که شرف را بگویند که بیان کردیم بحال یا فرد و سالک
للساطریه فهو یک معنی و قوم است و از خدا عزیزان
خدا را می نامند خلاصه طریقه این که اولی
نما کند از خدا خضر این و او را در این خضر است
نمی شود مگر توجه خاتم الاقلمیا و توجه باطنی
و باطنان خاصه الخضر که تمام مقام این خضر
رسیدند باطنی مناسبه تا و بعضی این عالم
الخضر است و باعتبار صعوبه این راه و از این شرف
تجلیل و در خط و من شود و الشاکرین و از این
ممالک و در ظاهر شد کامل این دستگیری و از او
بعون الله علی شرف و بختی بر او قرار کرد سالک
در این عالم می شود باطن شرف طریقه و باطن
طریقه حقیقه و باطنی که در همه کافورین از خاتم المرسل
است و مؤیدش کافی المجالس عن الدائم قال هو عین
فی داوالبی و یفرح الی دعا الانبیاء و المؤمنین و اولاد

و من ميان اهل انوشين اند و بشك و جماعتى ان
 مومنان كه عزا باشند ديان نشا مستوشند چنانچه
 عبادان مى كنند و خواهم نمود و نسا موشا بعل و نسا
 دياخوت خواصند و نوشيد و عين سلسيل خاتم الاوليا
 و الخصال النجيه ص ۱۱۱ عطا الله حيا و اعطى عليا خما
 اعطى الكثر و اعطاه السلسيل و الخاتم الاوليا از عين
 كافوريه اشا موشا و خاتم الرسل از عين نجيبه موشا
 جلال اشا ان از اين و اين الا يقربون ديانا نسا
 نظير يك كبريا كودم در خطبه مشهوره بطيخه كبرى
 الخطبه خاتم الاوليا با ظهور عجايب خود در باقوت
 اند و الحمله نموده اند و لقد ستر علىه عن جميع
 التجهيل الامم شريعتكم هذه ص فعل على علمه و
 علمه على الخ خاتم الاوليا از خاتم الرسل گرفته آ
 علم شريف قلل شريعت واسرار شريف است باذنه تعالى
 و الخ خاتم الرسل از حيث بشريه از باطن خود كه مظهر
 خاتم الاوليا گرفته آ باذنه تعالى ولايت و اسرار ولا
 است هر يك مجراى الهى و بشا و انكرا علمها انكرا
 افضل از ملائكه اند و خاتم الرسل و هر خاتم الرسل

و سبب اینست که در این امر ایضا باید که
در این دنیا که در میان آدمیانکه بواسطه
این خود که خام الا و با قبول فیض نماید قال
الشیخ اما علی من خود واحد عینه حیوان نور
و کوی که در این عالم کوی بین دو دریو که میان
کردیم از اول مطلب اینها هرگاه از فیض حق
ملاحظه نماید یقین حاصل میشود که کلام شیخ محیی
الدین شاکر اعرف الله اسم ولی خود است
آن سناوی می که خود جو خود او میگویند
و جمعی که چشم دل ایشان کور و فریب ایشان ساقط
باشند بعد از بیان ما حرفی بنزد این جماعت قابل
نخواهد بود شیخ محیی قدس منوره اند
سفید و زرد سرخ سپید گاهی نباشد پیش
آله جن سیاهی سپید تا کور ما در ذل و حال کجا
روشن شود از کل کمال و رای عقل شود کار داشت
که بشناسد و اسرار اینها را بخیر بر این فقیر کشف
شد بیایم غایت روزی بجزو قل فی آن تلاوت
میخوانم خدا بی تعالی الهام نمود و قلم معنی
در آنکه بیان نمی توانم نمود و بعد از آن در واقع

میدیم که داخل مسجد که فرمود از راه باب الفیل و خارج
 میارند و در آنجا که در میان من پیدا شده است و در آنجا
 از طرف مشرق بمغرب رود و در میان سما و ارض فرود
 و سجادی بحث از آن من که در روی کوه بمن و قال
 قبلک هذا یعنی امر المؤمنین قبله موسی و عیسی
 و یونس و یو و ایوب میثمنا اسامی ما انبیا را و بطرف
 مغرب غروب فرمود مراد از قبله در مقابل قبله قلوب
 و محققین عرفا میگویند که ولایت افضل از نبوة
 و حدیث یابن مضمون و ارد شده است و چنانکه رافضی گوید
 و میگویند که عرض اینست که نبی بنبوة فائض نشود
 تا نبی ولایت فائض نشود و ولایت نبی مبد انبوتش است
 و مقدم و سابق بر نبوت و علت حصول نبوة پس
 ولایتش علی اشرف و اجل از نبوتش است و وجه دیگر
 اینکه مبد اول نبوتش و اصل مطلقه آن که روی محقق
 است که مقام لا یسقط عن مقتضی ولایتی هر سلسله
 و کمال نبوتش از وجه کثرت و تعدد کجاست که
 اشاره الی هذه الجملة بقوله انا اباهاهی بکم الامم
 يوم القيمة و لو بالسقط پس مقصود اینست که ولایت
 نبی افضل از نبوة لازم آید که ولی افضل از نبی است

ويعلمون انهم قد وليا نبي الله صلى الله عليه وآله
متابعين تام تمام مكنون من رايه كمن لا يملك
اركانه مكنون مثل كنهه في نور حسن عرنا
ولا تطلقه من دانه كنهه على الاطلاق
امير المؤمنين علي ابن ابي طالب احدكم
كريم ولايت خواصه داوود كنهه متابع عليا
حاصل ميشو وختم ولايت خاصه محمدية رامي
موجود نمود چنانكه بشايد و بشاي از فقها اكلا
اين اكابر را درست فهميده اند و تميز مراتب كنه
اند طعن بر اولياء كابر زده اند الجاهل معذور
مقتضى بيست و نهم في بيان خلاصه الولاية
بدان اي سالك حقيقي كه كلا ريسل كاشفين شني
محي الدين قنبري كه در خصوص فرموده اند و در مقام
بشر اين بيا نموديم و كلاحي كه در فصل سيزدهم از
فتوحات در جواب امام محمد بن علي الترمذي قنبري
فرموده اند كه الختم ختمان ختم بختم الله الولاية
المطلقة وختم بختم به الولاية المحرقة فاما ختم
علي الاطلاق فهو عيسى عليه السلام فهو الولي النبي
بالنبوة المطلقة في زمان هذين الامة حيل بينه

وبين النبوة الشرعية والرسالة فينزل في آخر
الزمان واما خاتما لا ولي بعده فكان اول هذا
الامر نبي هو آدم و آخره نبي هو عيسى اعني نبوة
الاختصاص فيكون له حشران حشره خاص وحشره
الانبياء والرسول واما ختم الولاية المحرقة فهي
لنحو من العرب من اكرمها اصلا و بداء وهو في
زماننا اليوم موجود عرفت به في سنة خمسة و
شعين وخمسائة الى اخر كلامه رضي الله عنه
جمعي بكان خود شااختلا بافته اند بحجة انكلا
كه در خصوص فرموده اند خاتم الولاية مولانا امير
المؤمنين علي ابن ابي طالب عليه السلام را كونه
واكلاحي كه در فتوحات ذكر كرده ام مفهوم ميشود كه
خاتم الولاية حضرت عيسى علي نبينا وعليه السلام است
و در مواضع متعدده خاتم الولاية حضرت مهدي
را عليه السلام تصريح فرموده و اختلا در كلمات
اكابر نيست و اطلاق بر مهورات الشان شاهزادگان
نيست بلكه خاتم الولاية سه كسند كي حضرت
عيسى علي نبينا وعليه السلام است از جهت انكه ختم
ولايت انبياء و رسل بشي از خود را كرده و كي حضرت

امير المؤمنين صلوات الله عليه اك خاتم ولايت
است كه ختم ولايت انبيا و رسل نموده حتى سينها
محمد صلى الله عليه وآله كه همه بيا ولايت خود
شان را از امير المؤمنين عليه السلام گرفتند چنانچه
صريح خصوص است و كي ديكر حضرت مهدي
است كه ولايت خاصه محمدية را ختم فرموده اند
و قبح ظهري ابن خاتم حضرت عيسى عليه السلام نازل ميشود
و در انوقت حضرت عيسى ولي است نبي و رسول
انكه حاكم است بشريعت سيد ما صلى الله عليه وآله
نه بشريعت خودش در يقين از جمله اولياء و خاتم الولاية
اولياء مهدي است عليه السلام وختم ولايت عيسى
و امهدي خواهد نمود چنانچه شني قنبري مره در باب
نود و يك از رساله كه در معرفت قطار داشته اند
فرموده اند كه اعلم ان من كوامر محمد صلى الله عليه
وآله علي ربه ان جعل من امته سلا اتم الله
اختر من الرسل من نعت نبية من البشر
فكان نصفه بشر و نصفه الاخر و حامطه
ملك الان جبرئيل عليه السلام و هبه لرمي بشرا
سويار فعه الله اليه ثم ينزل وليا خاتم الاولياء

في آخر الزمان يحكم بشرع محمد صلى الله عليه وآله في
امته وليس ختم الولاية النسل والانبياء
وختم الولاية المحرقة بختم ولايت الاولياء ه
ليتميز الملائكة من الاولياء و لا يولي ولايت الا اذا
نزل وليا فان خاتم الاولياء يكون ختما لولاية
عيسى من حيث ما هو من هذه الامة حاكما بشرع
غيره كما ان محمد اخاتم الانبياء وان نزل بعده
عيسى كذلك حكم عيسى في ولايته بتقدمه بالزمان
خاتم الولاية الاولياء و عيسى منهم صلى الله عليهم
انتهى كلامه اعلى الله مقامه بلي كبر في ديكره
وان اينست كه ولايت مطلقه مولانا امير المؤمنين
عليه السلام مطلق است از ولايت مطلقه عيسى و از
ولايت مطلقه مهدي عليهم السلام يعني ولايت
انجاب از قيد اطلاقين مطلق است يعني مطلق
از مطلق است و لهذا كل انبياء و اولياء از ان
جانب ولايت فايض ميشوند كما هو صريح في الفصوص
و اكابر اولياء هم بدین معرفت فبوشه نما نا كه
حكم ولايت انبياء و رسل عليهم السلام ظاهر نشد
مكرر اولياء اين امته موعود باین جهت است

که کمال اولیا، مرقومه اند که فلان ولی در قلب
آدم است و فلان ولی در قلب ابراهیم است و فلان
ولی در قلب موسی و فلان ولی در قلب عیسی الخ
و اما این که اینها را در این حدیث گفته اند
القصیر قدس سره فی مقدمه شرح القصید
للساجد لواله الحقیقی ابن فارض علیه الرضوان
جست قال وکل امر من الکلیة والخیرة یطلب
ظهورها والانبیاء صلوات الله علیهم اجمعین
لم یظهرها بالولاية بل بالنبوة علی ما اعطاهم الله
الظاهر ظهره هذه الامة المحمدية جمیع ولا یلزم
علی سبیل الارث منهم والاداء الاشارة فی قول
الکمل فلان علی قلب موسی و فلان علی قلب عیسی
ای هو الظاهر بولاية علی سبیل الارث الخ
ما قال رضی الله عنه ومؤید شهود این اکابر
است بعض خطباء امیر المؤمنین علیه السلام حيث
قال الحمد لله الذی هو فی الاولین باطن و فی
الاخرین ظاهر **مفتاح سلیم در ذکر کرمه**
کرمه تبارک و تعالی اولیا شریعت و فکرمه
قال خاتم الولاية المطلقة هو الامیر المؤمنین

صلوات

صلوات الله علیه ان الله شرابا لا ولیا له اذا
شربوا سکر و اذا سکر و اطابوا و اذا اطابوا
ذابوا و اذا ذابوا اخلصوا و اذا اخلصوا طلبوا
و اذا طلبوا وجدوا و اذا وجدوا وصلوا و اذا
وصلوا اتصلوا و اذا اتصلوا لا فرق بینهم
و بین جیدهم قال سیدنا ساجدین صلوات الله
علیه فی مناجاته المعروفة بمنجاة العالین
و فی ریاض القرب المکاشفة بر تعوی و من
حبها الحجة بکاس الملائفة بکرمه و ممکن است
که کونه نظران از آن حدیث امیر جلول یا اتحاد
بفهمند برای دفع توهمه مثلی میزنیم آهن و قتی
که در آتش که راخته شد و محو آهنیت از او شد
آتش است آتش و متصف شد بصفات آتش و نظر
بذات خود آهن است و برای تشویش طالبان و اظهار
شکریه و لما سمعتم ربک فحدثت مناسب انتم
قلیلى از آنچه باین مقیم کوی مرشد حسین بر
علی علیه السلام وارد شده است بیان نمائیم
ما خاک باز آن سران کوییم نقد جان
جنس دل از هر که بجز حاکم شد خاک باز آن سر کوی

این شد شوق گذشت آشفته شعبا المعظم که
شکست لادت سعادت خاتم الاولیا مدی
و در خدمت مرشد حسین ابن علی بودم بعد از
برای از زیارت و ادب و خدمت و در آن وقت
خوشی داشتیم و شب نصف قدری تجاوز نمود
بجای خوابید که قدری بخوابم و بر خیزم و ناگاه
بگذارم و قتی که خوابیدم می بینم که خاتم الاولیا
نهدی تشریف آوردند و جام شرابی باین نشانه
محبت دادند فقیر بعد از آنکه نوشیدم بیدار شدم
و در طوبت شراب بر لب بالا ای خود احساس میکنم
و بعد از این فتوحات عظیمه باین عاجز بیرکت
انجاست و در آن آرای روی نمودند آنچه میخواهم
و بر این حال خوش بودم تا یکجمله و باطن ناله کرد
تا یکی مردم پس آنچه کار آمده ام آمدنم هر چه بود
بکجا میری آخر تنهایی و طعم در زنجیر خوش در
ماه رمضان می بینم کبر این مرشدم ایستاده ام
و مشغول زیارت و ضریح مبارک نصف تخمنازی
برقرار و ثابت است و نصف فوقانی او مرتعش و
و مضطرب است و مرشدم در دلم میگوید که حالا

بیدار کردند من که داشتم که بآن خاطر عاظمه کرم
لطفاً امیر کوی خاک در دست تاج سرهم در سال
هزار و صد و بیست و چهار در مقام عیش بودم
و عطف ملک عبادان او در مقام او و عاقل
حقیق در عالم افلاک و املاک هر چه بودی که
در این زیارتی بهائی و نورانی و کمالی می بینید
می گویند که این اوست همین در او فی الحقیقه
می بیند نفی میکند تا آنکه بمامل حقیقی برخورد
سر حضرت ابراهیم برین طبع بود که فرمودند هذا
ربی هذا اکبر انکم رسیدند آنچه رسیدند
و این سیر را سیر صعودی هم میگویند و این
سیر نه بر هیچ دلیل آیه که بر هیچ مبنای باطن است
که در باطن حقیقه اشیا و تعقیباتها را سالک
الحق می بیند و غش منزه از منادیل راه
حق است و احوال قسم سابع از اقسام عشره مقامات
عارفین است و فقیر را در سنه مذکوره توفیق
عروج روحانی شد اما با سماع چهارم و سراج
اسما چهارم دیوانه و رطال مطلوبی هستم و
مطلوب این نمی خورم و رنج غم خوردن و چندان

انچه تو میخواهی از دست و حق منم آنکه مثل این
 طرح هر چه بد نفس ثابت اما نصف آن
 مضطربت تا بدی و این سینه را از
 گرفتار من بگردانم تا بگوید بزم آنکه
 آنکه از باز برد در وطنم تا سینه را در صند
 بخوابد پنج شد دوشنبه پنج شنبه و اول نوربالا
 سر مبارک خالص آل عبا میخواست هم مشغول تلاوت
 قرآن بشوم مرد صالحی آمد و پیش شمع نشست
 میخواهد دعای بخواند فقیر از او پرسیدم که چه دعا
 میخواهی بخوانی گفت دعای سیهاجم اللیل از حضرت
 مهدی صلی الله علیه آله میخوانم بخوانم بخاطر
 رسید که اندک از آن دعا را خواندم و تلاوت
 قرآن کردم و آمدم بمنزل خود و خوابیدم و صبح
 تعالی بیدارم کرد نافله شب گذاردم و در رکعت
 نافله صبح را گذاردم و هنوز صبح نشده بود که
 زمستان و هوا بسیار سرد اعیان را بر کشیدم و مجرای
 رفتم بخاطر هم آمد که فقره اول اندک را مشاهده
 تمام و آن فقره اینست اللهم انی استلک
 یعنی تعزیرا عن عزتک مشاهده صیغایم که غرض

بسطه

۲۲۴
 ببطه داشته و اینست اندک عالم امکان را از
 خود و ممکن قبول منصفه نمود و عزت عاریه
 بود عالمی در کت من و البته ان الله یا مکران
 بود الامانات اما این دعا را میخوانم
 سینه را حکم دلالن دارد هر سوره را که
 چه من میخواند جز صاحبک را نبرد کلا از این
 که حال نگردن دارد و در این مشاهده افغوی
 از عالم قدس بر فقر وارد شد و می از من گرفت
 و درین حال باز سامعه میشود صدک نفس
 طفلی در کاهواره او چشم ظاهر می پوشیده است
 می بینم که بر این قبله ابر رقیقی ظاهر شده است و
 جناب محمدی خاتم الاولیا آن ابر را از هم دور
 است و بر این بند عا جزی شده است و بخوبی
 روشن شده است که کلهای غالیه جانما ز را می بینم
 زانوی مبارک چش بر زمین از زانوی مبارک
 راستش را برداشته است و دست راست مبارک
 را بر زانوی راست مبارک گذاشته است و بر کف
 راست مبارکش جامی بران شراب برانک
 و جانکش رنگ آبی شبیه برانک است این

۲۲۵
 قشقه محبت از دست مبارک ساقی جام را برداشتم
 و نوشیدم و جام را از اخباری که در آن قشقه
 بودند صبح دم از دست مبارک امین حلقه
 گرفت و در دل نهاد و در دستش نگه داشت
 داشت در برابر دل و این عاجز از ستایش تو
 و این با جمعی مولوی قدس سره را خوابیدم
 در راه و میخوابیدم شب تابان این فن توجه رفتن جان
 و برآمدن ثواب فن این کلست در کلستان
 و این بیت میخواندم کرد از جرعه ام مست خرا
 ساقی امست کفر مگری ز دیاب جامی بکف نکار
 مست دیدم و چون افتاب مستی دیدم و از های هوی
 ای مست اهل بیتم بیدار شد و چراغی روشن نمودند
 و شمایل آنجناب مثل شمایل خاتم التمام بنحویکه
 در اخبار و آثار او شد و این عالم که صبح طالع شد
 بکمال وضو که داشتم نافله صبح را گذاردم و دیدم که
 درین عالم نیستم بخاطر هم رسیدم که آب در می برود
 بنعم و تجدید وضوئی تمام بلکه بخود بیایم چنان
 کردم و فریضه صبح را گذاردم و در رکعت اول
 فریضه صبح سوره مبارکه هل الاخواندم و بینم

بسطه

۲۲۶
 جرعه بخلی آتانی حرم در دایه شریفه و سقمه و نیم
 شراباطور را جمع نمودم و در حال مست بودم تا هفته
 دیگر چون شرفه را شوی است که آنجناب بخلی
 نماید و بنده را که خود شرفه شنبه هفته دیگر
 خودی ساختم و بخواب رفتم تا آنکه صبح بر میخیزم و شغل
 شوم که بارانم بخلی نماید بکدانی رفتم و بر
 دوست که مراد هم را بجا انجامست در سخن از شب
 وقتی که میخواهم بیدار شوم و در بیدار جانم از آن
 تعالی در دلم مرده وصال مهدی را دادند و بعد از آن
 این آیه شریفه در دلم خوانند و از عالم لسان
 بفتح عین علم و فقیر بیدار شده در کمال خوشوقتی
 نسبت مرده وصال و دیگر آنکه جناب حدیقه شرفه
 نصیحت نمودند شرفه و کشف هفته پیش را با این
 مناسبه گذاردم و معنی بخاطر هم بود وقتی که بیدار
 شدم برای مرجع ضمیر آنه یکی آنکه مرجع ضمیر
 امیر المؤمنین است که در لایه پیش من کون و شوق است
 با عبا اخباری که از رسول الله ص روایت و معنی
 دویم آنکه مرجع ضمیر عیسی است و آنجناب جناب
 حق تعالی فرمودند در قلم ضمیر آنه راجع است

این را فرموده اند قد اعطوا الحجة من انفسهم
 لا من خوفنا ولا من خوف الجنة ولكن ينظرون
 في ملكوت السموات والارض كما ينظرون الى من
 فوقهم فيخجلون الله سبحانه اهل للعباد قال النبي
 هل يعطي في امتي مثل قال احمد بن محمد بن حنبل
 والصديقين من امته وامته غيرك والقوم رايتي
 قال يا رب ابي الزهراء اكثر الزهراء امتي في رها دینی
 اسرار في رها دامتلك كثره سودا في بقره بيضا
 الحديث و باز در انجیل در مقام رضا فرموده
 اند فاذا احببت احببته والى احببته خلقى و افترق
 عين قلبه الى جلالى وعظمته فلا خفى عليه علم
 خاصه خلقى فاناجبه في ظلم الليل ونور النهار حتى
 ينقطع حديثه مع المخلوقين ويوحا اليه معهم
 واسمعه كلامى وكلام ملائكتى واعرفه سر الذى
 سترته عن خلقى الحديث ابن حنبل شريف بساطويل
 است واسرار ريسها در او مندرج و در كتاب روضه
 واقف است بر خلاصه اينكه امام بعضى دعاهاى
 خود را با مقام على باذن تعالى ميراث و ملحق خود
 ميكند اللهم الحقنى بصحبه عليك انك جواد
 كريم

والتحسين
 و التواضع
 و التواضع
 و التواضع

كثير و جوان مودى كه خواسته باشد خاسته كارى
 ازلى نمائيد اول نفع و جهازش چنانست بايد بشود
 چنانچه بزرگتر شود و از روح او نفع تا بقا
 في وصلنا ان كنت من خطابتنا هر كه را با حق
 در سازى بود كترين جزيش چنانبارى بود و از
 جمله ربا صاعده كه عرفا دارند بعل آوردن جميع
 فرائض دين و اعمالى كه از بغير صوم و خلفاء او
 بمان سبكه را با تفكر و تذكر در آنها و اجتناب از نواهي
 و مكروهات است كه كيفيت جميع را بايد بعل آوردن
 انت كه دستيابا شد كه رضى خداى تعالى در
 يكى از امتدادها باشد و ما از اربعينه عند انعم
 هيست است خط خداى تعالى در مباحي و مكروهات
 و آنچه كفتيم مضمون حديث اجملى در جلبندى
 سالك از هر نوع متاع بايد تا اوقتي كه سالك
 بمقام حقايقين برسد در اوقتي كه خالصا بر فرائض
 و نوافل مرتبه مى نمايد همچنانكه بغير صوم و روزه
 شريف اختصاص در فرائض و نوافل مرتبه مى نمود
 چنانچه از احاديث كيفيت صوم و صلوة انجذاب
 اشعاعا يا يعنى دارد و در جلد از شيخ صلى الله عليه

من اقل ما اوتيتم اليقين من اوقتي حظه منه
 لم ينال بما انقص من صلوة و صومه انما
 صلوة و صومه معلوم كه در روضه نيت و آنچه كم
 شود باكى نيت افرا خواهد بود ادى فرائض نيت
 است و ادى نوافل دوستيت و شيخ محيى عليه السلام
 ميفرمايد و حكي اين داود عمه قال يا رب ما يحل لمن
 عرفك ان يقطع رجاء منك فقال له يا داود انما
 يكفى الاوليا الذين العمل مثل كفاية للملح الطعم
 و عارف در باب نوافل كمال اهتمام دارد شيخ ابو
 سعيد ابوالخير ميفرمايد كسى كه از نوافل گشت
 محبوب بلای نفي كردش خانه جادو عبد محبوب
 ميشود بقررت نوافل كما في الحديث القدسي ولا
 ينال العبد يتقرب الى بالنوافل حتى احبته الخ
 و عارف صمداني شيخ محي الدين رضى الله عنه در
 در فتوحا ميفرمايد كه نماز تحجد از نوافل است
 وقتى از تحجد واقع ميشود كه متعبد ادى فرائض
 وجه كمال كرده باشد و الا ان تحجد متعمد و مكمل
 فرائض و خواهد بود نيت الحقيقه از نوافل
 واقع شده باشد نوافل تحجد از نوافل است
 فافهم

فافهم و از اهل بيت عصمت صلوة الله عليهم
 روايات دارد كه است كه نوافل جبر نقصا فرائض
 ميكند حتى بحد شك و تعقبا بر اى جبر نقصا
 فرائض است عرفا ميفرمايد و سبكه بخود بعد
 از اداى فرائض و نوافل و تحليه و تحليه منحصرا
 طريق است يكى بر شد كمال او كى ذكر كليل است
 بطريق خاص و يكى مراقبه خلاصه بعد از اعمال
 مذكوره ذكر جزاخير علة تامه شهود معلوم
 بوده با كه فرائض را بر وجه كمال ادا كنود ممكن چنانست
 محمد صوابن سخن منافقان دارند بانه انجذاب فرائض
 ما عبدناك حق عبادتك باعسا انك حق عبادت
 لا يقه مردات واجبيه و انمكن باعسا تنزلش
 امر رسته و اجبيه نمى تواند بعل آوردن قطعا انچه در
 قوة ممكن بود و نمى تواند انجذاب كرد و احدى از
 ممكن و انچه از ربه يقينه كرد و صاحبش نكرد و
 صاحبش نكرد مولا يا قدس سره ميفرمايد گفت حق
 لا تقربوا مال الدينم كى رسد كس با مقام ان كرم
 و از جمله مقامات كرميه انجذاب مقام محمود
 كه انما امر از شفاعت بانبيا سلام الله عليهم

که جمیع رسل و ملائکه در تحت او ایستاده و حضرت
 کاظم ۱۲ سفیر ماید که نسبت بنی رسل و ملائک
 مقرب در نزد من و من تحت احدی محمد و علی و رضا
 شد ان مقام فرخ است که ادای فیه کما هو
 حق و جعل امده باشد و بعد از آن اقله کل شیء
 بنیاد بر احدی این کیفیت از عهد این تکلیف نشود
 بر این غیر حضرت خجسته احدیه فرمودند و ملائک
 فتحدیه ناله که تسبیح ان سبک است که مقام
 محمود یعنی محمد و قرآن ناله آن مخصوص برای
 تو لام لام اختصاص است و کافی خطرات
 یعنی برای دیگران تقدیم و مکمل فرایض است
 و غیر جناب ختم رسل بعد از ادای فرایض و نیم
 و تکمیلش بنو اقله ان می شود که هر کس بقد
 استعداد خود و برکت انجنا فضی از مقام
 محقق با و برسد و دیگر از ریاضات اینطایفه
 تلطیف می رسد به علم خصوص علم متعلق بمعرفت
 جنان احدیت و مقربین ان حضرت از انبیا و اوصیا و
 و ملائکه مقربین و از ان خصوص علم متعلق بمعرفت
 پیغمبرها و اوصیا و اوصاء و انچه کفایت مستغنی از دلیل

است باعتبار آنکه در کتاب و حدیث مشهور از دلیل
 هایت ما برای یمن در حدیث اکثرا می بینیم فی
 کتاب نهج العابدین العاد الثناء والحمد لله
 شیخ الغزالی رحمه الله علیه بقدری که ان الله
 تعالی او را می داند ۱۲ قال یا اورد تعالی النافع
 قال بالهی و ما العلم النافع ان تعرف جلاله و
 عظمتی و کبرائی و کمال قدرتی علی کل شیء
 فان هذا الذی یقریک الی و فی الکافی باسناده
 عن عبد الاعلی قال سمعت ابا عبد الله ۱۲ یقول
 ما من شیء جاء قط الا یعرف حقنا و تفضیلنا
 علی من سواکا بر عر فامتنقند در آنکه سالک
 بی علم و معرفت بجای نمی رسد بسیار میشود که راه را
 گم میکند مگر آنکه مرشد آن سالک در علم و عرفان
 تمام قال النبی ۱۲ و المعروف راس مای و العلم سلا
 الحدیث باز در حدیث است که ماخذ الله جاهلان
 و لیا قال ۱۲ من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر
 مما یصلح احادیث این مضمون بسیار است شیخ سعد
 علیه السلام فرموده اند که سالک بی علم و معرفت
 مانند مرغی است که بال است حکیم سنا بی قدری

فرموده اند نسبت انچه انما اول نرد بان بایه
 به زعم عمل بی اگر تلطیف می شود شریعت علیه
 نفسی از ان ناله باشد و فضائل و سالک شود
 شکی نیست که بسیار در علم و معرفت حضرت کاظم
 فرمودند قلیل العمل من العالم مقبول مضاعف
 جمیع اینست که عالم باعتبار عمارت و معلومش
 و اجلا داده آ و قلیل عمل از عالم کذا اقلش مستعد
 بر افاضه نور وجود بر ان میشود و زود عینا می رسد
 بخلاص جاهل چنانچه در ان حدیث است که کثیر العمل برای
 او فایده نمی بخشد بلکه مردود است و سیر عرف کذا
 شهرت و اعتبار دارد و کشف خاص الخاص که کشف
 انبیا است عبارت از کشف حقایق و معارف
 و اسرار بوده و برای این عار بقدر استعداد
 حاصل میشود و ان این سالک راه حق که این همه
 تحریک طلب علم در کتب منزله واقع شده است
 و انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم با همی فرمود
 اند عرض اینست که هر کسی بقدر حال خودش معشوق
 حقیقی را بشناسد و احوال جمال انحال مطلقا باشد
 اجمالی نه نموده اند و بعد از ان با عالم نزول

نموده اند و بعد از ان با عالم نزول نموده اند
 و بسبب ندرت این عالم محبت اند از حال مطلق بالا
 تشبیه شخصی مقبول با دیده آ و یک نگاه دلش را
 اخذ است ۱۲ عشق از ان نگاه که بار می رسد
 چون در عالم می رسد که در غایت دو جا هم نشود و بعد از
 معشوق از نظرش غایت یافت و بعضی که محشوق
 با محشوق دارند و حاصل شایسته خوردن این عاشق
 بر می خورد و چنانچه محشوق را میفرمایند یکی تصوف
 چنانچه عشق را می کند یکی دیگر تصوف سرفروش را
 می کند یکی بسیار و محشوق را میگوید و فاداد
 و فاداد چند آنکه خواهی جفا دارد ندانم یا
 ندارد این عاشق محبتش بمحشوق زیاده میشود
 و مخصوصا محشوق علاقه می رسد به ساند انجمن
 است حال ارواح نظر بمحشوق حقیقی مخصوصا
 انجمن و وقتی که ارواح در طلب علم افتادند هر یک
 از ان خصوصا انحضرت بها حسن انحضرت را بسیار
 هر قدر که محبتش تر معلوم میشود و معرفتش بیشتر
 میشود عرفان ضوالات الله علیهم میفرماید المعرفه بدر
 المشاهده جماعی را این علم در باطن این با اعتبار

استعداد احدی است شوق به نماز و شوق به نماز و شوق به نماز
 و در این میشود قال الفی هو الشوق من کلمة قال الخ
 من کان یحی القاء الله فان لم یل الله لای ورجاء
 لقاء الله شوق یلقا الله است جعل الله حلیه فاست
 عشق انیت یروجر از خبر کند من خبر کند
 ذکر از خبر کند و لقاء در این نشاء برای ایشان
 حاصل میشود در آن نشاء فوق الخ در این نشاء مشاء
 نموده اند مشاهد میباش و جماعتی که در باطن ایشان
 این علم احداث بحث کرده اند شوق اصله مؤمنین
 بالغیب اند که آن نشاء هر قدر که در این نشاء علم
 و معرفت حاصل نموده اند لقاء برای ایشان خواهد بود
 عاشقی که درین سرگردان سر است عاقبت ما را
 بدانند و هر است این جماعتند عالمان بالله و عالما
 بالله و بعضی از این جماعت یقینا علم بالله حتمی دل
 ایشان که هیچ محلی بخدا جدید به هر سائیده است محبت
 شده اند بخدای تعالی ایشان بریان حال میکنند
 بت آنقدر دائم که با نظاره چشم شناس است آنکه
 حران رخ اویم نمیدانم که است و این جماعت عارف
 بالله اند اما عارف بعلم و بوحه موجودات قائلند
 اند

اندر نه بشود بلکه بعلم و بعضی از این جماعت بعلیه
 بالله دریا من این شوق بهم میسر سالک الی الله میشود
 چنانکه کفیم می بیند که هست خودشان مانع از
 و آنقدر که طایفه اولی آنکه کرده اند این جماعتی
 نمایند و مسل بخدا شد الكل في الكل ساقی وحدت
 امیر المؤمنین میشود و سر از کجایان فرموده اند
 ان الله شرابا بالاولیا اذا شربوا سکرنا اخر حدیث
 که پیش بیا نمودیم این شراب از انجانب تمنا میباش
 و میگویند ساقیا باده شربت کجاست نمیباشد
 که در ساعه است جام کتی نمای پیش آورد که در آن
 جوده خدا یفاست بخبر کن مر از هستی خویش
 تا خبر آرم که یار کجاست بگردانی رویم بر در تو
 که مراد همه جماعتی است پیوسته نوش بهمان ده
 گفت و روی که بنم می آید گفت باده است هر که بنشیند
 باید اول کلاه خود در سجده بعد از آن بکوش جان آید
 در سجده هر چه مخفی پیدا که سر اسر همان هر چه در تو
 عکس یک بریت از رخ تو این جماعتند عالم بالله
 و عالم بالله هر دو اسرار تجلیات را مشاهده میکنند
 و در مقام مستی با وجودی که اندکی پیش از آنجه می بینند

حال این جماعت آنکه شیخ عطار قدس سره در وادی
 معرفت فرموده اند صدق این مرد که در دنیا
 با کمال برین کوه دنیا کمالی این دران جماعتی
 ناکند و در طین مجرب و این جماعتی است که
 شد که از راه علم و شهود و صاحب کشف حقیقی اند
 و جماعتی هستند که عالم بالله اند و درین جماعتی
 هستند عالم بالله اند و درین جماعتی بطلب رسیده اند
 و بهوش روح ایشان قوت روح جماعتی و لایندارند
 و تفصیل احوال هر سه طایفه را صدک المحققین قدس
 سره در تفسیر سوره مبارکه حدید از فقه کامل شیخ
 زین الدین علیه الرحمه نقل کرده آقا قال بعض
 المحققین اعلم ان الله عالم بالله غیر عالم بالله فی
 عند المعرفة الالهیه علی قلبه فضا متوقفا
 بمشاهده قدر الحلال و الکبریا فلا یقیق لتعلم علم
 الاحکام الا ما لا بد منه بامر الله غیر عالم بالله و
 هو الذي يعرف الحلال والحرام و دقائق الاحکام
 لکنه لا یعرف اسرار جلال الله و عالم بالله و بامر الله
 فهو جالس علی الحد المشترك بین عالم الحق و عالم
 المحسوسات فو تارة مع الله فی الحب له و تارة مع الخلق
 بالفرق

الثققة والرحمة فاذا رجع من ربه الی الخلق صامعهم
 کو احدی منهم کانه لا یسمع الله و اذا خلص ربه متغلا
 بذكره و خسرته و کانه لا یحس الخلق و هذا سبیل
 المرسلین و السیدین و هو الله بقوله و سائل
 العلم و سائل الطائفة الحکماء و جالس الکبریا و المر
 بقوله سائل العلماء و العلماء بامر الله غیر العالمین
 بالله فامر بسم الله عند الحاجة ظهر الی الاستغناء
 و اما الحکماء فهم العالمون بالله الذین لا یعلمون
 و امر الله فامر بمخالطهم و الکبریا فهم العالمون
 بهما قام بمخالطهم لان فی مخالطتهم خبر الدنیا
 و الاخرة ثم قال و لكل واحد من الثلاثة تلك علاما
 فلعالم بامر الله الذکر باللسان دون القلب و
 الخوف من الخلق دون الرب و الاستغناء من
 الناس فی الظاهر و الاستغناء من الله فی السیر
 و العالم بالله ذاکر خائف مستحی اما الذکر
 فذكر القلب للسا و الخوف خوف الرجاء لا خوف
 المعصية و الحياء حياء یخطر علی القلب لا حياء
 الظاهر و اما العالم بالله و امر له ستة اشياء
 الثلاثة المذكورة و الله بالله فقط مع نشاء الخی

كونه عالما على الحد المشترك بين العالم الغيب والعالم
 الشهادة وكونه معلما للسلطان وكونه بحيث
 يحتاج اليه بقاء الاولاد اليه وهو مستغن
 عنهم افضل العالم بالله واما الله كمثل الشمس
 لا تريد ولا تنقص في مثل العالم بالله فقط كمثل
 القمر بكل نارة وينقطع غري ومثل العالم بالله
 كمثل السراج يحرق على نفسه ونصبي انتهى كلامه
 اكر کسی گوید که عرفا میگویند العلم حجاب
 منافست آنچه شما در این باب بیان کردید که
 بی علم نمیتوان بجای رسید بلکه گمراه میشود و
 جواب اینست که عرفا گفته اند در معنی العلم حجاب
 آن علمست که اکثر الناس غرأ کرده اند بتعلم و تقلید
 مولوی قدس سره علم تقلیدی و بالجماس است
 غایبه اما نشسته گاماست و باعلی که مجرد
 کلام جدید کلامیه تحصیل نموده باشند که اهل
 کلام نوشته اند عارف ربانی مولانا محسن رحمته الله
 از علوم کلامیه مفسر هاید بر من افضل هنر
 درهای رحمت را برکت دیدن هرگز که فضل در
 کلید در شود هر دو قسم را اهل بیت رسالت

و ذم نموده اند در کمال منع و ذم نه علم حقیقی که
 عباد از کشف و مشاهده امر اسرار حقائق الهیه
 معلومند به بصیرت بر این عاجز ظاهر شد که در این
 مراحل انقادیم آنت که بعد از فافورده است
 واقع است و علمی که متعلق بعمل اهم حاجت است که
 عالم با علم که عمل با علم نکند و علم متعلق با خلاق
 که عمل نکند اما قیام اول در اصول کافی بانی وضع
 شده است در مذمتش و ما اکثفا نقل یکجداست
 میفایم بایلی که عارف ربانی مولانا محسن قدس
 سره برای اخذ است نموده اند علی ابن هاشم بن
 البرید عن ابیه قال جاء رجل الى علي بن الحسين
 فسأله عن مسائل فاجاب ثم عاد للسؤال عن
 مثلها فقال علي بن الحسين لا يمكن في الاخیل
 لا تطلبوا علم ما لا تعلمون ولا تعملوا ما علمتم
 فان العلم اذا لم يعمل به لم يزد صاحبه الا کفرا
 ولم يزد من الله الا اعدا قال مولانا محسن رحمته الله
 واما لم يزد صاحبه الا کفرا بعد لان العلم
 المتعلق بالعمل حجاب عن الحق و اشتغال باسواه
 و صد عن الرجوع الى جانب القدوس و تسبب الاخرة

واما الضرورة دعت اليه فلما لم يستعمل في العلم
 واهتم به لا يقصد العمل في دينه عليه اذ
 يتعمق به اثار در دینه و بحث منه عادات
 ممحضة للتفكير و تفتت القلب و تصير حجة عليه و اما
 قسم اخلاق باز در اصول کافیست عن معلم ابن
 خنيس عن ابي عبد الله ع قال قلت له ما حق المسلم
 على المسلم قال له سبع حقوق واجبا ما من حق
 حق والا فهو عليه واجب ان ضيع منه ما شئت اخرج من
 ولاية الله و طاعته و لم يكن لله فيه من نصيب
 قلت له جعلت فداك وما هي قال يا معلى انى عليك
 شقيق اخا فان تضيق و لا تحفظ و تعلم و لا تعمل
 الحديث خلاصه کلام آنت که علم متعلق بعمل و خود
 علم مقصود بالذات آنت و مقصود بالعرض اند
 بلکه مقصود بالذات حالست که از ان عمل بعمل بیاید
 و از لوازم انحال مشاهده و کاشف و عرفا و کسب دان
 فی الحاله مدخلیتی هست در تحصیل علم و عمل و حصول
 حال موهبتی است تا یا ر که خواهد میانش بکه باشد
 و کسب در حصول حال دخلی نیست و اگر نه میبایست
 که هر که این علم و عمل را عمل عارف ربانی شود

قال العلم نور يقذفه الله في قلب من يشاء ابن نور
 نور علم عرفانی و کشفی است که در قلب وارد شده
 اسرار الهیه که در قلب و در عبادت مشاهده می
 شود برای شما بیا آوردم که در وقت ظاهر و باطن
 صحت شرایط و تربیت موقوفست بر نور یا نور نفس
 یا نور کواکب یا نور سراج هجین ادر در ویت باطن
 که بعد از صحت شرایط با کشف نور ربانی و قال
 من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم يعلم اعلم است
 که خدا تعالی در قلب آدم و در عده گذاشته است
 هر که از او را آدم است دان بهر خواهد
 داشت معلوم که کسب این کسب از لث محسوب
 نمیشود بعضی ثلث میبرند بعضی تمام بعضی
 ربع و بعضی نصف و آن که بهر از این ندارد
 فرزند آدم نخواهد بود نهایت اگر کسی بخواید که
 ائمه دین و فرموده اند در باب علم و عمل بعمل بیاید
 نفع عظیمی خواهد بخشید انهم ان سره می
 تراش میبخشند تا دم آخر در غافل مباش
 لکن لو کشفه شکل در ادب سوی او میبخش
 انرا مطلب علم بمنزله سراج است و عمل بمنزله

مشتی تابوسد لکن مقام قدر جواهر نفسیه اسرار
و معارف که در قلب انسان خدای تعالی و در دینه
گذاشته مشاهده نماید و او مشاهده آن اسرار
و معارف بمشوق و مطلق و این نیز طالع خواهد شد
در خبر و پوش آمد آفتاب فهم کن بالله اعلم
بالصفا و سر لاجر تحصیل کردی همیشه بای چراغ نشسته
و اصلاح چراغ غمائی کی مشاهده اسرار قلبیه
خواهی نمود علمت شد زبیره در ره جواب
داری چراغ در کف و کوی صبر فایده و اینست معنی
العلم حجاب العلم حجاب نورانی **نکته ای در حق**
در بیان حقیقی عشق و انواع و اقسام
بدانکه لاجر لطیف سر میکند عشق عقیق است با نقل
محققین از اهل حکمت و عرفا و جلیله در کتابهای
خودشان نوشته اند و در کتاب الهی با حسن
القصاص تعبیر شد عاشق یعقوب یوسف و عشق لقا
و زمان مصر یوسف تها لافرنش به نمرود محبت
بدلها باز دادند تحقیق انواع عشق را بر وجه
احسن و اجل بیان مینمایم بدان ای سالک عاشق
که عشق بر پنج نوع است نوعی الهیت و این است

و الا مذهب و نوعی بهیبت او ان اراذل با سر را
باشد و شیوه اهل حق و اهل شوق است و ان را تا به
هوا میلان نفر اماره است بخدای برسد که
بعد از وصال اهل حق و شوق برآید این نوع
در حکمت و علمت مذموم است مگر قسمی که موافق
احکام و اوامر الهی باشد مثل نگاه زنان و ملک
عین کبریا و نوع طبیعی که میلان نفس را طقه با فقر
اماره است در محفل عشاق مذموم ازیرا که در
میرتبه و ذال میوند میشود جای این دو طایفه
در ها و در رخ آ اینجام محبت انجاس را عصبان
است و و کیتی بر ما را کردند از جیل کام جیا قدی
کناره بهتر کن قوم عاشقان را زینک نام کردند
و نوعی روحانی که برای ان خواص است این نوع
ظواهر رسد جواهر صفت و معانی این شایفا از
روح مقدس و هدیه ان جهان عقل یافته دیده
ظاهر ایشان هم رنگ رنگ دیده دل شده هر چه
از صفت نبیند خواه انسان خواه غیر انسان
مثل سبزه و کل و آب و غیر ان در عشق ان تعمق
میضایند تا بغایت استغراق برسند و قی که باشد

مقامات
۳۵۸
و ان از مشاهده جلالت و جمالی بر خیزد و جزا اهل مشاهده
و اهل توحید و حقیقت را نباشد و قدر وی عن
الذمه مر آن که قال بقول الله تعالی اذا علمت ان
الغالب علی قلب عبد الا شغل به جعلت بهوة
عبد فی مستلک و مناجاتی فاذا کان عبد لذلک
فازاد عبد ان بهو و عتی جلت عینه و بین التبهو
عنی اولئک و لیکان حقا اولئک لا بدال اولئک
الذین اذا اراد اهل الارض یعقوبه دلت باعهم
من اجلهم و روی ان داود مر کان یسبح عتیق
الله و قال فریش ان محمدا قد عتیق ربه و نوعی
عقلیت و ان از عالم مکاشفات ملکوت با و این
اهل معرفت را باشد قال النبی ما من قلب الا وله
عیسا فاذا اراد الله بعبد خیر فتم عینه للذین
هما للقلب لیتاهد بهما الملكوت و نوعی طبیعتی
و ان عامه خلق را باشد از حیوان و انشا و از جمله
طبیعی محبت فیما بین و الدین و الا که او را لاجر از
افراد طبیعتی که از لطافت عناصر از رتبه او بهیبت
ان میلان نفس را طقه با میلان نفس اماره است
و اگر غلبه عقلیات و روحانیات باشد محمودا

۳۶۰
مشاهدین و چون طبع ایشان محترق شده باشد
این عشق بعشق اهل معرفت پیوند باید چون
این عشق نزد ان ایامه عالم ملکوت باشد لاجرم
متحسین باشد نزد اهل عشق الحجاز قطره
الحقیقه و الفتی که از اذات طبیعت بیرون است
و محض محبت با مبادی مبادی موجود است که از عشق
انسانی گویند معرو و نزد علماء معرفت ان
جز فعل الهی نباشد و اختیاری نیست قال الله
لو انفق ما فی الارض جمعا ما الفت بین قلوبهم
ولکن الله الف بینهم و پی خواهند کسی را بهیبت
غیبیه نمایند در بدایع فطریه و صنایع قدرش
افکنند و اجل انصایع و بدایع ان بدایع و جراتش
ملیح است ان خیالات که در اماره اولیاست
عشق و رویا بستان خدایا احقاقیق صنع الهی را
بچشم جالب ببیند و خوشد و خوش وقت و لیکن از
حق بحال غفلت و هوشی که بر اماره غیب جز
بر نزد ان پایه افعال بر توان آمد ملازمی
بسالك سوخته اعتراض کرد که شما چرا اینقدر
نگاه بر وجه حسن کنید سالک جواب گفتند که

ما صنع خدا را می بینم ملا گفت شوق را نکاه نمی
 کند که خدای تعالی فرمود است و لا الابل کیف
 خلقت سالک فرمود که انرا تو بین عشق است که
 جواب می گفت و با عتبات که جواب می گفت
 فعلی از افعال خود را باز نکرد مگر خلق انسان که
 فرموده شد انشاء خلقا اخر فبارک الله احسن
 الخالقین خلاصه کلام سخن اینست که انسان
 انسان می بیند حدیث است که پیغمبر ص فرمودند
 من عشق عفت و کم و ما مات شهید این عشق
 از نوع عشق انسانیت که انرا عشق کل گویند
 اگر نه عشق بودی ان بودی بعالم نقش آب
 کل بودی خدایت که از اخفیت فاجبت ان اعلم
 خلقت الخلق لکی اعرف این عشق کل است که
 سرانجام و با هم کن نموده همه طالب کلند
 لولا العشق ما تكون متکون بمر عشق دین
 عشق خدا عشق زینت العرش تا فوق الله عشق
 عشق است که مایه است اکثر وجود کائنات است
 و عشق انسانی ناشی از هیجان و صف خاصیت
 تا انشاء مقاربه متشابه متکثرها روی در حد

ای

اصلی کند و ظاهر آنکه این حالت منزله است از
 شموله بی تکلیف تعقل در اینجا از برای آنست
 که چون هر کس این راه طبیعت جامع را نماند
 پیش از آنکه شد عتبات عفت که دارند انرا
 مقتضی خاصه خود از راه نکرد و بار عتبات
 رسا و با اثر عفت بر طبیعت را بسوزاند قال
 النبی ص من احرق النار فهو شهید این نار عشق
 و در کتمان هم نفع گذازی برای طبیعت میشود
 وجه دیگر برای کتمان آنست که این عشق
 مخصوص خواست او در اکثر ناس عشق بهیمنی و یا
 طبیعی که منجر میشود به بهیمنی است و چون از خوا
 صحن عشق بشوند جری در کار خود میشوند
 و در ظاهر عشق عقیف میگویند و در باطن
 کار خود میسازند و برده بردار میشوند قال ذوالنور
 رحمه الله علیه من استقام ان الله استان بکل شی
 ملیح وجه صبیح و حکا گفته اند که عشق
 عقیف نالقا روح است و تجانی اشباح بعضی
 عرفا هستند که از طریق زهد عرفا میسرند
 ولیکن ایشان از بهر از مقام دلال و اندک طایفه

حوشا حال تو زاهد را عشق داری نه داغ
 عشق نه درد و محبتی داری و کسی که طریقه عشق
 عقیف را طی کرده بسیاری از مردم را که از دست
 وادعیه مردم از انرا بیگانه میگردانند
 اینست که آنچه از اخبار و اقوال داله بر مدح عشق
 نظر به عشق عقیف آنکه انرا عشق انسانی گویند
 و آنچه از اخبار و اقوال داله بر مدح عشق
 بهیمنی و عشق طبیعی منجر بهیمنی آنکه برای ارذل
 ناس میباشد مثل امر المؤمنین عن العشق و ما
 يقول الناس عشق فلا بد و عشق فلا بد و قال
 علیه السلام ناک فلوب خلعت عن ذکر الله تعالی
 فابن لاها محبة لا غیار و این حدیث العلم عند
 وعند ولیه نظر به عشق طبیعی که از لطافت عتبات
 او بفرمان که مهربان از سران نفس طایفه است با میلا
 نفس اماره و لا عشق بهیمنی و عشق طبیعی که
 منجر بهیمنی میشود نزدیک کفر است و این
 دو قسم را نمیگویند و لها نیست که خالی از یاد
 الهی باشد پس خدا ای تعالی مبتلا کرد اندکها را
 محبة اعیان و تو هم بود که این حدیث شامل عشق
 عقیف

عق فلیت با عتبات آنکه در عشق عقیف خالی
 از یاد الهی نیست چنانچه میگویند که چشم ظاهر
 عاشق عقیف هرگز چشم دل است و از حق بیرون
 ایحال عشق ملاطافه میباید بیند و ستان از قوت
 مطلوب جان هستند اندر زمین است محبوبان این
 سوخته که از جنش شوق حقیقی راجسته مشاهده
 میباید بنام آنکه معشوق جهان آفران حس برادر
 لها نیست و بعد از ان ملاطافه میباید که فصل
 و تجوین العدمین استند ایم در تغیر و تبدل است
 و حکم عدل دارد شوق زیاده میشود و در ملاطافه
 نمودن معشوق از دل و جنش حقیقی غیر متغیر و بواسطه
 فعل چون تو غموری جمال عشق بتان شده پس
 رو که ازین دلبران کار تو داری بی و از این باده
 خاک اورد میگذرد و خود را باده ضایع میسازند
 حبیب متابعت در طاعت و بندگی عاشق حقیقی
 هر کسی بشود کلونی سینه چاک از انجن
 که جمعه ناک باده طالع الودع ان محض کند
 صانع اندک تو کند خلاصه عاشق عقیف
 دلش از ذکر الهی خالی نیست بیانی که در مدح و

کلخ

شهادت معشوق بغيره و امیر المؤمنین و فاطمه
و حسن و هودا و فاطمه معشوق بجهت توده
قال النبي صلى الله عليه و آله ان من فضل الرحمن من قبل الامين
ان حضرت علي بن ابي طالب و زهرا و زینب و فاطمه
له اولاد بغيره استنشاق میکردند حسین را
بوی حسن از او میسازد الحقیقه ان بزرگواران
ملاحظه جمال مطلق می نمودند که ملاحظه
ذات احدیست بحالیت مکرر در واحدیه و ظهور
احدیست در اسماء صفا خصوص مظهری که متصف
بجمع کمال بوده با با ظهور تمام ملا و آن حسن
الحديث قال النبي صلى الله عليه و آله ان من النظر الى الامار
فان لهم لونا كلون الله تعالى و شيخ محمود قدس
سره فرموده اند ملاحتنا از محاسن مثالی در
مدح می زنند لا ابالی بشهرستان سبکوئی علم زد
همه تریق عالم را هم زد ولی شاه درویش پیر
همه در تخت حکم او مخر درون حسن بوی نکلان
جلست نه آن حسن آنها کوئی آن چیست خبر
از حق می یابید دلربایی که شریک نیست در کار حق

فان من النظر الى الامار

بدر

بدر آنکه از جمله باقیات ان طایفه علیه محاسبه
با نفس است محاسبه با نفس را در جمیع منازل
دارند و بعضی از منازل که هست که از آن منزل
چون غریب و دوری و غریب و غریب و غریب و غریب
نخاستند در غریب بعد از جمع و صحو بعد از سکون
را دارند و با یقین پیر کثرت ائمه دین صلوات الله
علیهم فواید عظیمه از جهة محاسبه رستیده و میرسد
انشاء الله تعالی و انچه عمل این فقیر است در این
باب مجلس ربانی غایب اول بیان دلیل را میفایم
هم از کتاب الله و هم از احادیث اما دلیل محاسبه
از کتاب الله قال الله تعالی و لنظر نفس ما قدمت
لغدی و اما دلیل از احادیث در کافی بای برای
محاسبه وضع شده است و در صباغ الشریعه
هم بای عقد شده است و ما بیک خلد انکفا میفایم
عن الحسن الماضی قال ليس مقام من لم يحاسب
نفسه كل يوم فان عمل حسنة استل الله تعالى
و ان عمل سيئة استغفر الله منها فاقبال اليه
نفس طومار دخل خرج باشد زندگانی را بغفلت
مگذران که خود را غافلانی را و انچه عمل این فقیر

۲۷

از روی حدیث مرشد که هر شایسته کمالی که کمال علی
التقوى امیر المؤمنین است و این حدیث در تفسیر
مولا و حسن و علی و فاطمه صاحب التوفیق
و التواضع است و انچه علیه و آله و سلم
طوبی البیت و جناب حضرت امیر المؤمنین حاکم
کبریا میفرماید مجلس البیت که کبریا میفرماید
بشیر بساند خطاب نفس خود نماید و بگوید یا
نفس هذا يوم مضى عليك لا يعود اليك ابدا
و الله تعالى يثلك عنه بما افيتته و بما الذي
عليك فيه اذ كرت الله و حرمته اقصيت حتى اخ مؤمن
انفت عنه كرمته احفظته يظهر الغيبة اهله
احفظته بعد الموت بحلفيه اكففت غرسيد
المؤمن بفضل جاهلك ملأ ما الذي ضعت فيه
بعد ان حضرت میفرماید که ملاحظه کند در
ان روز که چکرده اگر طاعتی و خیری از او صادر
شد و شکر خدا را بجا آید و در و اگر معصیتی و
شری از او صادر شده باشد توبه و انابه نماید و
صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد که صلوات بر محمد
و آل محمد و بعد از آن و لا یتبرأ من نفسه و عرض

ع

نبرای از اعمال من نماید و بعد از آنکه از این
محاسبه فارغ شود جنات احدیست میفرماید
که او را سه روز و قیامت او را سه روز و قیامت او را
با عتبات که بود و در محاسبه خود نمودی
مقتضی سیر سیر سالک در سیر سالک
یا سیر سالک و اتقان سیر سالک بدر آنکه عرفانی گوید
که غایز وجود انسان سیر سالک ابوی خدای تعالی
تھا و مراتب سیر سالک چهار آ اول سیر من الخلق
الی الحق بنفی ما سو از خود بلکه بنفی خود نیز از خود
و مشاهده ذات الحق بی ملاحظه تعینا و شوتا
و اعتبار را در سیر سالک مشاهده ذات احدی
با اعتبار تعینا از تعینات صفا و تطویر از تعین
صفی تعین صفی دیگر الی اخر التعینات الضم
سیم سیر مع الله مشاهده هویت مطلقه با تعین
از تعینات حلقیه کونیه حتی لا یبقی تعین
امکان و ماهیة اعتباریه الا قد شاهد فی
الهویة المطلقه حقیقه متاصلة و لما هیة الا
مکانیه اعتباریه محضه چهارم سیر من الحق
الی الخلق و آن بازگشتن از عالم وجود اما بعد از

۲۷۲

ع

تحقق بحقیقه معیبه بحال و امر و نواهی الهیه و
 و قرائن و سنن ماسویه بحسب حدیث و تفکرات
 بادی و امکانی بر سر حدیث و نواهی الهیه و تفکرات
 و عرفی حقیقی از نبوت انبیاء و اهل بیت و غیره
 و طغیان و از جانب حق جمیع طرق ظاهر و باطنه را
 طی نموده اند چنانچه جناب امیر المؤمنین فرموده اند
 ما رأیت شیئا الا وقد قرأ الله قبله و فرمودند
 ما رأیت شیئا الا وقد قرأ الله قبله و فرموده
 اند ما رأیت شیئا الا وقد قرأ الله بعد این راه
 یعنی بعد از ظاهر است که استکمال بوده باشد
 و فرموده اند ما رأیت الا هو و حضرت سید الشهدا
 فرموده اند الهی علمت باخلاف الاثار و تبقلا
 الاطوار ان مراد منی ان یعرف الی کل
 شیء حتی لا اجهلک فی شیء و باید سالك بود
 که هر چه در اطوار نفس بر او ظاهر شود چنانچه
 مجلس را بیان مینمایم از عالم مثال خواهد بود
 خواه الوان خواه حیوان خواه انسان خواه نار
 خواه شربت کوکب و خواه انوار و جواهر و خواه
 غیر اینها که مبدع کونشده و چون سخن باینجا

ایجاد تحقیق و تمایز بعون الله برای سالك
 تا آنچه می بیند صدق آن کند جدا شود بدان
 که عالم مثال سالك را عالم مثال است و غیر
 متشابهی و هر چه در این عالم است مثال او
 عالم مثال هست که عالم بر خورش هم میگویند
 و هر چه در عالم نفوس و عقول است باز مثال
 او در عالم مثال او در عالم مثال هست و حکما
 اشراق و عرفا کلام فانیند بر وجود این عالم و بنای
 این اکابر بر شهود و رؤیا است که از جلالت آن فارغ
 شده اند و در این عالم را بقدر استعداد خود شایسته
 نموده اند و احادیث از اهل بیت عصمت صلوات الله
 علیهم نیز وارد شده است بر وجود این عالم و از جمله
 بلفظ جالبقا و حقا در حدیث وارد شده و اکابر
 حکما هم بلفظ نشان این عالم را داده
 اند و سید باین عالم را نیز در محققان تفصیلی
 و بعضی از آن است که قوای دماغی را در
 ادراک آن شرط است و از اخیال متصل میخواند
 و معنای واقعی و عیالک در این عالم است و
 ادراک لواضع نرفته و طریقت بقوای دماغی

قال الله اكمل عبد الرزاق الكاشي رحمه الله
 في الامثلة في التوامع انوار ساطعة لم
 لا اله الا الله ان اراد الله ان يخلق
 الطاهره في جسد من الخيال الى الجسم الشريف
 فتصور شاهد بالحواس الظاهرة فيقول الله انوار
 كاتوار الشهب القمر والشمس فيض ما حولهم وهي
 اما من غلبة انوار القهر والوعيد على النفس
 فتضرب الى الحمره و اما من غلبة انوار اللطف
 والوعد فتضرب الى الخضرة و اما
 قوای دماغی در ادراک آن شرط نیست و انوار
 خیال منفصل میخوانند و تجسد ارواح و تدرج
 اجساد و تنفس اخلاق و اعمال و ظهور و معانی
 بصورت مناسب مشاهده ذوات مجرد در صورت
 اشباح جسمانی هم درین عالم او پیغمبر و جبرئیل
 بصورت رحیمه کلیدی در این عالم دیدنی و ارواح
 گذشتگان از انبیاء و اولیا که مشایخ در صورت
 اشباح مشاهده میکنند در این عالم و صورت
 که در اینها و جبرهای صافی مینماید همه از صورت
 این عالم است و هر وجودی را کائنات ما کان صورت

در این عالم و مثال این عالم هست و حکما و مثال
 جمله مراتب افلاک و غیره را در عالم مثال اکامله
 انوار تشکیل می دهد و عالم مثال اکامله کمال
 الحس و هو هی الذوات و انوار و بظهور من عالم علی
 من بریدن و الظهور علیه لقوة انوار
 من ابدانهم و بعد انتقالهم الی الاخرة ايضا
 لا رد ثباتك القوة بارتقاء المانع البدنی
 خیال مقید مثال و امواع عالم مثال مطلق است
 و این هر احادی را حاصل است بر هر کس بملاک
 این مقید راه مطلق تواند برد و از ادراک کفایت
 فرع اطلاع بر اصل حاصل تواند نمود و اهل علم
 و کاه کاه در اشای ذکر و استغراق در اخلاک
 اتفاق افتد که از محو ساعیه شوند و بعضی از
 حقایق امور غیبی ایشان کشف شود چنانکه نام
 در حالت نوم و عرفا انوار واقع میخوانند و عیالقه
 هم می نامند و عیالقه را مراتب می باشد بعضی از قیام
 نزدیک کشف و بعضی از مراقبه نزدیک نوم
 یعنی ساین نوم نقطه است و فرق میان نوم و عیالقه
 آنست که نوم بسبب معود بخار معده است و عیالقه

و این سبب بود و تعطل حواس میشود و گاه به
سبب نوم یا اعتبار حرکتی که بدن کرده است
میشود و در این وقت تعطل حواس میشود و آنچه نفس در
این احوال مشاهده نماید و از امور که در این احوال
نفس را تشنگی و تشنگی نفس میدهد اکثرش اعتبار ندارد و
آنکه این وقت و وقت تردد شباطین و جنت است
آنچه بعد از نصف شب بیدار میشود و اغلب صبح است
با اعتبار آنکه وقت نزول ملائکه و ارواح است و این مصروف
حس است و این احوال در روز و در وقت خواب با امور دنیا است
و قتی که شب بخواب میرود تا نصف شب امور سفلیه
دنیوی در متخیله و متفکوره او حاضر است و نفس فراغ
تمام از آن امور حاصل نیست آنچه در این وقت مرئی
نفس میشود غالبش به اصلا با اعتبار عدم فراغ نفس
و برخورد او با شباطین و جنت و چون نصف از
شب گذشت نفس را قدری فراغ حاصل میشود از آن
امور و حجه سفلیه ضعیف میشود این وقت و وقت عروج
نفس است و بمو و وقت ملاقات او است با ارواح و ملائکه
در احوال آنچه مشاهده نماید صحیح خواهد بود و این
مشاهده در وقت آنی که نفس میرود بلوح محفوظ

خیا

آنچه در این احوال مشاهده نماید این نوع احیای بعضی
دارد و نوع دیگر که مثال آنکه در لوح است
خواب و در این وقت که در این احوال مشاهده نماید
در این نوع محتاج به تعبیر است و این احوال آنست که
هرگاه قلب را که متوجه جنت احدیه بشود در این
حین گاهی فیض از این احوال نازل میشود بر قلب و این
نزول فیض مشارک و دعوت میشود و حالتی در وقتها
شبیه بحالت نوم و آنچه در این احوال مشاهده نماید
انرا مراقبه میرود و گاهی در حال مراقبه همه
حواس را که میشود گاه بعضی حواس در بعضی مثل
بصره را که است در سامعه این قسم اخیر مراقبه
شبیه است به کشف بلکه اول مرتبه کشف است و جفا
سید الشاجدین در دعای مبارک و مضامین
اندا نا یارب الی لم استحیک فی الحلال و لم اراقیک
و الملاحجه اینک فرموده اند جای آنکه در روز و در وقت
و مراقب تو نشویم در کثرت اینست که در وقت و جمع
ظاهر و باطن غافل باید متوجه جنت احدیه باشد
تا رؤیت حاصل شود و معنی رؤیت باطن غافل و در
کثرت باید قلب که باطن است متوجه جنت احدیه باشد

۳۸۸

و ظاهر احوال و مراقبه اعتبار از توجه قلب به جناب
احدیه بعضی از تحقیق عرفا چنین فرموده اند که هرگاه
از واقع و مناسب قسم میشود و در این قسم اول آنست
مجرد و آن چنان بود که بدن در روح مجرد از خیال حالی که
مستغرق در عجایب غیب بود در خواب یا در ولعده مطالعه
نماید و بعد از آن همچنانکه دیده باشد بعین یا در عالم
شهادت واقع شود مثلا کسی بخواب میرود که در فلا
جای رفینه است بدین صفت چون باز جسد بهمان
صفت بیدار و این بعد از آنکه بطریق مشاهده ادراک
افتد مدد آن بصیرت روح بود و اگر استماع هوا
و القاسم معلوم شود واسطه ادراک استماع روح
بود و در این قسم که در صورت نرسیدن اصلاح روح
در این کشف متفرق بود و گاهی از او منفی و قسم دوم
از اقسام نوم با واقع کشف تحیل است و این چنان بود
که روح انسانی در خواب یا واقع بعضی از معنیات
در بیداری و نفس با اعتبار تعلق بدن و باوی در آن متعارف
نماید و بقیه متخیله از آن زمانه کسوه صورتها
از محسوسات و اینها نشانند و در آن کسوتش مشاهده
کنند پس معیار یا شمع در تعین بوجه مناسب انصاف

خیا

خیالی بود و در حقیقت آنرا که مدد را در روح بود
در بیداری و بیان کند و در این قسم امکان مدد
کسوت باطن و دیگر که در کسوت در انصاف است
نرسیدن به سبب آنکه در ادراک روح حالی است
چنانکه در حال ادراک روح خواب و بیداری با مدد
روحانی منضم نشود و متخیله جز حقایق مدد ذات
روح و این با خیالی نباشد آنرا و با خواص صادق
باشد و اگر بعضی از خواص نفس با مدد مرکب
منضم نشود و متخیله جمله را کسوت های خیالی بود
شانند بعضی از آن صادق و بعضی کاذب بود
در شیخ بقول علم تعبیر حقایق روحانی را از شیوا
خواص نفسانی خالص گردانند و تعبیر نماید و قسم
سیم خیال مجرد بود و اینچنان بود که خواص نفسانی
بر دل غلبه کند و بغلبه آن روح از مطالعه غافل
غیب محجوب ماند پس در زمان نوم یا واقع انظار
قوی تر گردد و متخیله هر یکی را کسوت خیالی در
پوشاند و مشاهده افند یا صور انظار و بعضی
بی نصرت متخیله مرئی و مشاهده میشود و این معنی
اگر خواب افند اصغاث و اعلا مش میرود

۳۸۹

واكد وواقعه واقعه كاذبه مستحيله وان صور
صدق اصله مستحيل نريد وجه نفس استقلالها
ان حيزه في وجوده من صفات ان يكون المصدق
والامتنان اسباب بعضها راجع الى النفس بعضها
الى البدن وبعضها اليهما جميعا اما الاسباب
الراجعه الى النفس كالشوق الى الناموس الحق
سعادته والاعتقاد بالصدق وميل النفس الى العالم
الروحاني العقلي وطهارتها عن النقائص اعراضها
عن الشواغل البدنيه واقصافها بالمحاملات هذه
المعاني يوجب تنويرها وتقويتها وتقديرها تقوية النفس
وتقويتها تقدر على خرق العالم الحسي ورفع
الظلمة الموحية لعدم الشهود وايضا تقوي
المناصبه بينها وبين الارواح المجردة لانها
بصفاتها فيفيض عليها المعاني الموحية فلا يجد
اليها من تلك الارواح فيحصل الشهود الثام ثم
ان انقطع حكم ذلك الفيض ترجع الى الشهاده
منطقه العلم منقشه بنك الصور بديانها
عما في الخيال والاسباب الراجعه الى البدن صحتها
واعتمادها في حاجه الدماغ والاسباب الراجعه

الهي

اليها الاتيان بالطاعات والعبادات الهديه
والخير والانتها الى القوي والاسباب موجب الاوامر
الاطيعه من صفات الاستعداد الى طوعا لا قهرا والانتها
ودوام لوضوءه والاشغال في عينه والانتها
والاشتغال بالذكر خصوصا من اقل اقل الوقت
النوم واسباها الخطا ما يخالف ذلك من سوء
خراج الدماغ واشتغال النفس بالذات الدنيويه
واستعمال القوي المتخيله في التخيلا الفاسد
والانتها في الشهوات المحرمه على المخالفات
فان كل ذلك ما يوجب الظلمة وازدياد الحجب
فاذا عرضت النفس من الظاهر الى الباطن النور
يتجدد لها هذه المعاني فيشغلها عن عالمها
الحقيقي فيقع منامها اضغاث احلام وتري ما
تخيلته المتخيله بعينه انتمى خلاصه كل هذه
رحمه الله **وقتا** **فيكم** **در** **تحقيق** **كشف**
والمجاهدين اما كشف عباداتنا نزول افق
رحمته بر قلبك باعدم ركود حواسك كما هو الحال
تغير بجهنم ميكنه في عينه على كشفه وقت
بر شريح كودن قلبه اقل شريح دل ابرار توغاي

تميزه بكذا انما انما اعمال محموده ومذمومه
ومما تافست ارجوانا ونظروا وكذا ادراك ه ملك
اشياء عالمه صاير ومغري اشخاصا في طاعت
واين جسم صنوبري ورجوانا هم بيت بلكره
از قلب نفس باطقه است كه بواسطه روح جواني
بر قلب صنوبري كه محل استوای عرش اوست قرار
ميگردد وپرتخت سلطنت متمكن ميشود وبواسطه
روح جواني در ملك بدن فرما فرماني ميكند
چون اول ظهور وتمام ظهور نفس باطقه در
قلب صنوبري اطلاق قلب بر نفس باطقه نموده اند
وبپيغمبر فرموده اند ان في جسد بن آدم لمضغه
اذ اصلحت صلح بها الجسد كله واذ افسد فسد بها
جميع الجسد الا وهي القلب بدانكه اذا بن مضغه
كه باجره كوشيت كه عبادت از جهم صنوبري
نفس جوانيه كه نفس اماره اش ميگويد منبسط
وحاصل ميشود چنانچه حضرت امير المؤمنين ع
تعريف نفس فرموده اند والخيال والخيال والخيال
قوي سمع وبصر وشتم وذوق وليس لها خاصيتها
الرضا والغضب انبعاثا من القلب وانكه بغير

آمعني كشف بر تو ميكنه خود ودر قلب محمد
اولو الا لبا مكنه واقعه شده امراد انا ولولا لبا
بجملتي انكه جهم دل ايمان كويانند وكوش دل
ايمان كويانند جهم دل ايمان منافقين كه كار
فرموده اجابا حديقه لانهما لا بصا ولكن تعني
القلوب التي في الصدور فرموده اند جهم الله
على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى ابصارهم غشاوة
معلوم است كه بر كوش و جهم ظاهر الخيال مجاز
نمود الذين كانت اعينهم في عطاء عن ذكر غطاء
جهم ظاهر مانع از ذكر نيت و ذكر جهم ظاهر
ديده نمیشود و امثال ابن ابيات در قرآن محمد
بسيار ابدان كه مراد از قلب در عرف قران واحاديث
و در عرفا كابر جهم صنوبري فقط كه در جوف
انسان است نيت بلكره مراد از قلب عقل است جها
در جسد وادراك و اين عقل كه تفسير قلب وادراك
است عقل غريزي كه عقل نظري مناسبت
نيت جهم انكه عقل نظري محليش در دماغ است
نرد صد جهم جها حديقه فرموده اند لكن
تعني القلوب التي في الصدور و بسبب اين عقل نظري

نيز

فرموده اند مضغه هرگاه سلاح شد ریب او
 کل بدن صالح میشود و هرگاه او فاسد شد کل
 بدن فاسد میشود بنابر اینست که نفس اماره
 مضغه است و قلب فاسد که مغلوب نفس ناطقه
 شود و میگذرد بامر نفس ناطقه میکند جمیع حرکتها
 او موافق قانون عدل خواهد بود و نفس ناطقه
 باسطه او در استحکال خود میگذرد تا تمام حق
 خود برسد و چون جنود نفس اماره بسیار و داعی
 عالم خبیث است بنهار و شیاطین هم معین ویند
 در خارج و نفس ناطقه بر تنهایی از عهده کل بر
 نمی آید چنانچه حدیث و رحمانه خود را سال بسال
 و از آل کتب نموده اند تا با عانت و راه نمایی انبیا
 نفس ناطقه بحال خود که عالم و احد برسد بنیست
 معنی صلاح بدن بصراح دل و هرگاه نفس ناطقه
 باین اسباب مقهور و مغلوب نفس اماره شد آنچه
 بسیار است فکر و ذکر و طاعت که ضرب انعام نماید
 صرف انعام نیست تا در شیطنت کامل محال میشود
 اینست فساد بدن نفسا دل و آنچه بیان کردیم
 اگر نمیدیدی معنی جلد دیگر را خواهی فهمید که

(در حدیث)

که فرموده اند کل کلام و کلام که مشغول و عینیت
 و از غیر فرموده اند الا الله اصل علی الزاعی و
 و از غیر و از غیر است که مطهر نفس ناطقه است و
 رعیت نفس اماره وجودش است که میباید
 از قلب بداند جمیع اهل ملت و حکمت متفق اند در
 مجاهده نفس و ریاضت او حدیث از پیغمبر ص
 اعدی عهد و تقرب است که بین جبین تن و عمل
 در ریاضت نفس مخالفت نمودن او است حدیث
 که جناب احمد بن حنبل بن موسی و وحی فرمودند
 یا موسی اگر رضای مرا میخواهی مخالفت کن
 با نفس بدستی که خلق نکردم خلقی را که با
 من معارضه کرده باشد مگر نفس و باز در
 حدیث که خدا تعالی وقتی که نفس خلق
 برسد از نفس که من انا یعنی کیت من نفس
 جواب گفت که من انا یعنی پس من کیت من
 یعنی ایادر دار وجود غیر من کسی هست در ریاضت
 فرمودن نفس با طاعت و عبادت غیر که انبیا
 مقرر فرموده اند باید صبر را فرمود که راه حق
 رسیدن منحصرا بر او انبیا چنانچه کتاب

و سنه دران ناطق و کل عرفا و اکابر حکما بر این
 متفق و نفس را نباید بکار گذاشت این هم
 کافر نیست را باید است که اگر تا مانع و مصلحت
 تو بختی نشود بداند که فاجعه و کوش دران شبیه
 بچشم و کوش ظاهر در قلب کا و واسطه کوشند
 هم چشم و کوش و کوش میشود و قلب انسان بچشم
 دل مشاهده ملکوت مینماید و کوش دل هوای
 ثبیته میشود ابائی که در این باب وارد شده
 محلی در پیش ذکر نمودیم حالا ذکر بعضی احادیث
 را میکنیم تا مطلب واضح تر شود و قال النبی ص
 ما من قلب الا وله عینان فاذا اراد الله
 بعد خیرا فتح عینیه اللتین هما للقلب
 لیتاهد بهما الملكوت باز حدیث در
 اصول کافی که معصوم فرمودند شیعیان ما
 چهار دارند در چشم در سر و در دل
 و باز حضرت صادق فرموده اند اذا اراد الله
 بعبده خیرا نکث فی قلبه نکتة من نور و فتح مسمع
 و قلبه و کل به ملکات و اذا اراد الله بعبده
 سوء نکث فی قلبه نکتة سوداء و سد مسمع

قلبه و کل به شیطانا بضاه الحدیث احادیث
 با همضمون بسیار و وقتی که روحی امان
 اعتبار ریاضت مخالفت با او مطیع نفس ناطقه
 شد بافت الله تعالی انسان را که کوش و کوش
 میشود و وقتی که قلب انسان بچشم و کوش
 نشود چشم دل مشاهده ملکوت هموار و ارض
 میشود چنانچه پیغمبر فرموده اند لولا انا لظلمت
 بچهره من و کل قلب بنی آدم لیتطروا الی ملکوت
 السموات و الارض مخفی لما ناد که آنچه پیغمبر
 در باره فرموده اند جمیع اولیاء و صفت فرمود
 اند که در جمیع احوال سالک باید مراقبت قلب
 خودش باشد که اثار عجبیه و امور عظیمه از او
 ظاهر میشود بغیر دل همه نقش نگاری
 معنیست همین ورق که سید کشت مدعا
 انبیاست و قلب به باطن است چنانچه کعبه قلبه
 ظاهر است و فی مصباح الشریعة فی باب ذکر قال
 الصفاق فاجعل قلبك قربة للسانك لا تخنك
 الا باشارة القلب موافقة العقل و رضا
 الايمان الحدیث و قال المولوی در سنن العزیز

بر بینه دل باشد تا شعله غریب با کز بینه
دل خیزد و مستی ذوق و غمزه و غمزه از کف
و نموده است مگر آنکه قلمش اهدا عالم ملکوت
نماید و با سر از آن عالم بخورد و از آنجا عالم
جبروت و از آنجا عالم لاهوت که غیب لغیبت
برسد بدان ای برادر که آنچه انبیاء مشاهده
نموده اند خواه بخشم ظاهر و خواه بخشم باطن
نموده است از آنچه پیغمبر ص و خلفاء و از آنجا
خویش نموده اند بلکه فطره است از دنیای
بی پایان و ارتباط و اتحادی که خلفاء انجذاب
راست با انجذاب احد برایت لهذا فرموده اند
که انا و علی من نور واحد و در زیارت جامعه
مذکور است اشهد ان ارواحکم و طیفکم
واحد و ظاهرت و باطن بعضی بیان
این مطلب را با بسط از این در مقام سابق ذکر
نموده ایم خلاصه هر یک از انبیاء بقدر
استعداد خودشان و با مدار انجذاب باطن
سیران و طیران نموده اند و آنچه ان در راه
قیامه دیده است کسی ندیده مولوی علیه

ار

الرحمه گفت و لا تقر بامال الیقین کرد
کس را مقام آن گریم و غمزه این است
حسن متابعت انجذاب هر یک بقدر استعداد
انچه را انجذاب بخشم ظاهر دیده اند ایشان
بخشم باطن مشاهده میکنند **مفسر**
دست انکه و لا تقر بامال الیقین بدانکه انواری
که مذکور شد که اولیاء بخشم قلبی بدینند
حدیث دارد قال سید الشهداء فی دعاء العرفه
انت الذی اشرقت الالوار فی قلوب اولیاءک
حقه عرفوک و وحد و ان فی کلام اخر اعلی قد
احسن قلبه و امانت نفسه حتى دق و جلیله
و لطف غلیظه و بوق له لامع کثیر البرق
فایان له الطريق و سلك به السبل و ندفعه
الابواب الخایب التلایمه و دار الالقامه
و ثبتت حلاله لطائفه بدنه فی قرار الامن
والراحه بما استعمل قلبه و ارضی به قوله
و ندفعه الابواب الخ یعنی انجذاب قلب
زود بیا ملکوت میبندد و از انجذاب است
جبروت و از انجذاب لاهوت و از انجذاب

ار

افادت مینماید و در این و سلامت بسیار و در
اصول کافی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت
که حضرت را وی خطاب فرمودند در انجذاب
رسول الله حین نظر الی عظمه ربه کان فی
هیئته الشابه الموق و ان انما و ثلثین یاسنه
یا محمد اعظم ربی و جل ان یكون له صفة
الخالقین قال قلت جعلت فداک من کانت
رجلاه فی خضرة قال ذلک محمد کان اذا
نظر الی ربه بقلبه جعله فی نور مثل نور
الحججه البتین له ما فی الحجج ان نور الله
منه اخضر و منه احمر و منه ابیض و منه غیر
ذلک الحدیث انچه در این حدیث مذکور شد
که کان اذا نظر الی ربه بقلبه تا اخر این
سیر بر از اظهار نبوتش بوده است که بخشم
باطن سیر نموده بعالم ملکوت و بعد از چهل
سال از عمرش بقی که اظهار نبوت بر خلق نمود
بخشم ظاهر سیر عالم ملکوت نمودند و هر دو
بای سیر کش در این سیر بر عرش بوده است
و در کتاب الله و احادیث بر این سیر است

بر

بدانکه عالم اجسام را قیصر حضرت مینمایند
یا اعتبار آنکه حضرت ظلمت مخرج نبوت است
و این عالم اخر هوالمات من حیث التزیل
و بعینه از عالم و لا یزال و حیثیات
امکان و عدم که عبارت از ظلمت بر او
غالب بیان است که همیشه در تغییر و تبدل
است قرار و ثبات در عالم اجسام متصور
نست پس عالم اجسام فی الحقیقه ظلمت است
مخرج نبوت وجود انجذاب امام رضا
فرمودند انکه هر دو بایش در حضرت بود محمد
بود در این حدیث انحضرت فرموده اند که
بوده است محمد در وقتی که نظر میکرد بر رب
خود بقلب خود کرد اند خدا تعالی دل او را
دل انرا در نور مثل نور حجاب انکه ظاهر شد
برای او انچه در حجب بود بدرستی که نور
خدا بعضی از ان نور سبز است و بعضی از ان
نور سرخ است و بعضی از ان سفید و بعضی
بالوان غیر ذلک و در فروع کافی در عروج
جسمانی انحضرت چهل نور واقع شده است

بر

و آنچه حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند در این مختصر
 از انوار در حدیث فروغ کافی حضرت صادق
 علیه السلام فرموده اند و حضرت امام رضا علیه السلام فرموده
 اند و منه غیر ملک و حضرت صادق علیه السلام فرموده
 اند و الباقی بعد الخلق و منه غیر ذلک ه
 معین و الباقی بعد الخلق است تا اقل تفهیم
 چهل نور بعد از خلق که حضرت صادق علیه السلام فرموده
 بنشین بر چهل عالم است شیخ کبیر شیخ محمود
 شمس علیه السلام فرموده اند از احادیث
 احادیث میم فرق است جهانی اند را بن یک
 میم غرق است میم چهل است و چهل عالم بر
 سبیل اجمال اینست عقل که روح اعظم
 و تعین اول و ام الکتاب میخوانند و تفسیر
 که لوح محفوظ و کتاب مبین میگویند هر یک
 از این دو تا مشتمل بر مراتب غیر متناهی است
 و هیولی که هیا و کثا و صطور مینامند و
 طبیعه کلیه که مبداء انا و اسما و افعال آ
 و افلاک تسعه و دوازده برج و سبعة
 سیاره و عناصر رابع و موالید ثلث و انشا

و محیی که فرموده اند انواع ملائکه و ضرب
 محركات است محقی تمام اند که دیدن اشیا
 عالم خلق را موقوفست بوقت با صره یا بشرایط
 دیگر که قریب صراط و بعد مفرق نباشد و مع
 هذا رویت حاصل نمیشود مگر بواسطه نوری
 یا نور شمس یا نور قمر یا نور سراج همین است
 در رویت قلب عالم ملکوت را موقوفست بوقت
 بصیرت و تزیین ضایعست و مع هذا باید نوری
 مناسب الحجاب است فایض شود تا آنچه در آن حجاب
 است که انواع ملائکه و ضرب محركات است
 نماید لهذا حضرت فرمودند جعله فی نور مثل
 نور الحجب حتی تبین له ما فی الحجب اگر بطول
 نمی انحامید بیان میگردم ستر اختلاف الوان
 و اختلاف محیی و لایبان سربط اختلاف الوان
 این عالم را با آن عالم که در حدیث دیگر حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند الوان این عالم
 از الوان آن عالم است نهایت و اکدا شستیم
 این ستر را برفان اهل شهود یا بوجدان
 اهل ذوق یا بصحت نظر صحیح النظر و لکل

درجات جماعه علم و انشا الله تعالی و معتمد در بیان
 نور غیور و مشغول شدن هر یک بکار و عبادت
 با مشغول شدن هر یک بکار و عبادت
 سبیل حق که هر گاه مریدی باری را کامل توبه
 نماید و از حول و قوه خود بیرون آید و مشغول
 عبادت و ذکر شود در این حالت برکت عبادت
 ظاهری و نتیجه است از آن عالم مثال خالهای
 اباد و سبز و فواکه و حیوانات غذائی و امثال
 اینها بسیار بر او ظاهر شود و هر یک از اینها
 تعبیری دارد و چون در این مرتبه عبادت قالی
 و ذکر ربانی صفاء تمام یافت نوری ظاهر شود
 بر ذک سبز از هر آنکه این نور نتیجه اعمال است
 که از اعضاء و جوارح ظاهر ظاهر و در دنیا
 و در عالم عناصر و طبایع رنگ اعم الوان است
 چون اوراق اشجار و نباتات و حبه دیگر آنکه رنگ
 سبز تعلق بقر دارد و فلک قمر از همه افلاک اندکی
 است بنابر این دو مقدمه ارضی و سماوی
 ظاهر شد که نور سبز غمر طاعت جوارح و اعضاء
 و این طور اول است از اطوار سبعة اینطایفه

علیه طور دوم ترک نشد نفس از اخلاق و همه
 شیطانی و سبعی و بهیمی نفس تا متصف بصفات
 شیطانی است اما راه است و از این مبرا شد
 لوامه و لوامه چون از صفات سبعی مبرا گردد
 ملهمه شود و ملهمه و قوی از صفات بهیمی
 مزی شود مطمئنه شود و نور بگوید که علامت
 الطمینان و ترک نشد نفس است در اینحال بظهور
 آید زیرا که در افاق و انفس بعد از رنگ سبز
 اقرب الوان رنگ بکود است چون در عالم بعد
 از مدیدن سبز اول کلی که میث کفد بکود است
 و از سطح زمین بیام ترفع نمیشود و از سبزه
 اصغر و از باقی الوان اقل است بنابر طبایع
 هر آینه در عالم باطن بمقتضای الظاهر غنور
 الباطن درینوقت همین رنگ بظهور تواند
 آمد بداند که در مقام نفس قبل از ترک نشد البلیس
 خود را بصفة نور خواهد که بنماید اما نمیتواند
 و هر گاه بصفة نور مکتب را بصورت دیگر
 انشا و غیره بنماید اگر بصورت انسانی نماید
 بصورت فیحه انسانی تواند نمود و بصورت حسته

تواند نمود هر چند بمرکه اعضای خود را
خون نماید چشم خود را خوب تواند نمود اعجمی
نماید یا اغور باشد و باقی صفات شیطانی که در
طور نفس اماره روی نماید جنینا باشند بصور
انسانی بغایه کویه منظر یا بصور سمهناک
تعبانی یا سایر حشرات یا آتش یا درخان هر صورت
که نماید تعبیری دارد و در حالتی که اماره تبدیل
یابد و لوازمه شود کوهها نماید بغایه عظیم
و مرتفع و صخرها و جویهای آبی سبز و انواع
سباع و مورچه و عنکبوت و از این نوع چیزها
دید نمود و در حالتی که لوازمه تبدیل شود
و ملهمه گردد جایها نماید از کوه دست تری
نرم تر و از زمین ناهوار تر مانند تلهها و درها
و انواع بهایم و در حالتی که ملهمه تبدیل یابد
طمشه شود زمینهای نرم و هوار نماید که
قابل زراعت و تجارت باشد و در بدایت این
تبدیل بعضی از بهایم که در خاصیت انسان
نزدیکتر باشد دیده شود مانند اسب و
گوسفند و شتر و غیر اینها و هم در مرتبه

نفس طمشه بعضی معدنیات دیده شود
و طمشه بعضی نباتات دیده شود
چون در بعضی نباتات حیدر موصوف شود و بدو
لا اله الا الله زنگ عیار از دیده دل زده
شود انواع روح و صفات نور و ضیاء بروی
نماید اوصاف حیدر جلی در صور معدنیات
شریفه و جواهر نفیسه دیده شود هم در اوایل
طور دل روشن نماید در لباس محسوسات
سفلی ناری مانند شمع و چراغ و قندیل و فانوس
و مشعل و آتش سفید صافی از دود و کدورت
و یاد در لباس محسوسات علوی نوری مانند
شهب و کویک ماه و چون صفات زیاد شود نور
دل دیده شود بزرگ سرخ در غایت صفای
لباس شمع و چراغی و آتشی و کویکی و آن نور
بحسب قابلیت و استعداد سالک و قوه و
ضعف خلیج و صحت و سقم دماغ سالک و
حضور و جمع و تفرقه خواطر در قلت و کثرت
و صغر و عظم متفاوت نماید و چون
سالک اهل صفا و نور بدین شد نور طاعات

و صفات مضیه مشاهده نماید مانند نور وضو
نماز و سایر عبادات و از کار و نور زهد
و توکل و سایر صفات مضیه و هر نوری
بخصوصیتی از نور دیگر ممتاز است و بدانکه
چون دل از کفر و ضلالت خلاص شود و بحیات
ایمان و معرفه و متخلی از اخلاق ذمیمه و متخلق
بأخلاق حمیده شود و بارشاد مرشد کامل شود
عبادت و ذکر بشود و دقیقه فرو گذاشت
نماید صفا دل زیاد شود و از طور دل بطور
سریتری نماید و بنور سرخ اگر چه منور بود بنور
زرد که اصغری از نور سرخ است تبدیل گردد
طور چغام تجلیه مترا از خواطر صوری و یاد
غیر چون سر نور معرفت و علوم و حقایق فرین
شود و بدو کوهویه غیب جهان مشغول شود
که غیر منظر دل نیاید نور زرد بنور سفید
مبدل گردد که اصغری از نور زرد است و از
طور سر بطور روح ترقی نماید طور بحجم تجلیه
روح است از دناات همت بعلوم و همت و از
نقید عالم سفلی طیارن بعالم علوی چون شاهبا

روح بال همت بر کشاید و تا هایت بکشد
و از قیود کثرت خلاص یابد طور ششم که خفاست
حال وی شود و جمیع اطوار متلونه در رنگ سیا
مضحل گردد شیخ محمود قدس سره فرمود اینند
چوبصر یا بصیر نزدیک گردد بصیر در را
او تاریک گردد سیاهی کربدانی نور ذات
بتاریکی دران آب حیات یعنی تاریکی که
مشاهده سالک میشود نور ذات مطلق است که
از غایه نزدیک تاریکی در بصیرت او پیدا آمده
درون آن تاریکی نور ذات که مقتضی فناست
آب حیات بقاء بالله که موجب حیات سرمدیت
پنهانست و طور هفتم غیب الغیوبست و چون
سالک بسر حد عالم لاهوت رسد فنا یابد و
عنقا صفة اسم بلاسمی گردد و از تعین
جسم و روحانی بالکلیه منسلخ شود و از قید
بشریه خلاص گشته خلعت الوهیه پوشد
و بقاء بالله یابد و در خیال باتفاق جمیع رجال
از اصحاب مذاهب ارباب مشارب خدا را حق
و خدا بدینی ویران مسلم و میسر گردد و چنان موسی

از شجره وادی من ندای منی انا الله رب العالمین
شنید و چون حضرت موسی و نور تجلی در شجره دید
و ندای منی انا الله از شجره شنید یقین شد که شجره
منظر تجلی خواست و انا الله سخن حق تعالی است
و بنا بر این مقدمه شجره وجود انسانی که اشرف
و اجمل از شاه معدنی و نباتی و حیوانیست اگر
منظر تجلی شود عجب نباشد **ب** روا باشد انا الحق از
درختی چو انبود روا از نیک بختی و فی الحدیث
القدس یابن آدم اعرف نفسك تعرف ربك
ظاهر ك للفناء و باطنك انا و قال الله تعالی
لا یغنی ارضی ولا سماء ولیکن یدع قلب
عبد المؤمن و سئل عن رسول الله ص ابن الله
قال فی قلوب عباده و قال الله تعالی لا یزال
العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبته فاذا
احبته كنت سمعه و بصره و یدیه و رجلاه و لسانه
فبی یدمع بی و یطبق بی عیسه و در این حدیث
صریح است بر اینکه بنده بگزیت طاعت و عبادت و
مجاهد و ریاضت منظر تجلی میشود و لهذا در
اخبات اطلاق الله و رب بر انسان کامل شده است
ب

بیطین قرآن کافی کنایه از عید
فوله تعالی الله مع الله بل اکثر هم لا یعلمون قال
ای امام هدی مع امام ضلال فی قرن واحد
و فی مقابله این شهر آشوب عمر الباقی علیه السلام
فی قوله تعالی لقد سمع الله قول الذین قالوا
ان الله فقیر الیه قال هم الذین یزعمون
ان الامام یساج منهم الی ما یجملون الب
الح یعنی بسببه فقر با امام داده اند و دلایل
و مؤیدات غیر اینها در مفتاح مای سابق
مذکور شده است نهایت این خلعت بقامت هر کس
دوخته شده است و معلوم بوده باشد که
هائجه در این مفتاح مذکور شد که سالک
بعد از توبه و بتلقین مرشد کامل مشغول عبادت
و ذکر میشود و انوار مذکوره و الوانات بر او
ظاهر میشود همه کس را ضرورت نیست که باین
ترتیب بروی نموده باشد یا روی نماید زیرا که
اشخاص مختلف اند باینکه سالک در این
سلوک بمقصود حقیقی رسد یا اینکه این
حالات را مشاهده نموده باشد و گاه هست

سالکی چندین سال ریاضت میکند و یازد
مرتبه اول است و این حالات را ندانسته است
انشاء الله که خدا تعالی جمیع سالکین را بهر
مقام و منزلتی که خود مقدر فرموده برساند
و الله ربنا لا تقنا ان ذینا او اخطانا
ولا تحمل علينا اصراکم **س** علی الذین
من و بنانا ربنا و لا تحملنا **ق**ه لنا
و اعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولانا
و انصرنا علی الذین الکافرون و الحمد لله رب
العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و علی
الواصفیه و ازواجه و ذریاته و ذریات
نور و الشریعه المبارکه الممونه فی وقت

م م م م م م
م م م م م م
م م م م م م
م م م م م م
م م م م م م



